



شرح روان

# سجده صالحه

جلد نهم

(دعای بیست و یکم تا بیست و سوم)

سیده صدیقه صاحبکار خراسانی

انتشارات واسع - دامینه

۱۴۰۱

سرشناسه	:	صاحبکار، سیده صدیقه، ۱۳۳۸ -
عنوان قراردادی	:	صحیفه سجادیه، فارسی، شرح
عنوان و نام پدیدآور:	:	شرح روان صحیفه سجادیه / سیده صدیقه صاحبکار خراسانی
مشخصات نشر:	:	مشهد: دامینه: واسع، ۱۳۹۷ -
مشخصات ظاهری:	:	ج.
شابک	:	978-600-6765-06-8 دوره؛ ۱۵۰۰۰۰۰ ریال: 5-49-6765-600-978 : ج. ۹
وضعیت فهرست نویسی:	:	فیا
یادداشت	:	کتابنامه.
موضوع	:	علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق، صحیفه سجادیه - نقد و تفسیر
موضوع	:	Ali ibnHosayn, Imam IV. Sahifeh Sajjadih--Criticismand Interpretation
موضوع	:	دعاها
موضوع	:	Prayers
شناسه افزوده	:	علی بن حسین(ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. صحیفه سجادیه. شرح
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۵ ۳۰۴۲۲۶ ص۸/ع۸/۱/۶۷۲۶۲۶ BP
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۷۷۲
شماره کتابشناسی ملی:	:	۴۴۴۷۴۲۴

انتشارات دامینه  
 تلفن: ۳۸۸۳۸۸۸۵ همراه: ۰۹۱۵۱۱۰۱۹۶۲ نماير: ۳۸۸۳۸۸۸۶  
 مشهد مقدس - بلوار وکیل آباد ۸ - ارشاد ۱ پلاک ۲۵  
 Vase\_Pul@yahoo.com Damineh\_Pul@yahoo.com

## شرح روان صحیفه سجادیه [جلد ۹] «دعای ۲۱ تا ۲۳»

سیده صدیقه صاحبکار خراسانی

مدیر اجرایی: عباس آجوری	ناشر: دامینه - واسع
نوبت چاپ: اول ۱۴۰۱	شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه
حروف نگاری: مریم اکبریان	صفحه آرا: راحله رضایی
چاپ: چاپخانه ایران زمین	قطع: وزیری
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۶۵-۴۹-۵	شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۶۵-۰۶-۸
تعداد صفحه: ۳۴۴	قیمت: ۱۵۰۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

مرکز پخش: دارالقرآن فاطمه الزهرا

مشهد - پیروزی ۷ - استاد حامد ۱۰ - پلاک ۴۵

تلفن: ۳۸۷۸۳۸۹۹ - ۳۸۷۸۰۹۶۸ همراه: ۰۹۱۵۵۰۴۵۸۱۰

http://www.tafsiravan.ir Bezeatalrasool@gmail.com

«این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است»



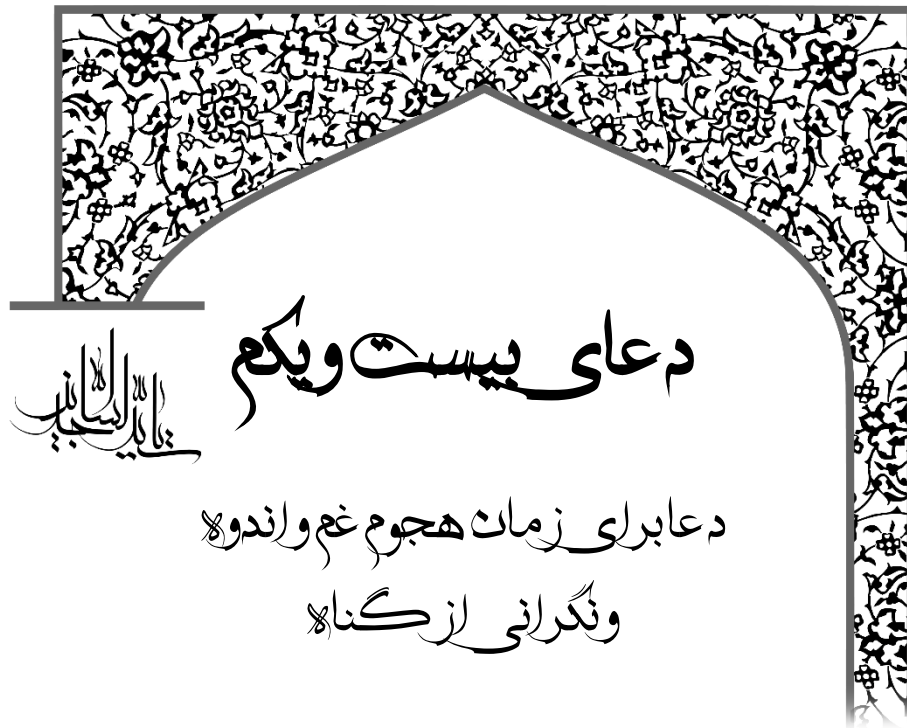
۱۱	متن دعای بیست و یکم.....
۱۵	محتوای دعای بیست و یکم.....
۱۸	دعا هنگام غم و اندوه.....
۳۰	قوت قاهره‌ی الهی.....
۳۲	ربوبیت الهی.....
۳۸	مبداء و منبع فیض الهی.....
۳۹	خداوند، تنها پناه انسان.....
۴۳	قضا و قدر.....
۴۹	اوامر الهی.....
۵۷	جمله‌ی «عَدْلٌ فِي قَضَائِك» کلامی است پر محتوا.....
۶۲	مقام بلند رضایت.....
۶۶	اعتراف ناتوانی در برابر خداوند.....
۶۹	سرنگونی دشمن در تحمل رنج و اندوه.....
۷۵	خود برترینی بدون خودشناسی.....
۷۶	پیامد سختی‌ها و ناگواری‌ها.....
۸۰	عوامل غفلت و یأس از ذکر خدا.....
۸۲	مدح الهی در تمام حالات.....

۸۶.....	حکایت فارون.....
۹۵.....	جایگاه قلب.....
۱۰۷.....	تقوا بهترین زاد و توشه.....
۱۱۹.....	پیامدهای شوم بیزاری نجستن از کافران.....
۱۲۲.....	پناهندگی به خداوند.....
۱۲۵.....	تلازم بین بندگی و ارتباط با صالحین.....
۱۳۵.....	متن دعای بیست و دوم.....
۱۳۹.....	محتوای دعای بیست و دوم.....
۱۳۹.....	آموزه‌های دعا.....
۱۴۱.....	دعا هنگام شدائد.....
۱۴۸.....	ضعف و ناتوانی انسان.....
۱۵۵.....	پیامدهای توکل به غیر خدا.....
۱۵۸.....	اعتماد به خدا و به نفس.....
۱۶۶.....	قبح حسد.....
۱۶۷.....	حکایت.....
۱۷۴.....	امنیت.....
۱۷۶.....	رابطه‌ی انسان با تکالیف.....

- ۱۸۲..... غفلت طبیعی و اغفال خویشتن خویش
- ۱۸۵..... وظایف فراموش شده
- ۱۹۲..... طلب رزق؛ عمل خالصانه
- ۱۹۴..... اهمیت خلوص در عمل
- ۱۹۸..... عمل مکلفانه و عمل مشتاقانه
- ۲۰۶..... وعید الهی
- ۲۱۰..... حکایتی از غم مرگ و فردای قیامت
- ۲۱۷..... رفع و دفع احتمالات در دعا
- ۲۲۲..... اجرای حق
- ۲۳۲..... خطر حسادت
- ۲۳۹..... لزوم تحفظ از گناهان
- ۲۴۷..... وجوب اخلاص در دعا
- ۲۵۵..... متن دعای بیست و سوم
- ۲۵۷..... محتوای دعای بیست و سوم
- ۲۵۹..... دعای عافیت
- ۲۷۳..... ابعاد مختلف عافیت
- ۲۷۹..... امنیت و سلامتی در دین و بدن

- تلاش برای رسیدن به هدف..... ۲۸۳
- پیروی از عقل هنگام تصمیم گرفتن..... ۲۸۵
- آثار خوف و خشیت از خدا در زندگی..... ۲۸۶
- ترس ارزشی و ترس ضد ارزشی..... ۲۸۷
- ترس ارزشی..... ۲۸۸
- ترس غیر ارزشی..... ۲۸۸
- منت بر تشریح حج و زیارات..... ۲۹۱
- خواستن رحمت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله..... ۲۹۷
- هماهنگی میان ظاهر و باطن..... ۳۰۴
- درخواست پناه از خدا..... ۳۱۱
- حکمت‌های خداوند در آفرینش شیطان..... ۳۱۲
- توطئه‌ها و خطرهای دشمن..... ۳۲۹
- ضرورت سپر دفاعی در برابر دشمنان..... ۳۳۵
- انواع شرور و مکرهای شیطان..... ۳۳۶
- آفت عداوت..... ۳۴۰
- دام‌ها و حبائل دشمنان..... ۳۴۰
- منابع و مأخذ..... ۳۴۳





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## دعای بیست و یکم

دعای برای زمان هجوم غم و اندوه  
و نگرانی از گناه



متن دعاک بیست و یکم

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ وَ أَهَمَّتْهُ الْخَطَايَا

اللَّهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ، وَ وَاقِيَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ، أَفْرَدْتَنِي الْخَطَايَا  
فَلَا صَاحِبَ مَعِي، وَ ضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيِّدَ لِي، وَ أَشْرَفْتُ عَلَى  
خَوْفٍ لِقَائِكَ فَلَا مُسَكِّنَ لِرَوْعَتِي (١)

وَ مَنْ يُؤْمِنِي مِنْكَ وَ أَنْتَ أَخَفْتَنِي، وَ مَنْ يُسَاعِدُنِي وَ أَنْتَ أَفْرَدْتَنِي،  
وَ مَنْ يُقْوِينِي وَ أَنْتَ أضعَفْتَنِي (٢)

لَا يُجِيرُ، يَا إِلَهِي، إِلَّا رَبُّ عَلَى مَرْبُوبٍ، وَ لَا يُؤْمِنُ إِلَّا غَالِبٌ عَلَى  
مَغْلُوبٍ، وَ لَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ عَلَى مَطْلُوبٍ (٣)

وَ بِيَدِكَ، يَا إِلَهِي، جَمِيعُ ذَلِكَ السَّبَبِ، وَ إِلَيْكَ الْمَفَرُّ وَ الْمَهْرَبُ، فَصَلِّ  
عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَجِرْ هَرَبِي، وَ أَنْجِحْ مَطْلَبِي (٤)

اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ صَرَفْتَ عَنِّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ أَوْ مَنَعْتَنِي فَضْلَكَ الْجَسِيمَ

شرح روان صحيفه سجديه

أَوْ حَظَرْتَ عَلَيَّ رِزْقَكَ أَوْ قَطَعْتَ عَنِّي سَبَبَكَ لَمْ أَجِدِ السَّبِيلَ إِلَى شَيْءٍ  
مِنَ أَمَلِي غَيْرِكَ، وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى مَا عِنْدَكَ بِمَعُونَةِ سِوَاكَ، فَإِنِّي عَبْدُكَ  
وَ فِي قَبْضَتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ (٥)

لَا أَمْرَ لِي مَعَ أَمْرِكَ، مَاضٍ فِي حُكْمِكَ، عَدْلٌ فِي قَضَاؤِكَ، وَ لَا قُوَّةَ لِي عَلَى  
الْخُرُوجِ مِنْ سُلْطَانِكَ، وَ لَا اسْتَطِيعَ مُجَاوِزَةَ قُدْرَتِكَ، وَ لَا اسْتَمِيلُ هَوَاكَ،  
وَ لَا أَبْلُغُ رِضَاكَ، وَ لَا أَنَالُ مَا عِنْدَكَ إِلَّا بِطَاعَتِكَ وَ بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ (٦)

إِلَهِي أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ عَبْدًا دَاخِرًا لَكَ، لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا  
إِلَّا بِكَ، أَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِي، وَ أَعْتَرِفُ بِضَعْفِ قُوَّتِي وَ قَلَّةِ حِيلَتِي،  
فَأَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، وَ تَمِّمْ لِي مَا آتَيْتَنِي، فَإِنِّي عَبْدُكَ الْمُسْكِينُ  
الْمُسْتَكِينُ الضَّعِيفُ الضَّرِيرُ الْحَقِيرُ الْمُهِينُ الْفَقِيرُ الْخَائِفُ الْمُسْتَجِيرُ (٧)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ لَا تَجْعَلَنِي نَاسِيًا لَذِكْرِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي،  
وَ لَا غَافِلًا لِإِحْسَانِكَ فِيمَا أَبْلَيْتَنِي، وَ لَا آيسًا مِنْ إِجَابَتِكَ لِي وَ إِنِ ابْطَأَتْ  
عَنِّي، فِي سَرَاءٍ كُنْتُ أَوْ ضَرَاءً، أَوْ شِدَّةٍ أَوْ رَخَاءٍ، أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ بَلَاءٍ،  
أَوْ بُؤْسٍ أَوْ نِعْمَاءٍ، أَوْ جِدَةٍ أَوْ لَأْوَاءٍ، أَوْ فَقْرٍ أَوْ غِنَى (٨)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْ ثَنَائِي عَلَيْكَ، وَ مَدْحِي إِيَّاكَ،  
وَ حَمْدِي لَكَ فِي كُلِّ حَالَاتِي حَتَّى لَا أَفْرَحَ بِمَا آتَيْتَنِي مِنَ الدُّنْيَا، وَ لَا  
أَحْزَنَ عَلَى مَا مَنَعْتَنِي فِيهَا (٩)

متن دعای بیست و یکم

وَ أَشْعِرْ قَلْبِي تَقْوَاكَ، وَ اسْتَعْمَلْ بَدَنِي فِيمَا تَقَبَّلُهُ مِنِّي، وَ اشْغَلْ بِطَاعَتِكَ  
نَفْسِي عَنْ كُلِّ مَا يَرِدُ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَحِبَّ شَيْئًا مِنْ سُخْطِكَ، وَ لَا أَسْخَطَ  
شَيْئًا مِنْ رِضَاكَ (١٠)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ فَرِّغْ قَلْبِي لِمَحَبَّتِكَ وَ اشْغَلْهُ بِذِكْرِكَ وَ اَنْعَشْهُ  
بِخَوْفِكَ وَ بِالْوَجَلَ مِنْكَ، وَ قَوِّهِ بِالرَّغْبَةِ إِلَيْكَ، وَ اَمَلْهُ إِلَى طَاعَتِكَ، وَ اجْرِبْ بِهِ  
فِي أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَيْكَ، وَ ذَلِّلْهُ بِالرَّغْبَةِ فِيمَا عِنْدَكَ أَيَّامَ حَيَاتِي كُلَّهَا (١١)

وَ اجْعَلْ تَقْوَاكَ مِنَ الدُّنْيَا زَادِي، وَ إِلَى رَحْمَتِكَ رَحَلْتِي، وَ فِي مَرْضَاتِكَ  
مَدْخَلِي وَ اجْعَلْ فِي جَنَّتِكَ مَثْوَايَ وَ هَبْ لِي قُوَّةً أَحْتَمِلُ بِهَا جَمِيعَ مَرْضَاتِكَ  
وَ اجْعَلْ فِرَارِي إِلَيْكَ، وَ رَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ، وَ اَلْبَسْ قَلْبِي الْوَحْشَةَ مِنْ  
شِرَارِ خَلْقِكَ، وَ هَبْ لِي الْاُنْسَ بِكَ وَ بِاَوْلِيَائِكَ وَ اَهْلِ طَاعَتِكَ (١٢)

وَ لَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ وَ لَا كَافِرٍ عَلَيَّ مَنَّةً، وَ لَا لَهُ عِنْدِي يَدًا، وَ لَا بِي إِلَيْهِمْ  
حَاجَةً، بَلْ اجْعَلْ سَكُونَ قَلْبِي وَ اُنْسَ نَفْسِي وَ اسْتِغْنَائِي وَ كِفَايَتِي بِكَ  
وَ بِخِيَارِ خَلْقِكَ (١٣)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْنِي لَهُمْ قَرِينًا، وَ اجْعَلْنِي لَهُمْ نَصِيرًا،  
وَ اَمُنْ عَلَيَّ بِشَوْقِ إِلَيْكَ، وَ بِالْعَمَلِ لَكَ بِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى، إِنَّكَ عَلَيَّ  
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ ذَلِكَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ (١٤)



## محتواک دعاک بیست و یکم

حضرت سجاد علیه السلام در این دعا یک سلسله خواسته‌ها را در مورد آنچه موجب حزن و اندوه واقعی می‌گردد به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد. هر قسمت از این دعا بیانگر توجه ناب توحیدی انسان به هنگام اندوه‌های حاصل از گرفتاری‌ها و حزن حاصل از گناهان و غفلت‌های احتمالی است و به خوبی انسان را متوجه این مطلب می‌کند که به هنگام گریز ظاهری از خدا، باز هیچ پناهگاهی بهتر و ایمن‌تر از خود خداوند ندارد.

امام سجاد علیه السلام در صدر این دعا، توحید افعالی را به امت خود آموزش می‌دهد؛ به این معنا که هیچ موجودی در ذات، افعال و اوصاف خود استقلال ندارد و همگی در تحت تدبیر مدبری واحد قرار دارند و هیچ چیز به عالم وجود راه نمی‌یابد، مگر به امر پروردگار و لذا فهم معنای عمیق از توحید افعالی، ما را در برداشت دقیق‌تر از مضمون این دعای شریف یاری می‌کند.

جملات این دعا به گونه‌ای است که خوف و وحشت جان انسان را فرا گرفته

و اشک‌های شرمساری را بر چهره‌ی خجالت زده جاری می‌سازد. سخن از انسانی ضعیف و ناتوان است در برابر قدرتی بی‌نهایت در بی‌نهایت. بحث درباره‌ی آلوده دامن و گنهکاری شرمنده است در مقابل آفریننده‌ی هستی.

انسانی که استعداد رسیدن به مقام خلافت را از جانب خدا داشته، ولی بر اثر معصیت به اسفل سافلین بدبختی رسیده و خود را از رحمت خداوند محروم کرده، نه یاری دارد و نه قدرت تحمل غضب حضرت منتقم را، مرگش نزدیک شده و تسکین دهنده‌ای برای ترس و خوفش نمی‌بیند، به این خاطر چاره‌ای جز دست نیاز بردن و گدایی به درگاه بی‌نیاز را ندارد و لازم می‌بیند که با توبه و انابه، زاری و تضرع، اظهار عجز و فقر، ذلت و مسکنت و آه و ناله به درگاه غنی بالذات و حضرت ارحم الراحمین تنهایی و بی‌کسی و ضعف و ناتوانی و ترس و وحشتش را جبران نماید.

از عنوان دعا معلوم است که دعا سبب برطرف کردن گرفتاری و سختی‌هاست؛ چنان که قرآن کریم صریحاً فرموده: «آیا چه کسی دعای مضطر را اجابت کرده و گرفتاری او را برطرف می‌کند؟»، در این آیه‌ی شریفه خدای سبحان اجابت دعا و کشف گرفتاری‌ها و مشکلات را متوقف بر دعا فرموده است.

از امام سجاد نقل است: «الدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ النَّازِلَ وَمَا لَمْ يَنْزِلْ» (دعا بلا را رفع می‌کند، چه بلایی که نازل شده باشد و چه بلایی که نازل نشده باشد). از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: آیا گرفتاری‌های دراز مدت را از کوتاه مدت می‌شناسید؟ عرض کردیم: نه. فرمود: هر گاه به هنگام ابتلاء و گرفتاری، دعا کردن بر دلتان الهام شد، بدانید که مدت بلا کوتاه است.

۱- قرآن کریم: نمل (آیه / ۶۲): «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَبَكَشِفُ السُّوءَ»



هیچ بلایی بر بنده‌ی مؤمن نازل نمی‌شود که او از دعا کردن خودداری کند مگر آن که مدت آن بلا طولانی گردد؛ پس بر شما باد به دعا کردن و تضرع به درگاه خدای عزوجل.

و لذا، اگر دعای مؤمن گاهی دیر اجابت می‌شود، به خاطر آن است که خداوند صدای او را دوست دارد و می‌خواهد ناله‌ی او را بشنود. سپس فرمود: به خدا قسم آنچه خدای تعالی از خواسته‌های مؤمنین در این دنیا به تأخیر اندازد بهتر است برای آن‌ها از آنچه در دنیا به آن‌ها عطا می‌شود. پس به فرشته‌ای که موکل به دعاست گفته می‌شود: حاجت او را بر آور، ولی شتاب مکن که من دوست دارم صدای او را بشنوم.

ای بسا مخلص که نالد در دعا	تا رود دود خلوصش بر سما
پس ملائک با خدا نالند زار	کای مجیب هر دعا، ای مستجار
بنده‌ی مؤمن تضرع می‌کند	او نمی‌داند بجز تو مستند
تو عطا ییگانگان را می‌دهی	از تو دارد آرزو هر مشتهدی
ناله‌ی مؤمن همی داریم دوست	گو تضرع کن که این اعزاز اوست
گر بر آرم حاجتش او وا رود	هم در آن بازیچه، مستغرق شود <sup>۱</sup>

آن‌گاه امام علیه السلام در ذیل روایت فرمودند: وقتی دشمن خدا برای گرفتاریش دعا می‌کند، به فرشته‌ی موکل گفته می‌شود: زود حاجتش را بده، من دوست ندارم صدای او را بشنوم. اما مردم می‌گویند این شخص چون پیش خدا عزیز بود حاجتش برآورده شد و آن دیگری چون پیش خدا قدر و منزلتی نداشت حاجتش برآورده نشد.

۱- مولوی

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ وَأَهَمَّتَهُ الْخَطَايَا

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
اللَّهُمَّ يَا كَافِي	خدایا ای بی نیاز کننده	وَضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ	و ناتوان شدم از خشم تو
الْفَرْدُ الضَّعِيفِ	انسان ناتوان	فَلَا مُؤَيِّدَ لِي	نیست پشتیبانی برای من
وَ وَاقَى الْأَمْرَ	و نگهدارنده امور	وَأَشْرَفْتُ عَلَى خَوْفٍ	و نزدیک شدم بر ترس
الْمُخَوْفِ	ترسناک	لِقَائِكَ	دیدارت (وقت مرگ)
أَفْرَدْتَنِي الْخَطَايَا	تنها کرده مرا خطاهایم	فَلَا مُسَكِّنَ	نیست تسکین دهنده ای
فَلَا صَاحِبَ مَعِيَ	پس نیست همراهی بامن	لِرَوْعَتِي (۱)	برای ترسم

### واژگان

«روع»: از میان اسامی ترس ۴ واژه‌ی «خوف، رهب، فزع و روع» با اندک تفاوتی به معنای ترس است؛ اما «روع» ترس سبک و خفیفی است که بر قلب چیره می‌شود، خواه این حالت در اثر فزع و بی‌تابی باشد و یا به جهت شگفتی در جمال و کمال!

### شرح دعا

#### دعا هنگام غم و اندوه

در عنوان دعا حضرت می‌فرماید: «إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ وَأَهَمَّتَهُ الْخَطَايَا» صرف محزون شدن نه بد است و نه خوب، نه هنر است و نه عیب، حالتی است که گاه برای انسان پیش می‌آید و عامل آن، گاه خارجی است و گاه درونی. ممکن است گفته شود در قرآن آمده<sup>۲</sup> که اولیاء خدا نه خوفی از آینده

۱- التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۳، ص ۴۲

۲- قرآن کریم: یونس (آیه/۶۲): «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

دعای بیست و یکم - فراز اول

دارند و نه حزنی بر گذشته، بنابراین مؤمنین هم نباید خوف و حزن داشته باشند، چون گذشته‌شان با عفو و گذشت و جبران الهی یا پاک شده و یا با غفران الهی علاوه بر پاک شدن، جبران هم شده.

سؤال: اگر مسلمان نه خوفی دارد نسبت به آینده و نه حزنی دارد نسبت به گذشته، پس چه دلیلی دارد که عنوان دعای حضرت «حَزْنُهُ أَمْرٌ» باشد، (امری او را محزون کند؟).

پاسخ: آیه‌ی فوق درباره‌ی حزن مستقر و ثابت صحبت می‌کند اما حزن لحظه‌ای در انسان وجود دارد، گاه همین حزن آنی، کفاره یا ثوابی است برای او و با ندای «لَا تَقْنَطُوا» مؤمن به لطف خداوند امیدوار و حزنش برطرف می‌شود، اما آن که ایمان ندارد و یا ایمان ناقص دارد «لَا تَقْنَطُوا» را باور نداشته و حزنش دائم است.

❁ در این دعا امام علیه السلام یک سلسله خواسته را در مورد آنچه موجب حزن و اندوه واقعی می‌گردد به پیشگاه خداوند عرضه داشته، در نخستین جمله می‌فرماید: ﴿اللَّهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ وَوَأَقِي الْأَمْرَ الْمَخُوفِ﴾ «خداوند! ای کسی که انسان تنها و ضعیف را کفایت می‌کنی و او را از امور ترس‌آور نگهداری می‌نمایی».

امام علیه السلام در ابتدا به این حقیقت می‌پردازد که آدمی در برابر حوادث هولناک و گرفتاری‌های خرد کننده ناتوان است، مگر آن که از یک پشتوانه‌ی روحی اطمینان‌بخش برخوردار باشد؛ به همین جهت، حضرت در شروع دعا این مطلب را گوشزد می‌کند که اگر انسان ضعیف و آسیب‌پذیر به منبع لایزال

شرح روان صحیفه سجادیه

قدرت وصل شود، می تواند در برابر همه‌ی ناملایمات شکیبیا باشد و لذا از امت می خواهد، که دست نیاز به سوی دیگری دراز نکنند چرا که با عرض حاجت از منبع فیاض هستی هیچ ضعف و نیازی را به دیگران در وجود خود نمی یابند. سپس عرض می کند: «وَ أَقْبَى الْأَمْرِ الْمَخُوفِ» این گونه سخن گفتن، بیانگر نگاه مثبت و امیدبخش دین و فرد با ایمان به حوادث زندگی است و انسان را با این باور آشنا می سازد که هر چند امور نگران کننده در عالم فراوان است، ولی خداوند سبحان بندگان خود را از شر آنها نگاه می دارد.

مگر بدن ما در مقابل حوادث چه مقدار مقاوم است؟ اگر در برابر سیل، آتش سوزی، طوفان، رعد و برق، گردباد، تصادف، میکروب، مرض، گرسنگی، تشنگی، برهنگی و مرگ قرار گیرد چه اندازه توان دفاع از خود را دارد؟ سیل او را می برد، آتش او را می سوزاند، رعد و برق او را خشک می نماید، گردباد وی را از جای برداشته و چنان پرتابش می کند که از او اثری نماند، با فرو افتادن هواپیما و برخورد دو قطار و تصادف با ماشین، قطعه قطعه می شود، میکروب ضعیفی او را از پا در آورده به آستانه‌ی مرگ می برد، گرسنگی و تشنگی وی را از پا می اندازد، طاقت برهنگی در برابر حرارت و سرما را ندارد و چنگال مرگ گلویش را در یک لحظه فشار داده، او را به خانه‌ی قبر منتقل می کند.

بدن او فوق العاده ضعیف است؛ به اندک غذای نابابی زمین گیر می شود، در برابر لباس نامناسب به آلرژی پوستی دچار می گردد، با شنیدن حادثه‌ای غیر مترقبه از پا می افتد و از کم خوابی و بی خوابی عاجز می گردد و خلاصه اگر لطف پروردگار نباشد، به اندازه‌ی یک لحظه توان زنده ماندن ندارد!

علاوه بر تمام این ضعف‌های جسمانی، در برابر هجوم غرایز و شهوات، و زرق و برق امور مادی و حوادث اجتماعی، مصائب، ابتلائات، حالات و روحيات و احوالات نیز ضعیف و ناتوان و بی قدرت است که اگر خداوند در این گونه امور باطنی و روحی و به خصوص در برابر حملات سخت غرایز و شهوات و مصائب و ابتلائات به فریادش نرسد، خود را می‌بازد و به انواع گناهان و آلودگی‌ها دچار می‌گردد.

بنابراین حضرت با تعبیر «وَأَقِي الْأَمْرَ الْمَخُوفَ» به این معنا اشاره می‌فرماید که اگر خداوند این موجود ضعیف و ناتوان را کفایت نکند و امور مخوف را از وی باز ندارد، به ذلت و خواری، شقاوت و آلودگی و عصیان، تنهایی و بی کسی و در نتیجه به غضب و عذاب الیم او دچار می‌شود و برای ابد روی آسایش و آرامش را نخواهد دید.

بنابراین تنها بی‌نیاز کننده‌ی بنده، در تمام عالم هستی حضرت اوست، به شرطی که این موجود ضعیف که ضعف ظاهری و باطنی وی را محاصره کرده، به او پناه ببرد و با ایمان به خدا و اعتقاد به انبیاء، ملائکه، کتب آسمانی و امامان معصوم و قیامت با اعمال حسنه، ضعف خود را جبران نماید.

❁ سپس، به حالت تنهایی و بی کسی خود اشاره کرده و عرض می‌کند:

﴿أَفْرَدْتَنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِيَ﴾ «خطاهای مرا به تنهایی

و بی کسی کشیده و هیچ همراه یاوری با من نیست».

از این که امام سجاد علیه السلام به خداوند متعال عرضه می‌دارد، گناهانم، مرا تنها ساخته، استفاده می‌شود؛ نه تنها انسان به وسیله‌ی گناه، از سوی رفیقان بد و نااهل از جامعه طرد و تنها می‌شود، بلکه انسان‌های صالح و نیک نیز، چنین

شرح روان صحیفه سجاده

افراد پست و گناهکار و غیر صالح را دوست ندارند، علاوه بر این گناهان موجب می شود که توفیق الهی از او سلب شده و بسیاری از عبادات را از کف بدهد، چنان که شخصی در محضر امام علی علیه السلام از بی توفیقی خود شکایت کرد که موفق به نماز شب نمی شود، حضرت فرمودند: «أَنْتَ رَجُلٌ قَيِّدَتَكَ ذُنُوبٌ يَوْمُكَ» (گناهانی که در روز از تو سر می زند شب پای بند توست و نمی گذارد از بستر خواب برخیزی)!

امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكَذِبَةَ فَيُحْرَمُ بِهَا صَلَاةً» (همانا کسی که یک دروغ بگوید، به خاطر آن از نماز شب محروم می شود).  
گناهان، انسان را از رفقای خوب جدا می کند، زیرا به حکم «جَلِيسَ الْمَرْءِ مِثْلُهُ» خوبان با بدان انس نگیرند و همنشینی چون خود برای خویش انتخاب کنند، مگر افرادی که حس نوع دوستی آنان را به فداکاری برای نجات برادرشان وادار کند؛ حکایت شده، به فرد مؤمنی که دوستی ناصالح داشت، گفتند: چرا دست از رفاقت با او بر نمی داری؟ رفیق با ایمان گفت: او امروز به رفاقت من نیازمندتر است تا دیروز؛ مؤمن و دوست واقعی آن است که رفیقش را از گرداب هلاکت نجات بدهد:

اگر بینی که نابینا و چاه است      اگر خاموش بنشین گناه است

و نیز:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست      در پریشان حالی و درماندگی

و این اشاره به یک نکته‌ی دقیق اخلاقی است که می‌فرماید: «انصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا، قِيلَ: كَيْفَ يَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟! قَالَ: يَمْنَعُهُ مِنَ الظُّلْمِ» (برادرت را یاری کن در همه حال، چه ستمکار باشد و چه مظلوم. عرض شد: درحالی که ستمکار است چگونه یاری کند؟ فرمود: وی را از ستم کردن باز دارد).

البته، به طوری که اشاره شد، این دستوری است اخلاقی، نه برای عموم، بلکه بر عامه‌ی مردم لازم است که با افراد فاسق الاخلاق همنشین نباشند زیرا «خوپذیر است نفس انسانی»، مبدا خود آنان گرفتار فساد اخلاق شوند. به گفته‌ی عارف شیراز:

نخست موعظه‌ی پیر می‌فروش این است

که از مصاحب ناجنس احتراز کنید  
ولکن در میان اجتماع افرادی پیامبر گونه یافت می‌شوند که همچون پیامبران الهی با همه معاشر و مصاحبند، تا آنان را از منجلاب بدبختی نجات دهند. به عبارت روشن‌تر برای نجات دادن غریق بایستی گروه نجات، خودشان آماده و مجهز به وسایل نجات باشند و گرنه آنان نیز در چنگال امواج گرفتار خواهند آمد.

در جمله‌ی «أَفْرَدْتَنِي الْخَطَايَا» به این معنا نیز می‌توان اشاره کرد: تنها منم که باید بار گناهانم را به دوش کشم و هیچ کس مرا یاری نخواهد کرد؛ چنان که در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی: «قیامت روزی است که شخص از برادر و مادر، پدر، همسر و فرزندان می‌گریزد که هر یک از آنان به کار خویشند و از دیگران غافل!».

۱- قرآن کریم: عبس (آیات / ۳۴ تا ۳۷): «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ

يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»

شرح روان صحیفه سجادیه

وقتی مردم روز قیامت و حساب دقیق و عذاب الیم آن را مشاهده کنند، پدر دست به دامان فرزندش می زند و می گوید: فرزندم در دنیا هر کاری از دستم برآمد برای راحتی و آرامش تو کردم، پس از مرگم نیز به جای آن که اموالم را صرف و خرج خودم کنم، برای تو به جای گذاشتم! اکنون حاجتی دارم امیدوارم کمکم کنی، تا در این روز خطرناک نجات یابم.

فرزند در جواب می گوید: به خدا قسم ای پدر، من هم از آنچه تو می ترسی، می ترسم و نمی توانم از حسناتم چیزی به تو بدهم. چون پدر این پاسخ را می شنود گریان و پشیمان باز می گردد که چرا در عالم دنیا آن همه وسایل برای فرزندش فراهم نموده و مقداری را برای آخرتش ذخیره نکرده است.

و این است تأویل آیهی شریفه‌ی «روز قیامت رابطه‌ی فامیلی به درد نمی خورد و از آن پرسش نمی شود»<sup>۱</sup>.

چرا باید در روز قیامت با حالت سرافکنندگی طلب حسنه کند و پاسخ منفی بشنود، در حالی که اگر انسان خود را موظف به تعلیم و استفاده از قرآن کریم می کرد، هیچ گاه به چنین سرنوشتی دچار نمی شد.

### ❁ نکات مهم دعا

«أَفْرَدْتَنِي الْخَطَايَا»: حضرت می فرماید: خطاها، مرا به تنهایی کشانده، در حالی که خطاکار در جمع خطاکاران نباید احساس تنهایی کند، پس چطور می فرماید تنها کرد مرا خطایا؟

۱- زیرا خطاکاران، از هم می ترسند و برای هم نقشه می کشند و امنیتی در بینشان حاکم نیست، اما جمع مؤمنین همان گونه که از نامشان پیداست هیچ

۱- قرآن کریم: مومنون (آیه / ۱۰۱): «فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»



دعای بیست و یکم - فراز اول

ناامنی و احساس اختلافی نباید بینشان باشد، مثلاً فقیر و غنی در جمع مؤمنین یکسانند، مرزبندی در پول و مقام و طبقات فقط مخصوص مکاتب مادی است و در مکتب الهی اسلامی تنها چیزی که مورد نظر نیست مال و ثروت و مادیات است!

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد، جان‌های مردان خداست  
۲- وجه دیگر این احساس تنهایی، شاید این باشد که تمام این عالم بر اساس امر الهی حرکت می‌کنند و آن کسی که دستور خدا را اجرا می‌کند همراه این دستگاه آفرینش حرکت کرده و کسی که خطا می‌کند، در دستگاه آفرینش «تنها» شده! مؤمن در بیابان هم تنها نیست.

شخصی خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و درباره‌ی کسی صحبت و سعایت کرد. هر چه حضرت با چهره و اشاره سعی نمود او را از خطا آگاه کند، متوجه نشد! تا آن که فرمود: بس است! حقی از او ضایع کردی و حقی از من! سپس فرد سخن چین و غیبت کن را از همنشینی خود دور کرد، چرا که از جنس او نیست!؛ با عقرب که نمی‌شود همنشین شد!

❖ آن گاه حضرت به قهاریت خداوند سبحان و بی‌یاری شدن هنگام غضب الهی اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿ وَ ضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيِّدَ لِي ﴾ «در برابر خشم و غضب تو ناتوان شده‌ام هیچ مؤید نیرو دهنده‌ای ندارم». یعنی علاوه بر این که ضعیف خلق شدم، تنها هم هستم.

۱- همنشینی با بدان، باعث بدگمانی به خوبان می‌شود و هم‌نشینی با خوبان، بدان را به خوبان ملحق می‌کند. پس هرکسی را که کار و دینش را نمی‌شناسید به دوستانش نگاه کنید. اگر دیدارند او هم بر دین خداست و گرنه او هم بهره‌ای از دین ندارد. (بحارالانوار، ج ۷۴، ۱۹۷)

شرح روان صحیفه سجادیه

بدیهی است، انسان علاوه بر تنهایی عارضی که برای هر کس پیش می آید یک تنهایی ذاتی هم دارد که «وحید» است چنان که قرآن کریم می فرماید: «مرا با مخلوقی که او را تنها آفریدم واگذار»<sup>۱</sup>.

انسان، ضعیف آفریده شده پس نباید با انتخاب همراه بد، خود را ضعیف تر کند، ضعف آفرینش انسان به وسیله «انس با خدا» جبران می شود و اگر این انس نباشد روز به روز بر ضعف او افزوده شده؛ در نتیجه انسان از تعالی و تکامل شخصیتی باز می ماند پس این انسان است که یا جبران کننده ی ضعف خود است و یا تشدید کننده ی آن، که اگر شناخته بشود موجب راز و نیاز و همدلی با خدا شده و جبران می گردد.

انسان موجودی است که اولاً: هرگز نمی تواند وجود خدا را انکار کند.

ثانیاً: نمی تواند باور کند که مرگ پایان وجود اوست، حتی فرعون ها نیز در فکر زندگی پس از مرگ خود بودند به همین جهت در میان قبرشان آن همه ابزار، آلات، طلا و جواهرات قرار می دادند، زیرا احساس می کردند که در آن دنیا به آن ها نیاز پیدا می کنند.

بنابراین اندیشه و نگرانی درباره ی پس از مرگ، همزاد انسان و ذاتی است، برخی ها در اثر این نگرانی گمان کرده اند که همراه داشتن ابزار و آلات در گور، راه چاره ی این نگرانی است، برخی ها نیز هیچ برنامه ای برای آن در نظر نمی گیرند و این دل نگرانی درونی را بی پاسخ می گذارند که بدترین روحیه است و موجب اضطراب شدید درونی و تشدید شخصیت منفی می گردد و همیشه با ترس زندگی می کنند گر چه در قدرت مادی قدرتمندترین شخص

۱- قرآن کریم: مدثر (آیه ۱۱): «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا»

دعای بیست و یکم - فراز اول  
باشد مانند نرون و چنگیز.

کسانی که هیچ کاری برای این نگرانشان نمی کنند، موجودی پرخاشگر و دائماً عصبی در حال تدافع هستند و ناخودگانه از آینده‌ی خود ترس دارند و به مصداق آیه‌ی شریفه‌ی قرآن، هر کس و هر چیزی را بر علیه خود می دانند، در نتیجه شخصیتشان «شخصیت شرور» می گردد پس خودشناسی و شناخت این «حس عظیم» لازم است که امام علیه السلام هم آن را می شناساند و هم دستورالعمل‌های لازم را به ما می دهد.

در دعای کمیل می گوئیم: خدایا من در دنیا مشکلات را به هر شکلی بود، تحمل می کردم (چون احتمال داشت که این مشکلات ناشی از رحمت تو باشد). ولی در آخرت نمی توانم عذاب تو را تحمل کنم «لأنه لا یكونُ الا عن غَضَبِكَ وَ اَنْتَ قَامِكِ وَ سَخَطِكَ»! چرا که این عذاب از ناحیه‌ی غضب و انتقام و خشم تو می باشد! هم حجم و اندازه‌ی آن زیاد و بی نهایت است و هم تخفیف ندارد.

در سیره‌ی تضرع اهل بیت علیهم السلام آمده: هنگام دعا می گفتند: اگر این مصیبت از غضب تو نباشد، فَلَا تُبَالِي! پس زیاد نگران نیستیم.

❁ از آنجا که گناه آرامش انسان را برهم می زند و تنها آرامش دهنده‌ی گناهکار، خداوند سبحان است، حضرت می فرماید: ﴿ وَ اَشْرَفْتُ عَلٰی خَوْفِ لِقَائِكَ فَلَا مُسَكِّنَ لِرَوْعَتِي ﴾ «خدایا دانستم که برای این ترس و نگرانی درونی هیچ مسکن و آرام کننده‌ای نیست مگر تو، فقط تویی تسکین بخش راستین ترس‌ها و بیم‌هایم».

انسان در زندگی، دشمنان آشکار و عوامل خطر ساز پنهانی بسیار دارد که بعضی از آن‌ها را حتی با چشم مسلح نیز نمی‌توان شناخت؛ مانند میکروب‌ها و ویروس‌هایی که در کوتاه‌ترین مدت می‌توانند نسل بشر را براندازند و به زندگی او خاتمه دهند، اما خدای مهربان با تدبیر حکیمانه و رحمت گسترده‌ی خود، ویروس‌های نافع بسیاری را - که خنثی کننده و پادزهر میکروب‌های زیان بار هستند - ایجاد و زندگی انسان را به وسیله‌ی آن‌ها از گزند عوامل آسیب‌زا حفظ می‌کند و نیز بدن انسان را چنان به گارد محافظ تجهیز نموده که به محض ورود مهاجم، آن‌ها را محاصره و پادزهر مناسب را برای مقابله با سیستم زیان‌آور او می‌سازند و مهاجمان را در اولین نقطه‌ی فعالیت از پا درمی‌آورند؛ بنابراین، اگر چه خداوند انسان را آسیب‌پذیر خلق کرده، ولی در عین حال او را به خود وا نگذاشته و محافظ‌های قوی درونی و بیرونی بر او گماشته است که بدون اطلاع او از وی محافظت می‌کنند. از این رو، بر ما است که لحظه‌ای از آن حکیم متعال غفلت نورزیم و در بندگی خالصانه‌ی او کوتاهی نکنیم.

چرا که همه‌ی آدمیان چه خوب باشند و چه بد، به لقاء الله می‌رسند! چنان که قرآن می‌فرماید: «ای انسان، حَقًّا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد»<sup>۱</sup>.

منتها بعضی‌ها با رحمت و بعضی‌ها با غضب الهی روبرو می‌شوند، به گونه‌ای که «خدا به آن‌ها نظر نمی‌اندازد!»<sup>۲</sup>.

۱- قرآن کریم: انشقاق (آیه/۶): «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»

۲- قرآن کریم: آل عمران (آیه/۷۷): «لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ»

در اینجا حضرت می‌فرماید: من به جای آن که خوشحال باشم از ملاقات با تو؛ به خوف دچار می‌شوم. «فَلَا مُسَكِّنَ لِرَوْعَتِي» چه چیز باید مرا تسکین دهد؟ این دعا، برای زمانی است که حزن و اندوه به هر سببی بر دل وارد شده. فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام برای حل این مشکل، اصل را بر تقویت ارتباط با خدا می‌دانستند و لذا این ارتباط ضعیف، باید تقویت شود تا عوامل حزن برطرف گردد. پس در همین قسمت‌های اولیه، حضرت به عوامل تضعیف ارتباط با خدا اشاره می‌فرماید که تنها این آیات است که به انسان دلگرمی می‌دهد و راه جبران آنچه را باید جبران کند به روی او باز می‌نماید.

او باید به انسان از عوامل خوف امان دهد، اما اگر انسان کاری کند که حضرت حق وی را بترساند آن وقت از چه کسی امان بخواهد؟ از این که امام سجاد علیه‌السلام کلمه‌ی «خوف» و «روعه» را جداگانه به کار برده، استفاده می‌شود که بین آن دو فرق است، گویا «خوف» در مورد شروع و ورود امر مخوف به کار رفته و «روعه» در موردی به کار می‌رود که امر مخوف تحقق یافته و انسان در صدد دور کردن آن از خود است.

دعای بیست و یکم      فراز دوم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَمَنْ يُؤْمِنِي مَنْكٍ	چه کسی امان دهد مرا از تو	وَ أَنْتَ أَفْرَدْتَنِي	در حالیکه تو تنها می گذاری
وَ أَنْتَ أَحْفَتَنِي	در حالیکه تو بترسانی مرا	وَ مَنْ يُقَوِّنِي	و چه کسی مرا توانایی دهد
وَ مَنْ يُسَاعِدُنِي	و چه کسی مرا یاری کند	وَ أَنْتَ أضعَفْتَنِي (۲)	در حالیکه تو ناتوانم سازی

\*\*\* شرح دعا \*\*\*

قوت قاهره الهی

❖ از آنجا که عموم انسان‌ها از ضعف و فقر ذاتی برخوردارند و هیچ کس نمی‌تواند خوفی را که خدا در وجود شخص گناهکار ایجاد کرده، برطرف سازد و به او آرامش دهد، امام علیه السلام با صراحت اظهار می‌دارد: ﴿ وَ مَنْ يُؤْمِنِي مَنْكٍ وَ أَنْتَ أَحْفَتَنِي وَ مَنْ يُسَاعِدُنِي وَ أَنْتَ أَفْرَدْتَنِي وَ مَنْ يُقَوِّنِي وَ أَنْتَ أضعَفْتَنِي ﴾ «ای خدای مهربان! چه کسی می‌تواند در برابر تو به من ایمن دهد با اینکه تو خود مرا ترسانده‌ای و چه کسی مرا یاری می‌کند، حال آن که تو مرا تنها گذاردی، چه کسی می‌تواند به من قوت و نیرو بخشد در حالی که تو مرا ناتوان ساختی».

بدیهی است که انسان توحیدی، در همه‌ی ظهوراتش آشکارا حق را می‌بیند، از هیچ چیز به غیر از حق ترسی ندارد و در گرفتاری و غم تنها پشتیبانش خداست. خداوند در دنیا مؤمن و کافر، هر دو را مورد رحمت و اسعاهش قرار می‌دهد و حتی خطرات و آسیب‌های بسیاری را از آنان دور می‌سازد، اما در آخرت جای هیچ لطف و گذشتی نیست، بلکه دوران عمل تمام و به محل پاداش و کیفر منتقل شده و هر انسانی باید به حق خود برسد.

امام علیه السلام تنها منطقه‌ی امن را باب رحمت الهی می‌داند و به فرد گرفتار می‌آموزد که به هر جا برود در امان نیست، در واقع، هشدار امام معصوم به انسان این است که هیچ‌گاه در دنیا از صیادان تیرانداز ایمن نیست و لحظه‌ای غفلت کافی است تا زخمی جانکاه بردارد و یا از پای درآید و چه ناروا است این که کسی بپندارد این گونه دعاها و نیایش‌ها، موجب ضعف شخصیت و کوچک شمردن و تلقین ناتوانی به او می‌باشد.

در حالی که مکتب دعا و منطق امام سجاد علیه السلام، در پی تعلیم خودباوری الهی است تا آدمی، راه را از چاه تشخیص دهد و به بهترین شکل برای آن چاره‌اندیشی کند، به ویژه وقتی با حوادث بسیار سهمگین روبه‌رو می‌گردد که حیات وی و همه‌ی بشریت را تهدید می‌کند.

حوادث عظیم کیهانی و نیز خطرهای ناشی از امور جزئی‌تر پیرامون ما - همچون آلودگی هوا یا آب آشامیدنی یا یک خطای کوچک پزشکی - در عالم بی‌شمار است که ما از تهدید یا وجود و حدوث آن‌ها بی‌اطلاعیم و خدای مدبر حکیم همه را دور کرده و بشر، در این کشاکش عظیم و هولناک با آسایش به زندگی خود ادامه می‌دهد. با این وصف آیا نباید تنها به خداوند سبحان پناه برد و از او مدد خواست و او را تنها یاور خود دانست و به شکرانه‌ی این همه لطف و رأفت از او قدرانی کرد؟!

از آنجا که نقص و ضعف در انسان گناهکار است، خروج از آن واجب و لازم می‌باشد و تنها راه بیرون رفتن از آن توبه و انابه است.

امام سجاد علیه السلام هشدار می‌دهد تنها یار و یاور او در زندگی، فقط خداست و لذا در زندگی نباید از تضرع و دعا به درگاه حضرت حق کوتاهی کند.

دعای بیست و یکم - فراز سوم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
لَا يُجِيرُ يَا إِلَهِي	پناه نمی‌دهد ای خدای من	إِلَّا غَالِبٌ	جز شخص پیروز
إِلَّا رَبُّ	جز پروردگار	عَلَى مَغْلُوبٌ	بر شکست خورده
عَلَى مَرْبُوبٌ	بر آفریده شده	وَلَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ	و یاری نمی‌کند جز طلب‌کننده
وَلَا يُؤْمِنُ	و امنیت نمی‌بخشد	عَلَى مَطْلُوبٌ (۳)	بر طلب شده

\*\*\* شرح دعا \*\*\*

ربوبیت الهی

از آنجا که تنها مؤثر در عالم وجود فقط خدای سبحان است، باید توجه داشته باشیم، ربوبیت او نسبت به نظام آفرینش، همانند رابطه‌ی ما و مصنوعات دست ساز ما نیست که با پایان یافتن تولید و دست شستن از کار، شیء مصنوع همچنان برقرار و مستقل بر جای بماند و بپاید.

مانند ساعتی که پس از اتمام تولید، نیازی به کارخانه‌ی سازنده ندارد و در بقای خود نیازمند علت خود نیست، اما ربوبیت خداوند متعال چنین نیست؛ آن که قلب را به فعالیت واداشته، خون را متناسب با عروق و عروق را متناسب با خون و اعضا و بافت‌ها را متناسب با یکدیگر آفریده و با ساز و کار دقیقی به هم مرتبط ساخته است و لحظه به لحظه این نظام ارگانیك را ابقا می‌کند و اگر لحظه‌ای به یکی از نسبت‌ها توجه نکند، سیستم، کارآیی خود را از دست می‌دهد. به عنوان مثال اگر دستگاه دفع ادرار از کار بیفتد، سریعاً دستگاه گوارش مختل خواهد شد و چنان چه سیستم دستگاه گردش خون دچار



وقفه‌ای شود، حتماً فرد دچار مرگ مغزی و از کارافتادگی جهاز عصبی می‌شود. تنها کسی که می‌تواند این ارگان‌بسیار پیچیده را به طور کامل نگاه‌داری کند، خداوند سبحان و ربوبیت تکوینی او است و این حاکمیت نسبت به خرد و کلان هستی ثابت و فراگیر است و به راستی می‌توان گفت که در کارگاه هستی یک کارآفرین بیش نیست و آن هم خدا است که: «لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا بِاللَّهِ» (هیچ تأثیرگذاری در هستی به جز خدا وجود ندارد) و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (هیچ دگرگونی و نیرویی نیست مگر این که به اذن خدا تحقق می‌یابد). از آنجا که یکی از اقسام توحید نظری، توحید در ربوبیت است، هر کس تربیتی دارد منجمله فرشتگان، تحت اراده و تدبیر خدای سبحان می‌باشند.

❖ امام علی (علیه السلام) در سومین فراز از این دعای شریف می‌فرماید: ﴿لَا يُجِيرُ، يَا إِلَهِي، إِلَّا رَبُّ عَلَيَّ مَرْبُوبٌ﴾ «خدا یا کسی جز پروردگار، بندگان را پناه نمی‌دهد». ❖ و نیز می‌فرماید: ﴿لَا يُؤْمِنُ إِلَّا غَالِبٌ عَلَيَّ مَغْلُوبٌ﴾ «کسی جز غالب، شکست خورده را ایمنی نمی‌بخشد».

البته باید توجه داشت که «غالب» در این جا به مفهوم غلبه‌ی یک قهرمان بر فرد ضعیف یا یک فرد مسلح نسبت به فرد بی سلاح نیست، بلکه غالب به معنای تسلط در مرتبه‌ی هستی است؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «فقط خداوند متعال بر نظام هستی مسلط است، ولی بیشتر مردم از این امر آگاهی ندارند!». این ناآگاهی همان جهل به چگونگی غلبه است، چرا که معمولاً مردم می‌پندارند سلطه‌ی الهی مانند غلبه‌ی پادشاه بر مردم یک کشور یا یک قهرمان

۱- قرآن کریم: یوسف (آیه / ۲۱): «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

شرح روان صحیفه سجادیه

بر فرد ضعیف است، در حالی که نسبت خلق و خداوند متعال شبیه نسبت صورت خیالی و ذهنی انسان است که تمام حقیقت آن صورت ذهنی وابسته به توجه آدمی است؛ به گونه‌ای که اگر خواستیم در ذهن می‌ماند و اگر نخواستیم با یک لحظه صرف نظر، از آن هیچ چیز باقی نخواهد ماند؛ از این رو، خداوند سبحان در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «خدا بر بندگان خود مسلط است و نگهبانانی بر آنها می‌گمارد»<sup>۱</sup>.

اگر انسان گناهکار مغلوب هوای نفس شده و به زمین بخورد، در حقیقت در جنگ با خدا به خاطر نافرمانی شکست خورده و چنین کسی از سوی شخص غالب هیچ امنیتی ندارد.

و لذا از بدبختی‌های بسیاری از آدمیان در قیامت، نداشتن سرپناه و یابوری برای نجات است. آنان که رشته‌های ارتباط خود را با پروردگار و بندگان خالص و انبیاء و اولیاء بریده‌اند در آن جایار و یابوری ندارند. ابزارهای مادی از کار می‌افتد و دوستی‌ها و رابطه‌ها برچیده می‌شود و هر کس را خداوند گمراه سازد، راه نجات و پناهی برای او نیست.

خدای مهربان در قرآن کریم آدمیان را به این نکته‌های اساسی توجه داده و می‌فرماید: «پیش از آن که روزی فرا رسد که از سوی خدا هیچ بازگشتی برای آن نیست، پروردگارتان را اجابت کنید، آن روز برای شما هیچ پناهگاه و هیچ راه انکاری [نسبت به اعمالی که مرتکب شده‌اید] وجود ندارد»<sup>۲</sup>.

۱- قرآن کریم: انعام (آیه/۶۱): «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً»

۲- قرآن کریم: شوری (آیه/۴۷): «اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمَ لَأَمْرَدَ لَهُ مِّنَ اللَّهِ مَا لَكُم مِّن مَّالٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُم

روزی که هیچ کس در برابر اراده و فرمان او برای بازگشت نمی تواند تصمیم بگیرد و حتی برای دفاع از گناهان هم راه‌هایی که تصور می کند، بسته می شود. از بازگشت یقینی و جان پناه و ابزار دفاعی و دوستی هم به طور کلی محروم است و با حضور شهود و کاتبان اعمال، جای انکار و عذر هم باقی نمی ماند. اصمعی می گوید: نیمه شبی که همه جا را سکوت فرا گرفته بود به طواف خانه‌ی خدا رفتم؛ دیدم که جوانی زیبارو و خوش قامت پرده‌ی کعبه را گرفته و با سوز و آه وصف ناپذیری با خدا مناجات می کرد:

چشم‌ها به خواب رفته و ستارگان در آسمان دمیده‌اند و تو پادشاه زنده و پایدار جهان هستی، در این تاریکی شب همه‌ی شاهان، درهای کاخ‌هایشان را بسته‌اند و نگهبانان بسیاری بر آن گماشته‌اند. ولی در خانه‌ی تو به روی نیازمندان همواره باز است و اینک من به درگاه تو پناه آورده‌ام تا به من، با نظر رحمت بنگری، ای مهربان‌ترین مهربانان.

اصمعی گفت: نزدیک تر شدم؛ دیدم که ایشان زین العابدین علیه السلام است! آری! امام علیه السلام تنها منطقه‌ی ایمن را، باب رحمت پروردگار می داند و به گرفتار می آموزد که به هر جا رود در امان نیست و تنها راه رهایی سرگشتگان برهوت دنیا، کوچ به خانه‌ی لطف و کرامت الهی است.

امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فرمود: خداوند کسی است که هر مخلوقی در هنگام نیازها و گرفتاری‌ها وقتی امیدش از همه، غیر او قطع می شود؛ و رشته‌ی هر سببی جز او بریده می گردد؛ به او روی می آورد می گوید: «بِسْمِ اللَّهِ» یعنی در همه‌ی کارهایم از خدایی کمک می گیرم که

شرح روان صحیفه سجادیه

عبادت و پرستش سزاوار اوست و هر گاه فریاد خواهی شود به فریاد می‌رسد و هر گاه خوانده شود، اجابت می‌کند.

این همان نکته‌ای است که مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! مرا به وجود خدا راهنمایی کن که مجادله کنندگان بر من هجوم آورده و مرا سرگردان کرده‌اند.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای بنده‌ی خدا! آیا هرگز کشتی سوار شده‌ای؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا پیش آمده که کشتی بشکند و در آن جا نه کشتی دیگری باشد که تو را برهاند و نه شنایی کارساز باشد؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا در آن هنگام دلت متوجه موجودی شده که می‌تواند تو را از هلاکت نجات دهد؟ عرض کرد: آری.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن موجود، همان خدای توانای نجات بخش است؛ آن جا که از هیچ منجی خبری نیست، نجات می‌دهد و آن جا که فریادرسی نیست به فریاد می‌رسد!

اما قرار گرفتن در پناه مخلوق، مصداق سراب و خود او نیز نیازمند پناه است و مطابق آن مثل است که می‌گوید: «کوری، عصاکش کور دگر بود». «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» اشباع و اقناع حقیقی این حس فقط با «رب مطلق» و «غالب مطلق» است.

❖ سپس در پایان این فراز از دعا می‌فرماید: ﴿وَلَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ عَلَيَّ مَطْلُوبٍ﴾ «و جز جوینده و طالب، مطلوب را یاری نمی‌کند» انسان برای خداوند

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۴۱، باب ۳، حدیث ۱۶

«مطلوب مطلق» است زیرا بدون هیچ نیازی به بنده، او را طلب می کند.

در این قسمت دعا حضرت به دو اسم «طالب» و «مطلوب» اشاره می فرماید، طالب خداوند است و آدمی مطلوب، به همین جهت خدای متعال را با «یا طَالِبِ كُلِّ هَارِبٍ» می خوانیم، یعنی ای کسی که حتی فراری را هم صدا می کنی تا نجاتش دهی، خداوند سبحان در کمین دل های فراری است که به نوعی آن ها را به خود برگرداند، چنان که در دعای ابو حمزه ثمالی می خوانیم، حتی اگر تو خدا را قبول نداشته باشی، او تو را به عنوان بنده اش قبول دارد.

معنای دوم مطلوب، «خواسته» است، یعنی تو بهترین خواسته هستی، اینجا هم به همین معنی اشاره می فرماید که «خدایا فقط تو می توانی ما را نجات دهی» چنان که در ادعیه های زیبای حضرت هم می خوانیم: «وَقُلْ طَالِبِ آيَاهِ يُرْتَجَى» هر کس هر چیزی را بخواهد و طلب کند امیدش به این است که خدا به او بدهد و یا «مَنْ بَأْبِهِ مَقْتُوحٌ لِدَاعِيَهٗ» ای کسی که درش به روی دعاکننده باز است.

مسجد و صومعه و بتکده و دیر و کنیس هر کجا می گذری یار دل آرای من است  
در حجابیم و حجابیم و حجاب این حجاب است که خود را از معمای من است

دعای بیست و یکم فراز چهارم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَبِيدِكُ	و به دست اراده توست	وَالْمَهْرَبُ	و پناهگاه
يَا إِلَهِي جَمِيعُ	ای معبود من تمام	فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ	درود فرست بر محمد و آتش
ذَلِكَ السَّبَبُ	آن اسباب و علل	وَأَجْرُ هَرَبِي	و پناه بده گریزم را
وَإِلَيْكَ الْمَفْرُوقُ	و بسوی توست فرار	وَأَنْجِحْ مَطْلَبِي (۴)	و روا کن خواسته‌ام را

شرح دعا

مبداء و منبع فیض الهی

در این قسمت از سخن امام علیه السلام دو واژه آمده که نسبتشان با یکدیگر نیازمند دقت است، کلمه‌ی «سبب» مفرد همراه کلمه‌ی «جمع» آمده، برخی این جمله را چنین معنا کردند که (پناه دادن، آسوده ساختن و یاری نمودن) به دست تو است، در حالی که این‌ها همگی «مسبب» هستند نه «سبب» و نیز اگر معنی چنین بود، باید می‌فرمود: «وَبِيدِكُ، يَا إِلَهِي، جَمِيعُ ذَلِكَ السَّبَابِ» و واژه‌ی «اسباب» با صیغه‌ی جمع می‌آمد، پس کلمه‌ی جمع در این عبارت به معنی مجموعی از چیزها نیست، بلکه مراد «اصل و اساس یک چیز» است مانند جمله‌ی «لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً»<sup>۱</sup> (خدایا درمان درد تنهایی فقط تویی)، فقط یک سبب دارد و آن به دست توست که این تنهایی به همراهی تبدیل می‌گردد. و لذا این فراز نتیجه‌ی همه‌ی فرازهای پیشین است که حضرت طی آن پرسید: چه کسی ایمنی می‌دهد و تقویت می‌کند؟ چه کسی جبران‌کننده‌ی

۱- قرآن کریم: زمر (آیه / ۴۴)

ضعف‌ها است؟ کیست که مغلوب را امان می‌دهد؟ امام سجاد علیه السلام در این فراز، سمت و سوی همه‌ی خلائق را به طرف حضرت حق دانسته، که: «وَأَلِيهِ الْمَصِيرُ» و تمامی نظام علی را در قبضه‌ی قدرت خداوند سبحان معرفی کرده، که «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» و صراحتاً فرمود: تنها به تو پناه می‌آورم و از بدی‌ها به سوی تو می‌گریزم و جز تو هیچ کس را شایسته‌ی اطمینان نمی‌دانم.

### خداوند، تنها پناه انسان

❖ حضرت در ادامه‌ی دعا می‌فرماید: ﴿وَإِلَيْكَ الْمَقَرُّ وَالْمَهْرَبُ﴾ «هرگاه حادثه‌ی ترس‌آوری پیش آید که چاره‌ای جز گریز نباشد، تنها تو پناهگاه و ملجأ ما هستی و به هر جا روی آوریم، در کوی امن تو گام نهاده‌ایم». این سخن از یک واقع‌نگری ژرف برخاسته است که خود بر خداشناسی کامل امام معصوم گواهی می‌دهد.

چنان‌که آیه‌ی شریفه‌ی «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»<sup>۱</sup> دلیل بر بی‌نهایت بودن خدا است، زیرا هر کس در هر زمان و در هر مکان او را بخواند، خدا همان جا حاضر است و فقط اوست که حقیقت نامتناهی و محیط بر همه‌ی موجودات است و این خود معنای دیگری از آیه‌ی کریمه‌ی «فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَشَمُّ وَجْهِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> می‌باشد.

بنابراین، اگر مقر و پناهگاه هر بیچاره و فراری فقط او باشد و اگر عامل فرار هم او باشد، آن گاه مفهوم آن جز این نیست که ما هیچ چاره‌ای جز پناه به

۱- قرآن کریم: بقره (آیه/ ۱۸۶)

۲- قرآن کریم: بقره (آیه/ ۱۱۵)

شرح روان صحیفه سجادیه

در گاه او نداریم. بدین جهت، در حدیث قدسی آمده: «أنا بُدُكَّ اللّٰزِم» یعنی (از من هیچ چاره‌ای ندارید) و به عبارت دیگر، بندگان ناگزیر از من و اراده‌ی قاهر من هستند.

از آنجا که جهل، بیداد می‌کند و نمی‌گذارد آدمی به یگانه موجود حقیقی و منشأ همه‌ی خوبی‌ها و زیبایی‌ها روی آورد و با آن که همه چیز ما از او است، او را نمی‌شناسیم و حضور فراگیرش را حس نمی‌کنیم؛ شاید اگر یک روز به خود آمده و هویت واقعی خویش و نسبت خودمان را با آفریدگار دریابیم، از جهل حیرت زای خود سخت شگفت زده شویم.

ماهی شناور در دریا، آب - این عنصر حیات بخش - را به خوبی می‌شناسد و می‌داند که اگر لحظه‌ای از آب جدا شود می‌میرد، ولی صد حیف که انسان از خدای هستی بخش و پناه همه‌ی بی‌پناهان بی‌خبر است!

برخی از شارحین واژه‌های «مُفَّر» و «مِهْرَب» را مصدر میمی می‌دانند و دارای یک معنا، مانند آیه‌ی مبارکه‌ی «لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَّ لَأَمْتًا» (نمی‌بینی در آن کژی و بلندی).

ولی باید توجه داشته باشیم که «مُفَّر» و «مِهْرَب» معانی مترادف دارند، اما «عوج و امت» دارای یک معنی نیستند بلکه عوج به معنای کژی است و امت به معنای بلندی.

از کلام برخی عارفان معلوم می‌شود که فرار بنده به سوی خدا مراتبی دارد: مرتبه‌ی اول: فرار بنده از بعضی آثار خداوند به بعضی دیگر: مثل فرار از اثر غضب الهی به اثر رحمتش، چنانچه بعضی از مؤمنین دعایشان این است:



«پروردگارا! باری را که توان برداشتنش را نداریم به دوش ما مگذار و ما را بیمارز و به ما رحم کن»<sup>۱</sup>. گویا مؤمنین تنها خداوند و افعالش را می بینند، از این رو از بعضی آثار به بعضی دیگر فرار می کنند.

❁ سپس امام علیه السلام در وسط دعا با درود بر پیامبر و آل طاهرین حاجتش را عرض کرده، می فرماید: ﴿وَ أَجْرُ هَرَبِي، وَ أَنْجِحْ مَطْلَبِي﴾ «خدا یا مرا در پناه خود قرار بده و حاجتم را برآورده بفرما».

مرتبه‌ی دوم: آن که بنده در مقام مشاهده به مرتبه‌ی فنا برسد و در درجات قرب معرفت، بالا رود چنان که امام سجاد علیه السلام در دعای خود می فرماید: «بارالها! مرا نمونه‌ی افرادی قرار بده که با گذشت و عفو خودت او را از لغزشگاه گنهکاران برداشته و با عفو تو از اسارت غضبت آزاد گشته است» و این بدان معناست که چون سخط و عفو دو صفت از صفات خداوند است، حضرت از یکی از این دو به دیگری پناه می برد.

مرتبه‌ی سوم: آن که از مقام صفات، به ذات پناهنده شود چنان که قرآن شریف می فرماید: «پناهگاهی از خدا جز به خدای تعالی نیست»<sup>۲</sup>.

چنان که در دعای افتتاحیه‌ی نمازها وارد شده «مِنْكَ وَ لَكَ وَ بِكَ وَ إِلَيْكَ» یعنی آغاز وجود از توست و ملک و سلطنت مخصوص توست و برپایی وجود به توست.

زیرنشین علمت کائنات      ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

۱- قرآن کریم: بقره (آیه / ۲۸۶): «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ

لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا»

۲- قرآن کریم: توبه (آیه / ۱۱۸): «لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ»

پس مراتب فرار بنده به سوی خداوند در سه مرحله است:

اول: پناه از بعضی افعال به بعضی افعال دیگر.

دوم: پناه بردن از بعضی صفات به بعضی دیگر.

سوم: سپس رسیدن به مقام مشاهده‌ی ذات و به آن پناهنده شدن. این مقامی است که سالک، قدم به ساحل دریای عزت گذارده و غرق امواج وصول می‌شود و این درجاتی است غیر متناهی. اشاره به این که: «ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است».

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آینه دارد سکندری داند

هزار نکته‌ی باریک‌تر ز مو این جاست

نه هر که سر تراشد قلندری داند

دعای بیست و یکم - فراز پنجم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
اللَّهُمَّ إِنَّكَ	بار الها همانا تو	إِلَى شَيْءٍ	بسوی چیزی
إِنْ صَرَفْتَ عَنِّي	اگر برگردانی از من	مِنْ أَمَلِي غَيْرَكَ	از آرزویم غیر تو
وَجْهَكَ الْكَرِيمَ	روی کریمانهات را	و لَمْ أَقْدِرْ	و دسترسی نیابم
أَوْ مَنَعْتَنِي	یا محرومم کنی	عَلَى مَا عِنْدَكَ	بر آنچه نزد توست
فَضْلَكَ الْجَسِيمَ	(از) فضل بزرگت	بِمَعُونَةِ سِوَاكَ	جز به یاری تو
أَوْ حَظَرْتَ عَلَيَّ رِزْقَكَ	یا دریغ ورزی از من روزیت	فَأِنِّي عَبْدُكَ	همانا من بنده تو
أَوْ قَطَعْتَ عَنِّي سَبِيكَ	یا بگسلی از من رشته پیوندت را	و فِي قَبْضَتِكَ	و در قبضه قدرت توام
لَمْ أَجِدِ السَّبِيلَ	نمی یابم راهی	نَاصِيَتِي بِيَدِكَ (۵)	اختیارم به دست توست

واژگان

﴿حَظَرْتُ﴾: «حَظَرَهُ» از مادهی «حَظَرَ» به معنای منع و منطقی ممنوعه.

﴿نَاصِيَهُ﴾: به معنای پیشانی؛ گرفتن به ناصیه «موی جلوی سر» کنایه از کمال تسلط و نهایت قدرت است. ولیکن اصطلاحاً به موهای جلوی سر و بالای پیشانی گفته می شود، یکی از جاهایی که اگر به دست دشمن بیفتد، جلوی هر گونه دفاع را از طرف مقابل می گیرد، موی جلوی سر و محاسن است، شخص قوی موی پیشانی شخص ضعیف را می گیرد و می کشد، در حالی که هیچ توان و اختیاری ندارد..

شرح دعا

قضا و قدر

وجود امام سجاد علیه السلام در ابتدا به سه جمله اشاره کرده، می فرماید: ﴿اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ صَرَفْتَ عَنِّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ أَوْ مَنَعْتَنِي فَضْلَكَ الْجَسِيمَ أَوْ حَظَرْتَ عَلَيَّ رِزْقَكَ﴾ «بارالها! اگر روی کریمت را از من برگردانی، فضلت را از من

باز داری، روزیت را از من قطع کنی».

این سه حالت، وقتی رخ می دهد که «قضاء» در روند «قدرها» دخالت کند و جریان قدرها را در بستری غیر از بستری که به نفع بنده باشد، جاری کند. مثال: تاجری که کالایی را خریداری کرده تا از فروش آن سود به دست آورد؛ از قضاء روند امور طوری شود که او ضرر کند.

❁ در جمله‌ی بعدی می فرماید: ﴿أَوْ قَطَعْتَ عَنِّي سَبَبًا﴾ «یا سببیت را از من قطع کنی». یعنی اصل و اساس قدر را از من قطع کنی. این وقتی است که اساساً قدرها از کار باز مانند؛ نه در بستر مفید کار کنند و نه در بستر مضر. مثل جریان گلستان شدن آتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام که اصل و اساس قدرهای «سوختن» و «سوزاندن» از کار افتاد.

با این بیان «قضاء» بر چند نوع است؛ نوعی از آن «دخالت قضاء در جریان قدرها» است و نوع دیگر آن وقتی است که «قضاء عمود بر جریان قدرها» باشد و اصل و اساس قدرها را به رکود کشیده و از عمل باز دارد. امام علیه السلام در سه جمله‌ی اول به «دخالت قضاء» و در جمله‌ی چهارم به «قضای عمودی» توجه دارد.

و لذا در این بخش از دعا، جهان بینی مبتنی بر «قدر اندیشی» رد شده و قانون «علت و معلولها» نتیجه می دهد به شرط این که خداوند خلاف آن را نخواهد. انسان با محاسبات و تنظیم سببها و مسببها، می تواند به خواسته‌ی خود برسد، به شرط این که خداوند لطف خود را از او برنگرداند، به همین جهت ابتدا فرمود: «إِنْ صَرَفْتَ عَنِّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ».

و اگر خداوند بر اساس عدلش با بنده رفتار کند و فضلش را از او باز دارد، هوشمندی‌ها، تخصص‌ها، محاسبات و برنامه ریزی به نتیجه‌ای نمی‌رسد که: «أَوْ مَنَعْتَنِي فَضْلَكَ» و خصوصاً درباره‌ی روزی؛ اگر خداوند آن را باز دارد، هیچ برنامه و محاسباتی موفق نمی‌گردد: «أَوْ حَظَرْتَ عَلَيَّ رِزْقَكَ» سپس می‌گوید: «أَوْ قَطَعْتَ عَنِّي سَبَبَكَ» یا اصل و اساس روند سبب و مسبب را درباره‌ی من قطع کنی.

امام علیه السلام در این بخش از دعا در مقام ردّ «قدری اندیشی» و جهان بینی مبتنی بر آن می‌فرماید، درست است: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ» انسان باید اهل محاسبه و برنامه ریزی و برنامه چینی باشد چرا که گفته‌اند: «مَنْ أَنْكَرَ الْقَدَرَ فَقَدْ كَفَرَ». اما چنین نیست که قدرها و جریان علت و معلول، حاکم مطلق بر جهان و انسان باشد. چنان که در روایات می‌خوانیم: «الْقَدَرِيَّةَ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ» قدری‌ها مجوس این امت هستند، زیرا جهان و همه‌ی قوانین آفرینش، در ید قدرت خداوند هستند و خداوند، جهان و پدیده‌ها و قوانین آن را سرخود رها نکرده است. «لَا جِبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ، بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ».

در پیش ارسطویی، قانون «علت و معلول» به طوری مستقل تلقی می‌گردد که زور خود خدا نیز به آن نمی‌رسد و جهان را «جبر علی و معلولی» اداره می‌کند.

❖ سپس به یک نکته‌ی دقیق و ظریف و البته اساسی اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿لَمْ أَجِدِ السَّبِيلَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَمَلِي غَيْرَكَ﴾ «راهی برای رسیدن به آرزوهایم ندارم».

شرح روان صحیفه سجادیه

کلمه‌ی «السَّيْلُ» با حرف «آل» آمده، نمی‌فرماید «لَمْ أَجِدْ سَيِّلاً»: هیچ راهی نمی‌یابم، می‌گوید: راه را نمی‌یابم. یعنی خدایا اگر تو لطف و کرم و فضل خودت را از من باز داری، حتی راه قدرها و علت و معلول نیز از بین می‌رود.

چرا که قدرها، فرمول‌ها، علت‌ها و معلول‌ها و جریان‌شان:

اولاً: مولود و زاده‌ی قضای خدا هستند.

ثانیاً: به شرط خواست خدا و تداوم همان قضاء، عمل می‌کنند، اگر این خواست و قضا قطع شود، دیگر کاری از آن‌ها ساخته نیست. خود قدرها و فرمول‌ها به کمک قضا کار می‌کنند و بدون این کمک نمی‌توانند مستقلاً کاری انجام دهند.

❖ به همین جهت در ادامه می‌فرماید: ﴿وَلَمْ أَقْدِرْ عَلَىٰ مَا عِنْدَكَ بِمَعُونَةِ سِوَاكَ﴾ «و بدون کمک تو توان رسیدن به آنچه نزد توست را ندارم» بهره‌برداری و کامیابی و توفیق در محاسبات و برنامه‌ریزی بدون کمک خدا امکان‌پذیر نیست.

فرمول‌های جهان مانند خود جهان، مخلوق خدا هستند: همه چیز در ید قدرت اوست و «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»<sup>۱</sup> (هر چه بخواهد می‌کند)، او محکوم قوانین نیست؛ قوانینی که ایجاد کرده، دست او را نمی‌بندند «كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ»<sup>۲</sup> او می‌تواند در آن‌ها دخالت کرده، تغییر دهد و به رکود کشاند.

دعاهای معصومین عليهم‌السلام قبل از هر چیز بیان‌کننده‌ی وضعیت روحی و موقعیت خود آن امامان و بازگوکننده‌ی درجه‌ی کمال و معرفت آنان است.

۱- قرآن کریم: آل عمران (آیه/۴۰)

۲- نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، خ ۲۳۲. فیض، خ ۲۲۸ و از امام رضا(ع)؛ بحار، ج ۴ ص ۲۳۰

دعای بیست و یکم - فراز پنجم

بر این پایه، این دعاها ۲ ره آورد برای ما دارد:

اول این که: دعاها، خداوند سبحان را سازنده‌ی همه‌ی عالم و مدبر سراسر هستی به ما معرفی می‌کنند و به ما رهنمود می‌دهند که گشایش همه‌ی گره‌های بسته و کلید و رمز همه‌ی قفل‌های ناگشوده تنها نزد قادر مطلق و دانای کل است که آفریننده‌ی عالم و آدم است؛ بدین جهت، امام سجاد علیه السلام عرضه می‌دارد: بار الها! اگر تو روی از من بگردانی، به هیچ یک از اهداف و آمال خود نخواهم رسید و اگر همه‌ی ماسوا نیز به یاری‌ام بشتابند، دردی از من دوا نخواهد شد و هیچ گاه به گنجینه‌های مواهب تو دسترسی نیابم.

❖ سپس در پایان، علت این امر را بیان نموده، می‌فرماید: ﴿فَإِنِّي عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ﴾ «زیرا من بنده و در اختیار توام و این تویی که بر من و مقدرات من چیره هستی».

دوم: عظمت و بلندای مقام خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام است؛ آنان که احاطه‌ی قیومی خداوند سبحان را بر عوالم وجود، دیده و قرآن دربار‌هی آنان می‌فرماید: «در آفرینش آسمان‌ها و زمین برای خردمندان نشانه‌هایی است؛ آنان خدای را ایستاده و نشسته و آن گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین اندیشه می‌کنند (و می‌گویند): پروردگارا، چیزی را بیهوده نیافریده‌ای. تو پاک و منزهی! پس ما را از عذاب آتش نگاه دار!».

۱- قرآن کریم: آل عمران (آیات/ ۱۹۰-۱۹۱): «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»

شرح روان صحیفه سجادیه

اصولاً معصومین علیهم السلام خود را حتی برای لحظه‌ای خارج از احاطه‌ی علمی و تدبیری خداوند نمی‌بینند. از این رو، برد شعور ایشان تا اعماق هستی و ملکوت عالم، امتداد و نفوذ دارد و دامنه‌ی کلامشان به پهنه‌ی گیتی است و ژرفای سخنانشان به میزان پیچیدگی ساختار هستی می‌باشد و سخنان آن بزرگواران گویا قرآنی دیگر است که از زمین به آسمان صعود می‌کند؛ از این رو، اگر انسان با آن رهبران معصوم ارتباط معنوی برقرار سازد و با آنان سنخیت روحانی یابد، در همان حد به راز آفرینش آگاه خواهد شد و معنای حقیقی شفاعت هم همین است که انسان بتواند در نظام تربیتی در کنار معصومان باشد و در حد گستره‌ی وجودی خود به واسطه‌ی آنان از خیر وجود و درجات قرب بهره‌مند گردد و ظرفیت استعداد خود را از بار معرفت و مکرمات آنان اشباع نماید، زیرا نجات حقیقی و راستین از آتش جهنم با شفاعت معصومان، پس از تحمل و پذیرش علم آنان است و همین است معنای جمله‌ای که در زیارت جامعه خدمت آن بزرگواران عرض می‌کنیم: «مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ» (علم شما را من بر جان خود وارد کرده و آن را حمل می‌کنم).

بار خدایا! توفیق معرفت مقام آنان و پیروی از دستورهایشان را به ما عطا کن و دل و جان ما را به واسطه‌ی آن منبع طهارت و تقوا، پاک و بی‌آلایش نما.



دعای بیست و یکم - فراز ششم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
لَا أَمْرَ لِي	نیست دستوری برای من	وَلَا أَسْتَطِيعُ	و نمی توانم
مَعَ أَمْرِكَ	با وجود فرمان تو	مُجَاوِزَةَ قُدْرَتِكَ	بیرون رفتن (از) قدرتت
مَاضٍ فِي حُكْمِكَ	جاری است درمن حکم تو	وَلَا أَسْتَمِيلُ	و جذب نمی کنم
عَدْلٌ	عین عدالت است	هَوَاكَ	خواسته‌ات را
فِي قَضَائِكَ	درباره من تقدیرت	وَلَا أَبْلُغُ رِضَاكَ	و نمی رسم به خشودیت
وَلَا قُوَّةَ لِي	و نیست نیرویی برای من	وَلَا أَنَالُ مَا عِنْدَكَ	و نمی رسم آنچه نزد توست
عَلَى الْخُرُوجِ	بر بیرون رفتن	إِلَّا بِطَاعَتِكَ	مگر به اطاعت
مِنْ سُلْطَانِكَ	از قلمرو حکومتت	وَبِفَضْلِ رَحْمَتِكَ (۶)	و فضل و رحمتت

شرح دعا

اوامر الهی

همان گونه که خداوند نهی دارد، امر نیز دارد و هر دوی آن‌ها را با ملاحظه‌ی مصالح و مفساد واقعی جعل و تشریح می‌کند؛ به همین جهت، حضرت در ادامه‌ی دعا می‌فرماید: ﴿لَا أَمْرَ لِي مَعَ أَمْرِكَ﴾ «خدایا اگر دستور ده تو باشی، امر و فرمان فقط به دست توست» و با فرمان تو مرا اختیاری نیست، چه مخالف و چه موافق.

گر کسی ور جرم بخش روی و سر برآستانم

بنده را فرمان نباشد هر چه فرمایی برآتم

خداوند دو نوع کار دارد: کار امری و کار خلقی<sup>۱</sup>. امر به معنای «ایجاد»

۱- قرآن کریم: اعراف (آیه/۵۴): «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»

شرح روان صحیفه سجادیه

یعنی پدید آوردن چیزی بدون سابقه؛ مانند روح که خداوند آن را از چیزی نیافریده، بلکه آن را با امر ایجاد کرد<sup>۱</sup> و زمانی که اراده‌ی کاری کند، می‌گوید بشو، می‌شود<sup>۲</sup>.

اما کار خلقی خدا، پدید آوردن چیزی است از چیز دیگر مانند خلق درخت از زمین، خلق انسان از نطفه و ...

انسان نمی‌تواند دخالتی در «امر» داشته باشد چنان که امام علیه السلام می‌فرماید: «لَا أَمْرَ لِي مَعَ أَمْرِكِ». اما مجاز است در خلق دخالت کند. امر خدا «قضاء» است و انسان هیچ راهی به قضاء ندارد. اما مأذون است که در برنامه و روند خلقت (قَدَرها) دخالت کند. به تعبیر دیگر، انسان هرگز نمی‌تواند «امر» باشد، اما می‌تواند خالق باشد<sup>۳</sup>.

در کنار آمریت خدا هیچ آمری نیست، لیکن در کنار خالقیت خدا خالق‌هایی هستند. پس انسان در جریان خلقت دخالت می‌کند؛ کوچک‌ترین دخالت او، اصلاح سر و صورت و شستن بدن خود است، سپس تصرفات او در طبیعت؛ در گیاهان از قبیل کاشتن، داشت و برداشت. هرس کردن، پروراندن انواع گیاهان، سد سازی و این همه محصولات صنعتی از نردبان سازی تا هواپیما و ... اما هیچ کس و هیچ موجودی، دخالتی در «امر» و «قضاء» ندارد<sup>۴</sup>. خود جریان خلق (فرمول‌ها و قوانین خلقت و طبیعت) نیز به وسیله‌ی قضاء

۱- قرآن کریم: اسراء (آیه/ ۸۵): «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»

۲- قرآن کریم: بقره (آیه/ ۱۱۷): «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

۳- قرآن کریم: مؤمنون (آیه/ ۱۴): «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»

۴- قرآن کریم: رعد (آیه/ ۳۱): «لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا» / آل عمران (آیه/ ۱۵۴): «إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ»

دعای بیست و یکم - فرازششم

و امر به وجود آمده است.

دخالت انسان در جریان خلق، و تصرفات او در طبیعت، بر دو نوع است:

۱- دخالت طولی. ۲- دخالت عرضی.

دخالت طولی برای انسان جایز است و او در این دخالت، مأذون بلکه مأمور است، چرا که یکی از هدف‌های آفرینش انسان دخالت او در طبیعت است: «او شما را از زمین آفرید و شما را به آباد کردن آن برگماشت»<sup>۱</sup>. دخالت طولی یعنی استفاده از خود قوانین طبیعت برای ساختن و پرداختن یک چیز.

اما دخالت عرضی، ممنوع است و این «دخالت ممنوع» نیز بر دو نوع است:

۱- تخریب طبیعت و محیط زیست که مصداق «فَسَادٌ فِي الْأَرْضِ» بر علیه آیه‌ی «وَاسْتَعْمَرَكُمْ» و آباد کردن، است<sup>۲</sup> که گویی دقیقاً اوضاع امروز محیط زیست را بیان می‌کند.

۲- شبیه سازی و فراریخت؛ این هر دو حرام و انسان به این کار مأذون نیست. بلکه بزرگ‌ترین مصداق «کار شیطانی» و اولین وعیدی است که شیطان درباره‌ی انسان داده: «شیطان گفت: از بندگان تو سهم مشخصی می‌گیرم؛ آنان را به آرزو (و انگیزه) ای گرفتار کرده، آنگاه وادارشان می‌کنم که «تکّه‌ی ریز» از گوش‌های چهارپایان بردارند و خلقت خدا را تغییر دهند»<sup>۳</sup>. ابلیس وعده داده که با گمراه کردن برخی از انسان‌ها و با ایجاد آرزو و انگیزش در دل آنان،

۱- قرآن کریم: هود (آیه/۶۱): «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»

۲- قرآن کریم: روم (آیه/۴۱): «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»

۳- قرآن کریم: نساء (آیات/۱۱۸ و ۱۱۹): «قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا - وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمُرَنَّهُمْ فَلَيَتَوَكَّنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَأَمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ»

آنان را به دو کار وادار کند:

۱- فَلْيَبْتِكُنْ: تا «بتک» کنند. تگه ریزی از گوش چهارپایان بردارند برای یک عمل شیطانی.

از این واژه و مشتقات آن، فقط همین یک کلمه در قرآن آمده و به اصطلاح علم معانی و بیان، این کلمه در قرآن یک «لفظ غریب» و استعمال لفظ غریب بر خلاف فصاحت و بلاغت است، اما در قرآن الفاظ غریب داریم از آن جمله همین لفظ «فَلْيَبْتِكُنْ». زیرا وقتی که معنی و مراد یک چیز عجیب باشد، باید برای آن لفظ غریب به کار رود.

«بتک» یعنی «بریدن تگه‌ی کوچکی از چیزی» مانند آنچه با دو ناخن انگشت، از چیزی جدا کنند.

«أَذَانُ الْأَنْعَامِ»: این تگه‌ی کوچک را از گوش چهارپایان بر می‌دارند. شگفتا! به قول قرآن کریم «ابلیس درباره‌ی آنان ظنّ خود را به واقعیت رسانید»<sup>۱</sup> چنانکه امروزه نیز می‌بینیم که شبیه سازی را با برداشتن یک سلول از گوش چهارپایان، انجام می‌دهند.

دومین کاری که ابلیس وعده داده این است که با ایجاد آرزو و انگیزه در دل برخی‌ها آنان را به تغییر «بستر جریان خلقت» وادار کند.

بدیهی است این «ایجاد تغییر» غیر از آن «تصرف در طبیعت» و آباد کردن است که در پیام «اسْتَعْمَرَكُم» آمده؛ بلکه «تخریب جریان طبیعت و آفرینش» است.

۱- قرآن کریم: سبأ (آیه/ ۲۰): «لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ»

پس علاوه بر ممنوعیت تخریب محیط زیست، دو چیز دیگر هست که ممنوع و اساسشان کار شیطانی است: شبیه سازی و فراریخت.

این هر سه در طول کار و آفرینش خدا نیستند بلکه در عرض آن، یعنی «عمود بر آن» و بر علیه آن هستند.

پیوند زدن از یک درخت بر درخت دیگر، در طول جریان آفرینش است و همچنین پدید آوردن قاطر از عمل جنسی یک الاغ و یک اسب، در طول جریان آفرینش است؛ اندام و نیز عضو تناسلی اسب و الاغ در پدید آمدن قاطر عمل می کنند و نیز قاطر از نطفه به وجود می آید، نه از سلول دیگر.

اما در پدید آوردن یک حیوان از یک سلول گوش، نه اندام های تناسلی و نه عضو تناسلی و نه نطفه، هیچ کدام نقش ندارند؛ این جریانی است بر علیه جریان آفرینش.

دخالت عرضی در جریان طبیعت، یعنی استفاده از قوانین و فرمول های طبیعت بر علیه جریان خود طبیعت.

چرا که در شبیه سازی هیچ هدفی نهفته نیست مگر خود خواهی بشر. فقدان هدف عقلانی و «انگیزه ی خود خواهی» کاملاً همان وعده ی ابلیس است. چه نیازی بر شبیه سازی است؟ کدام درد جامعه با شبیه سازی درمان می شود؟ و مسلم است که در اسلام هر «عمل فاقد هدف عقلانی» حرام است.

منابع تفسیری در تفسیر این دو آیه فرو مانده اند: گفته اند مراد از «فَلْيَبْتَئَنَّ» بریدن تگه ای از گوش حیوان که دامداران به عنوان نشان مالکیت خود می بُرنند، است. در حالی که در احادیث آمده: نشان مالکیت (خواه با داغ نهادن باشد و خواه با بریدن) را در گوش حیوان بگذارید نه در صورت حیوان و بر

شرح روان صحیفه سجادیه

این تأکید شده است. آیا حدیث‌ها (نعوذ بالله) به کاری که ابلیس وعده‌ی آن را داده، امر می‌کنند!؟!

از قدیم تا به امروز، مردم تکه‌ای مثلثی یا دایره‌ای و یا هر نقش دیگر، از گوش چهارپایان به عنوان نشان مالکیت بریده‌اند و هنوز هم می‌برند و هیچ فقیهی آن را تحریم نکرده. پس معنی این آیه چیست؟

لابد مراد از این «بتک» نوع ویژه‌ای از تگه برداشتن است، همان طور که اصل این کلمه «غریب» است.

منابع لغت این لفظ را به «قطع کردن» معنی کرده‌اند، در حالی که اگر این لفظ در قرآن نمی‌آمد اساساً آن را نه می‌شناختند و نه معنایی برای آن می‌نوشتند. زیرا در محاورات مردمی و در نوشته‌ها به کار نمی‌رفت و نرفته است. ولی از آنجا که در قرآن آمده، تدوین‌کنندگان متون لغوی چاره‌ای نداشتند که معنایی برای آن پیدا کنند و چون هم، از نظام بیانی آیه پیداست و هم «احساس روانی» با شنیدن این کلمه، قطع کردن را درک می‌کند، این معنی را برایش نوشته‌اند و درست هم هست لیکن کدام نوع بریدن و قطع کردن؟ چرا نفرمود «وَلْيُقِطَعْنَ آذَانَ الْأَنْعَامِ»؟ می‌دانیم که گزینش الفاظ در قرآن همیشه بر اساس یک «لزوم» و حکمت بوده است.

قرآن ابدی است و برای هر پدیده‌ای که در تاریخ بشر رخ داده، یا رخ می‌دهد، یا رخ خواهد داد، سخنی دارد. زیرا «تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ» است و این یک اصل مسلم می‌باشد که برخی از موضوعات قرآن با گذشت زمان و سیر تاریخ پدید خواهند آمد.

موضوع این آیه گوش چهارپایان است؛ اگر کلمه‌ی «فَلْيَبْتِكُنَّ» را به همان معنی که اهل لغت نوشته‌اند بگیریم با اشکال بزرگ عقلی و فقهی مواجه می‌شویم، زیرا در این صورت پیام آیه به عرصه‌ی «تحریم حیوان آزاری» می‌رود؛ در این صورت حیوان آزاری با بریدن اعضای دیگر، مجاز می‌شود.

با بیان دیگر، آزار رساندن به حیوان در همه‌ی اعضای آن، حرام است؛ گوش چه خصوصیتی دارد که موضوع آیه شده و نامی از دیگر اعضا نیامده؟ مگر آزار حیوان در دیگر اعضایش جایز است؟

معلوم می‌شود که هم موضوع، خاص است و هم برش و تکه برداری، و هم نتیجه‌ی آن، که همان «تغییر مسیر خلقت» می‌باشد.

و اساساً این کار، یک عمل و رفتار خاص و عجیب و غریب است که با لفظ غریب «فَلْيَبْتِكُنَّ» آمده. شبیه سازان این کار عجیب و غریبشان را با برداشتن یک سلول از گوش حیوان انجام می‌دهند و این:

اولاً معجزه‌ی قرآن است که از این پدیده‌ی نکوهیده خبر می‌دهد.

ثانیاً مصداق «لَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ اِبْلِيسُ ظَنَّهُ» است و ابلیس ظن خود را درباره‌ی آنان به واقعیت رسانیده و ادارشان کرده که در روند آفرینش دخالت عرضی بکنند.

همیشه در میان مردمان دنیا یک واکنش منفی درباره‌ی هر پدیده‌ی نو صنعتی بوده و هنوز هم کاملاً از بین نرفته است؛ زمانی دوچرخه، زمانی هواپیما و زمانی دیگر بلندگو و... را «دست درازی» در کار خدا می‌دانستند، به ویژه زمانی که اولین سفینه‌ی فضایی پرتاب شد آن را دقیقاً یک تمرّد در برابر

شرح روان صحیفه سجادیه

خداوند تلقی کردند. در حالی که همه‌ی این قبیل صنایع در طول جریان خلقت است نه در عرض آن و با «وَأَسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» خداوند این امکان خلق را برای بشر قرار داده است.

انسان برای تصرف در طبیعت، خلق شده و هر تصرف، تغییر می‌باشد. اما این کدام تغییر است که در آیه با «فَلْيَغْيِرُنَّ» آمده؟ سیاق آیه، این تغییر و بتک را با انگیزه‌ی آرزو و خودخواهی می‌داند که می‌گوید «وَلَأْمَنِيَّهِمْ» نه تصرف در طبیعت. دانشمندان شهرت طلب که در آرزوی شهرت می‌سوزند، هر کاری را می‌کنند خواه تصرف طولی باشد و خواه تصرف عرضی. وقتی می‌خواستند برای اولین بار بمب اتمی را در اقیانوس کبیر آزمایش کنند به مخترع آن گفتند: بهتر است از این کار خطرناک صرف نظر شود. در پاسخ گفت: اما خیلی زیباست. آری! فقط برای خودخواهی و آرزوی ثبت اختراع به نام آقای مخترع، زیباست.

❖ سپس در ادامه به حکم قضایی خداوند درباره‌ی انسان اشاره کرده، می‌فرماید:

﴿ مَا ضَ فِي حُكْمِكَ ﴾ «خدا یا حکم قضایی تو درباره‌ی انسان نافذ است».

قضاء خدا در هر چیزی و بر هر چیزی باشد، حکمی است تخلف ناپذیر، مانند حکم تشریحی خدا نیست که بندگان معصیت کار بتوانند با آن مخالفت کنند و اراده‌ی خود را بر اراده‌ی پروردگار مقدم نمایند.

همان گونه که امر الهی بر دو نوع است؛ حکم او نیز بر دو قسم است، یکی تکوینی. که در حق بندگان جاری و روان است و دیگری تشریحی که خداوند سبحان از بندگان خواسته تا با اختیارشان آن را انجام بدهند و از آنجا که حکم تکوینی خداوند در حق بندگان او حتمی شده، کسی نمی‌تواند با



دعای بیست و یکم - فرازششم

آن مخالفت کرده و جلوی آن را بگیرد.

گویی امام علیه السلام در مقام دستیابی به وعده‌های الهی ابتدا طاعت و عبادت را وسیله شمرده؛ سپس با توجه به حجم ثواب و پاداش‌های ابدی و دائمی که در مقابل اعمال ناچیز بنده از طرف خدای متعال اعطا می‌شود، ارزش اعمال را ناچیز دیده و علت آن همه لطف و انعام و بخشش را تنها فضل بی‌منتهای الهی دانسته است که نیاز به هیچ علتی ندارد<sup>۱</sup>.

❖ سپس حضرت به یکی از افعال الهی اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿عَدْلٌ فِي قَضَائِكَ﴾ «خدایا قضاء تو درباره‌ی انسان بر پایه‌ی عدل است».

خداوند سبحان در دنیا و آخرت به گونه‌ای بر اساس عدل و انصاف حکم می‌کند که گویا عین عدل است و این که می‌بینیم حضرت سجاد علیه السلام از کلمه‌ی «عدل» که مصدر است استفاده می‌کند، برای اینکه دلالت بر مبالغه‌ی در عدالت پیشگی خداوند متعال داشته باشد.

### جمله «عَدْلٌ فِي قَضَائِكَ» کلامی است پر محتوا

یکی از مسائل اختلافی میان مسلمین عدل است. اما هیچ کس نگفته و نمی‌گوید من خدا را عادل نمی‌دانم، بلکه جماعتی عدل را به غیر آنچه مفهوم لغت عرب است تفسیر کرده و می‌گویند اگر خدای تعالی همه‌ی بندگان مؤمن و پرهیزگار را به دوزخ برد باز عدل است، چون همه ملک اویند و هر کس در ملک خود هر چه کند، عدل باشد.

اما معتزله و امامیه عدل را به گونه‌ای که خود می‌فهمند معنا می‌کنند و از این جهت آنان را «عدلیه» می‌گویند. این‌ها بر این باورند: خداوند عادل و حکیم

۱- قرآن کریم: جمعه (آیه / ۴): «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

شرح روان صحیفه سجادیه

است و کرداری که عقل زشت می‌شمارد از او سر نمی‌زند، چنان که خداوند در قرآن سخنی نگفته که مخاطبان از فهم آن درمانند، بلکه در حدود فهم بشری و چارچوب قوانین محاوره با مخاطبان خود سخن گفته است، از این رو اگر ظاهر ابتدایی برخی آیات و روایات با عدالت و حکمت الهی ناسازگار بود، باید آن را به گونه‌ای سازگار با عدل و حکمت الهی تفسیر و تحلیل کرد. ❁ سپس به توحید در سلطه و حاکمیت خداوند سبحان اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ سُلْطَانِكَ﴾ «خدا یا مرا نیروی بیرون رفتن از قلمروی سلطنت تو نیست».

در اندیشه‌ی سیاسی اسلام، حاکمیت مطلق و کامل در عرصه‌ی هستی و حیات سیاسی انسان‌ها تنها از آن خداوند متعال است. جز خداوند، هیچ کس حق حاکمیت بر انسان‌ها را ندارد.

چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «پر برکت است ذاتی که به دست اوست حکومت جهان هستی و او بر هر چیزی تواناست»<sup>۱</sup>.

بر اساس توحید در ربوبیت و خالقیت، حاکمیت انحصاری از آن خداوند می‌باشد، چنان که حضرت امیر علیه السلام نیز می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةَ وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أحرارٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَوْلَ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» (ای مردم! هیچ یک از فرزندان آدم برده یا کنیز به دنیا نیامده، مردمان همه آزادند، لیکن خداوند به برخی از شما نعمتی افزون بخشید).

ایشان به فرزند بزرگوارشان امام مجتبی علیه السلام گوشزد می‌فرمایند: «وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (خود را برده‌ی دیگران مساز در حالی که

۱- قرآن کریم: ملک (آیه ۱): «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

خداوند تو را آزاد آفریده است)، بنابراین اگر کسی بخواهد بر انسان‌ها حکمرانی کند، باید از آفریننده‌ی انسان‌ها اجازه داشته باشد؛ زیرا:  
اولاً: حق حاکمیت تنها از آن اوست.

ثانیاً: او خالق، مالک و آگاه به همه‌ی مصالح و مفسد زندگی بشر است.

❁ سپس به قدرت غالب و قاهره‌ی الهی اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿وَلَا أُسْتَطِيعُ مُجَاوَزَةَ قُدْرَتِكَ﴾ «خدا یا هیچ توانایی برگردشتن از قدرت تو را ندارم».

در قرآن و روایات یکی از راه‌های مهم شناخت خداوند و ارتباط با او، آشنایی با صفات اوست.

متکلمان صفات خداوند را به ثبوتیه و سلبيه تقسیم و همه‌ی صفات متعالی را برای او اثبات کرده و وجود مقدس او را از هر صفت ناصواب منزّه دانسته‌اند. یکی از صفات ثبوتی خداوند که در طول تاریخ مورد بحث و گفتگوی متکلمان بوده، صفت قدرت است، به گواهی آیات قرآن و شواهد تاریخی، یهود قدرت پروردگار را محدود می‌دانست و در بین متکلمان فرقی مختلف اسلامی نیز، در این باره اختلاف نظرهایی وجود دارد.

از سوی دیگر، مسئله‌ی «بداء» و تغییر سرنوشت برخی امور به معنای ناتوانی خداوند از برنامه ریزی مناسب تلقی شده و وجود لوح محو واثبات را ناشی از ایجاد دگرگونی در قدرت الهی دانسته‌اند.

از نظر شیعه، همه‌ی صفات خداوند عین ذات او و مطلق هستند و از آنجا که خداوند قدرت را به همه‌ی موجودات اعطا می‌کند، خود باید از قدرت

شرح روان صحیفه سجادیه

کامل و مطلق برخوردار باشد، زیرا معطی شیء، نمی تواند فاقد آن باشد، از سوی دیگر؛ لازمه ی کمال مطلق، برخورداری از قدرت مطلق است پس خداوند باید از قدرت نامتناهی برخوردار باشد.

❖ از آنجا که انسان یک قلب دارد و باید هوای شخصی کامل، در آن باشد تا به سویش پر کشد و کامل تر از خدا کسی نیست؛ حضرت به این مهم اشاره کرده، می فرماید: ﴿وَلَا أُسْتَمِيلُ هَوَاكَ﴾ «من (به عنوان یک انسان) نمی توانم در خواسته ی تو میلی ایجاد کنم».

میل در این بیان به معنای «تعویض جهت» است همان طور که در قرآن می فرماید: «آنان که پیرو شهوات هستند می خواهند شما در راهتان تغییر جهت دهید (منحرف شوید)»!

از آنجا که «أُسْتَمِيلُ» از باب استفعال است معلوم می شود، اگر انسان به دنبال طلب هوا و محبت الهی باشد، بقیه ی مسیر را با کمک خداوند طی می کند. قانون درخواست می گوید برای بدست آوردن هر خواسته و آرزو یا جوابی برای سؤال خود، در وهله ی اول باید به طور دقیق و به وضوح و روشنی بدانید که چه چیزی را می خواهید. یعنی اگر در هر لحظه و ناخودآگاه از شما پرسند همین الان چه آرزویی داری و به دنبال چه هستی؟ باید بتوانی خواستهات را با جزئیات دقیق و واضح برای سؤال کننده توضیح دهی.

در این مرحله خواسته ی شما برای خودتان کاملاً روشن است که چیزی جز میل و محبت خدای سبحان را نمی خواهید، در نتیجه جهان بر اساس سیگنال های دریافتی از شما، دقیقاً می داند چه می خواهید و لذا باید در نحوه ی

۱- قرآن کریم: نساء (آیه / ۲۷): «وَايُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا»

درخواست از خداوند بدانیم خواسته‌ی ما به چه علت است، جمله‌ی معروفی است که می‌گوید اگر ندانید به کجا می‌خواهید بروید، عملاً به هیچ کجا نخواهید رفت.

نباید به این امید باشید که خداوند خود می‌داند خواسته‌های من چیست، خدا از شما درخواست دقیق و شفاف می‌خواهد. طبق قانون درخواست، جهان به صورت یک سیستم، برنامه‌ریزی شده که به درخواست‌های انسان‌ها گوش داده و آن‌ها را عملی می‌کند.

و لذا باید برای نزدیک شدن به خواسته‌هایمان کارهایی مانند تجسم کردن آنچه خداوند سبحان را نسبت به ما مهربان می‌کند، منجمله شکرگزاری را انجام دهیم.

به تعبیر دیگر، محبت بروز و ظهور می‌خواهد و طالب ظرفی است که خودش را در آن نشان دهد، چنانچه بخواهیم نظر و محبت خداوند را به خود جلب کنیم، باید هزینه کنیم و آن چیزی نیست جز اطاعت و معرفت پروردگار. ❀ سپس در ادامه به یکی از مقامات بلند معنوی، که مقام رضای الهی است اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿وَلَا أْبْلُغُ رِضَاكَ﴾ «و به خشنودی تو نمی‌توانم برسم، مگر به سبب طاعت و فضل تو».

جمله‌ی «راضیم به رضای خدا» را زیاد شنیده و می‌شنویم و در مواقعی خود نیز به کار می‌بریم، گاه از عمق وجود خود به آنچه پیش آمده، راضی هستیم و گاه فقط زبان است و دل ما اصلاً راضی به رضای خدا نیست، در این هنگام در وجود ما غوغاست، زیرا یک جمله‌ی دروغ را به زبان می‌آوریم. موضوع رضایت انسان با مبحث اطمینان به نفس رابطه‌ی عمیقی دارد، چنان که قرآن کریم

شرح روان صحیفه سجادیه

می فرماید: «ای نفس مطمئنه به سوی پروردگارت بازگرد درحالی که تو از او راضی و او از تو راضی است، پس داخل بندگان من شو و به بهشت من درآی»<sup>۱</sup>. زمانی انسان به مقام رضا می رسد، که از مرتبه‌ی نفس اماره و لوامه به مرتبه‌ی نفس مطمئنه ارتقاء یابد، این اطمینان وقتی حاصل می شود که آدمی در مسیر تکامل خویش چه در شناخت‌های نظری و چه از نظر علمی به اطمینان برسد که اعتقاداتش یقینی و شناخت‌هایش حقیقی و اخلاق و رفتار و شخصیتش کاملاً مطابق خواست و رضایت خداوند شکل گرفته، این اطمینان زمینه‌ی وصول به مقام رضاست. معنای راضی بودن، خشنودی به خواست خداست و اینکه فرد از قضاء و تقدیر الهی بدش نیاید، با زبان و دل از مقدرات الهی راضی بوده و هیچ گله و شکایتی نداشته باشد، چنین فردی به تک تک احکامی که خداوند متعال در قرآن و توسط اولیائش بیان فرموده، از عمق دل راضی است و لذا تلاش می کند تا در عمل نیز عامل به احکام الهی و مطیع خواسته‌های او باشد، در غیر این صورت به رضای خداوند نمی رسد.

### مقام بلند رضایت

کسی که راضی به رضا و قضای خدا باشد صاحب مقام بسیار بلندی شده که دنیا و آخرت او را تحت تأثیر قرار می دهد و در میان مردم شاخص می گردد. می گویند: کشاورزی اسب پیری داشت که از آن در کشت و کار مزرعه استفاده می کرد. یک روز اسب کشاورز به سمت تپه‌ها فرار کرد. همسایه‌ها در خانه‌ی او جمع شدند و به خاطر بد شانسی‌اش به همدردی با او پرداختند.

۱- قرآن کریم: فجر (آیات/ ۲۷-۳۰): «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي

عِبَادِي، وَأَدْخُلِي جَنَّتِي»

کشاورز به آن‌ها گفت: شاید هم خوش شانسی؛ فقط خدا می‌داند.  
یک هفته بعد، اسب کشاورز با یک گله اسب وحشی از آن سوی تپه‌ها  
بازگشت. این بار مردم دهکده به او بابت خوش شانسی‌اش تبریک گفتند. کشاورز  
گفت: شاید بد شانسی باشد؛ فقط خدا می‌داند.

فردای آن روز وقتی پسر کشاورز در حال رام کردن اسب‌های وحشی بود،  
از پشت یکی از اسب‌ها به زمین افتاد و پایش شکست. این بار وقتی همسایه‌ها  
برای عیادت پسر کشاورز آمدند، به او گفتند: چه آدم بد شانسی هستی.

کشاورز باز همان جواب را داد: شاید هم خوش شانسی؛ فقط خدا می‌داند.  
چند روز بعد سربازان ارتش به دهکده آمدند و همه‌ی جوانان را برای خدمت  
در جنگ با خود بردند، به جز پسر کشاورز که پایش شکسته بود. این بار مردم  
با خود گفتند: کشاورز راست می‌گفت، فقط خدا می‌داند چه کاری به نفع  
و ضرر انسان است.

❁ سپس امام علیه السلام به ضرورت رسیدن به خیرات الهی که جز در سایه‌ی  
اطاعت نمی‌باشد، فرمود: ﴿وَلَا أَنَالُ مَا عِنْدَكَ إِلَّا بِطَاعَتِكَ وَبِفَضْلِ رَحْمَتِكَ﴾  
«خدا یا هرگز به نعیم جاودان نزد تو دست نخواهم یافت، مگر با اطاعت از تو  
و برخورداری از رحمت بی‌شائبه‌ی حضرتت».

بدیهی است که راه رسیدن به بهشت و فضل و رحمت پروردگار با اطاعت  
خداوند است نه ریاضت‌های نا به جا! اینکه آیا اطاعت از خداوند حق انسان  
است یا تکلیف او، از جمله مسائلی است که ذهن بسیاری را به خود مشغول  
ساخته، اما با توجه به حقوق طبیعی، همچون «حق حیات»، «حق حرمت و کرامت»  
و «حق برخورداری از آزادی» می‌توان نتیجه گرفت که آدمی آزاد است تا با

شرح روان صحیفه سجادیه

اختیار خود، اطاعت هر کس را برگزیند و بر اساس آموزه‌های هر دین یا مسلکی رفتار نماید، بدون آن که کسی مانع او شود، اعتقاد به خدا و برگزیدن اطاعت، یکی از مصادیق آزادی است که از جمله حقوق طبیعی او به شمار می‌رود، اما مسأله‌ی مهمی را که نباید از نظر دور داشت این است که او در برابر انتخاب خود مسئول است و از نظر اسلام، باید عقیده‌ی درست را برگزیند و اطاعت خدا را بر هر اطاعت دیگر ترجیح دهد، اگرچه کسی حق سلب آزادی او را نداشته باشد و لذا آنچه از حقوق طبیعی برای انسان شمرده شده، حقوقی هستند که تکویناً خدا به انسان عطا کرده و هیچ موجودی به خاطر این حقوق بر انسان متنی ندارد، بلکه این خداست که منان است و انسان را مرهون نعمات خود گردانیده است.

یعنی ممکن است به وسیله‌ی اطاعت از خدا و مشمول فضل خدا شدن، در قضاء و خواست الهی، تعویض جهت و تغییر حاصل شود و دعا برای همین است: دعا یعنی خدایا آن قضائی که درباره‌ی من قضاء کرده‌ای را، تغییر بده. دعا یعنی دعا کننده می‌خواهد از وضعیت موجود - که این نیز با خواست و قضای خداوند است - خارج شود و در بستر دیگری از قضای الهی قرار گیرد. پس قضاء نیز در مواردی قابل تغییر است اما نه با دخالت عملی انسان، بلکه با دعا و خواستن از خدا، تا او تغییر دهد.

قضای خدا، دست او را نبسته است؛ خدای اسلام خدای موجب نیست و لذا یکی از اصول اعتقادی شیعه «بداء» است؛ بداء یعنی خداوند در خواسته و قضای خودش تغییر یا تعویض جهت دهد و آنان که به «بداء» معتقد نیستند، خدایشان موجب است.



البته ما می‌پنداریم اطاعت و بندگی خدا امری قراردادی است و انسان‌ها فقط در یک سلسله کارهای فیزیکی مکلف هستند و سرنوشت و موفقیت خود را در زندگی دنیوی، جدای از اطاعت و بندگی او می‌دانیم، اما امام سجاد علیه السلام این را پنداری خام دانسته و عامل موفقیت را در کشاکش حیات پر از تزامم و فراز و نشیب دنیوی و اخروی، در گرو مشیت پروردگار می‌داند و اطاعت از خدا را هم گام شدن با ساز و کار کارگاه هستی و هم سو شدن با فرآیند شکل‌گیری پدیده‌های زمینی و آسمانی معرفی می‌کند.

به طور خلاصه می‌توان گفت: اصولاً قانون بر دو قسم است: قراردادی و تکوینی، که هر یک ویژگی‌های خاصی دارند. ویژگی قانون قراردادی این است که از کیفر آن می‌توان گریخت، ولی فرار از سرانجام احکام تکوینی غیرممکن است، چرا که عکس‌العمل آن‌ها قهری است؛ از سوی دیگر، احکامی که فقط دادگاه می‌تواند جرم آن را تعیین کند، قابل تغییر و تبدیل است، ولی احکام تکوینی ابدی و تغییر ناپذیرند.

حضرت نیز در این جا، تخلف و گناه را از قبیل تخلف از امور تکوینی شمرده که نتیجه‌ی آن محرومیت از نعمت‌های الهی است و محرومیت از این نعمت‌ها به معنای از دست دادن ظرفیت است؛ بنابراین، در صورت ارتکاب گناه، از دسترسی به گنجینه‌های کمالات و ذخیره‌های ارزشمند جهان محروم خواهد شد. در مقابل، صالحان و مطیعان با تمام ظرفیت وجودی خود، از همه‌ی فضایل و موهبت‌ها برخوردار می‌شوند.

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
إِلٰهِي أَصْبَحْتُ	خدایا صبح کردم	وَقَلَّةٌ حَيْلَتِي	و کمی تدبیرم
وَأَمْسَيْتُ عَبْدًا	و شب کردم درحالیکه بنده	فَأَنْجِزْ لِي	پس وفا کن برایم
دَاخِرًا لَكَ	بی مقدار تو هستم	مَا وَعَدْتَنِي	آنچه وعده ام دادی
لَا أَمْلِكُ	مالک نمی شوم	و تَمِّمْ لِي	و تمام کن برایم
لِنَفْسِي نَفْعًا	برای خودم نفع	مَا آتَيْتَنِي	آنچه به من دادی
وَلَا ضَرًّا إِلَّا بِكَ	و نه ضرری را جز با یاریت	فَأِنِّي عَبْدُكَ	همانا منم بنده ات
أَشْهَدُ بِذَلِكَ	شهادت می دهم به آن	الْمُسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ	مسکین، بی نوا
عَلَى نَفْسِي	در باره خود	الضَّعِيفُ الضَّرِيرُ	ناتوان، دردمند
وَأَعْتَرَفُ	و اعتراف می کنم	الْحَقِيرُ الْمُهِينُ الْفَقِيرُ	خوار، بی مقدار، فقیر
بِضَعْفِ قُوَّتِي	به ناتوانی نیرویم	الْخَائِفُ الْمُسْتَجِيرُ (۷)	ترسان پناهنده

\*\*\* شرح دعا \*\*\*

اعتراف ناتوانی در برابر خداوند

یکی از افتخارات انسان این است که به مقام عبودیت واقعی رسیده و خود را عبد خدا ببیند و از دستورات مولای خود اطاعت مطلق کند؛ که چنین مقامی منشأ رسیدن به کمالات واقعی است.

❖ امام سجاده علیه السلام مجدداً کوچکی، حقارت و تسلیم خود را با عباراتی دیگر اعلام می دارد و زمینه ی لطف و رحمت حق را در خود فراهم ساخته، عرضه می دارد: ﴿إِلٰهِي أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ عَبْدًا دَاخِرًا لَكَ، لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي

دعای بیست و یکم - فراز هفتم

نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا إِلَّا بِكَ ﴿ «بار خداوند! من روز را به شام و شب را به صبح رسانده‌ام در حالی که بنده‌ی ذلیل و کوچک توام، مالک هیچ سود و زیانی جز با مدد تو برای خود نیستم».

طبیعت انسان در برابر کمالات حیرت‌انگیز و عظمت‌های خیره‌کننده، بسیار فروتن و مطیع است و آن‌گاه که خود را در محضر پر شکوه یک قدرت شکست ناپذیر بیابد، بقای خود را در پناه وصل به او می‌بیند، لذا سعی می‌کند مانند او شود. در حالی که ریشه‌ی تقلیدهای نادرست و حساب نشده‌ی زیاد، در طول تاریخ گواه این است که ریشه‌ی همه‌ی آن‌ها، حب کمال مطلق و برتر است که اگر انسان در تشخیص مصداق کمال، اشتباه نکند، چه بسا موجب تلاش دو چندان او برای رسیدن به درجات والا گردد، اما اگر الگوی عظمت و قدرت و کمال، مجازی و قابل زوال باشد، خضوع در برابر او به محدودیت و زوال می‌انجامد. ولی وقتی بفهمد که سود و زیان، کمال و نقصان، عزت و ذلت، مرگ و زندگی، فقر و غنا و وجود و عدم او در دست آن قدرت مطلق است. در این صورت:

اولاً: انسان ناچار در برابر او زبان تضرع و انابه می‌گشاید و ثانیاً: با التجای عملی به وی، در حقیقت به منع قدرت و کمال بی‌زوال متصل می‌گردد.

حال آن که تاریخ گواه است، گروهی از مردم در برابر ستمگران تسلیم بوده و همه‌ی هستی وجود و شخصیت و مال و ناموس خود را در برابر آنان فروخته‌اند و این فروتنی دروغین سبب جلوه‌ی باطل و ضعیف شدن حق می‌گردد و خدای مَنان هرگز به دولت باطل فرصت ماندگاری نمی‌دهد.

ابوصباح کنانی می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که پیرمردی بر آن

شرح روان صحیفه سجادیه

حضرت وارد شد و عرض کرد: یا ابا عبد الله! من از فرزندانم و برادرانم و جفاکاریشان با این سالخوردگی ام نزد شما شکایت می‌کنم. امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد! حق و باطل هر کدام دولتی دارند و هر یک از این دو دولت، رفیقش خوار است و همانا کمترین مصیبتی که در دولت باطل به مؤمن می‌رسد آزار کشیدن از فرزندان و ستم برادران اوست و هیچ مؤمنی نباشد که در دولت باطل آسایش بیند مگر آن که پیش از مرگش گرفتار ضرر در بدنش یا فرزندانش یا مالش شود تا خداوند او را از آنچه در دوران حکومت باطل به دست آورده رها سازد و بهره‌اش را در دولت حق بسیار گرداند، پس صبر کن و مژده بر تو باد!

در باب عصمت ائمه‌ی اطهار علیهم السلام آمده: اظهار عجز و ناتوانی یا اعتراف به خطا و هر آنچه نشانه‌ی تواضع معصومان علیهم السلام در قالب دعا و مناجات و اندرز به ما رسیده، همه جهت آموزش و تمرین بندگی برای انسان‌ها است. پس ابراز هر گونه اندوه یا شکایت یا درد اشتیاق به حق تعالی از روی نیاز و کمبود جسمی نیست، بلکه وسیله‌ی راز و نیاز و ارتباط با خداوند است تا پیوند بین خالق و مخلوق برقرار باشد.

❖ سپس به تأثیر گواهی به وابستگی در تکامل انسان اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿ أَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِي وَأَعْتَرِفُ بِضَعْفِ قُوَّتِي وَقِلَّةِ حِيلَتِي ﴾ «من به آنچه که گفتم بر ضد خویش شهادت می‌دهم و به ضعف نیروی خویش و به قلت تدبیر خود اعتراف می‌کنم».

از جمله‌ی «نفسی» معلوم می‌شود انسان غیر از جسم مادی نفسی دارد که

۱- الکافی، ج ۲ ص ۴۴۷ حدیث ۱۲، بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۶۵ باب ۲۷ حدیث ۱۴۳

دعای بیست و یکم - فراز هفتم  
اصالت و «خود» او به آن است.

هر چه امام معصوم علیه السلام خود را کوچک تر و ناتوان تر در محضر دوست  
بینند، دلیل بر عظمت معرفت و وسعت بیشتر دامنه‌ی علم او به صفات  
حضرت حق است.

زمینه‌ساز تربیتی این گونه دعاها و مناجات عارفانه، به قدری مؤثر بوده که  
حضرت سجّاد علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش، چنان کوبنده و پرصلابت،  
دستگاه پلید اموی را متزلزل نمود و حکومت آنان را برچید.

### سرنگونی دشمن در تحمل رنج و اندوه

ابن شهاب زُهری می گوید: روزی که امام سجّاد علیه السلام را به فرمان عبدالملک  
بن مروان در غلّ و زنجیر کرده بودند و با گروهی از مأموران به عنوان تبعید  
به طرف شام حرکت می دادند، من از مأموران حکومتی برای خداحافظی با  
امام سجّاد علیه السلام اجازه‌ی ملاقات گرفتم. چون به خدمت حضرت شرفیاب شدم  
و آن حضرت را دیدم که پاهایش در بند و دستانش در غلّ و زنجیر است به  
گریه افتادم و گفتم: ای کاش! غلّ و زنجیر به گردن من بود و شما آزاد و سالم  
و آسوده می بودید.

امام علیه السلام فرمود: ای زُهری! نگران مباش، اگر بخواهم، این رنج‌ها از من  
برداشته می شود، ولی آن را از این جهت که مرا به یاد عذاب الهی در قیامت  
می اندازد؛ دوست دارم و شما نیز هر گاه چنین احوالی را دیدید، عذاب خدا  
را به خاطر آورید و از آن اندیشه نمایید. آنگاه فرمود: این وضع تا مسافت  
دو منزلی مدینه بیشتر ادامه نخواهد یافت.

زُهری می گوید: من با امام علیه السلام خداحافظی کردم، پس از چهار روز دیدم

شرح روان صحیفه سجادیه

که مأموران حکومتی و گماشتگان آن حضرت سراسیمه و مضطربانه به مدینه بازگشته و در جستجوی امام عَلَيْهِ السَّلَام هستند.

چون علت را پرسیدم گفتند: هنگامی که به دو منزلی مدینه رسیدیم شب فرا رسید. ما آن حضرت را در حالی که در غل و زنجیر بسته بودیم در خیمه‌ای جا دادیم. صبح که داخل آن خیمه شدیم اثری از حضرت ندیدیم و باکمال تعجب غل و زنجیرها بر زمین افتاده بود و تا این لحظه آن حضرت را نیافته‌ایم. زهری می‌گوید: پس از آن حادثه‌ی حیرت‌انگیز به شام رفتم و عبدالملک مروان را دیدم و او از من، احوال و قضایا را پرسید و من آنچه را دیده و شنیده بودم، نقل کردم، عبدالملک دیوانه‌وار گفت: به خدا سوگند! در همان روزی که نگهبانان به دنبال ابوالحسن می‌گشتند، آن حضرت نزد من آمد و فرمود: چرا با من چنین می‌کنی؟ مرا با تو و تو را با من چه کار است؟ گفتم: دوست دارم نزد من باشید.

حضرت: ولی من دوست ندارم نزد تو باشم. این را فرمود و بیرون رفت، ولی به خدا سوگند چنان هیبتی از او به من رسید که لباسم را آلوده کردم! این قبیل حکایات؛ نشانگر احاطه‌ی فیضی و قهری بر امور تکوینی بشر است، ولی از آن جا که حکمت و مصلحت خداوند بر آن است که ولایت حق بر نظام طبیعت آفرینش، همراه با آزمایش و عبرت و مدارا باشد؛ پس از انتقام و کیفر و نابودی مطلق موجودات، چشم پوشی می‌شود.

به تعبیر دیگر، انسان توانمندترین موجود روی زمین است؛ نه خوار است و نه وامانده و نه ناتوان؛ بلکه قوی و توانمند است خواه قدرت و توانش را در

۱- بحار الانوار، ج ۴۶ ص ۱۲۳ باب ۸ حدیث ۱۵

دعای بیست و یکم - فراز هفتم

راه مثبت به کارگیرد و خواه در راه منفی و از بین بردن محیط زیست و کشتن انسان‌های دیگر و مصداق «لَيْفَسِدَ فِيهَا وَيَهْلِكُ الْاِحْرَثُ وَالنَّسْلُ» است!<sup>۱</sup>

اما این انسان موجودی است در روی یک فرفره‌ی کوچک بنام کره‌ی زمین که ذره‌ای است بی‌مقدار در گوشه‌ی این جهان پهناور؛ پدیده‌ای که پیدایشش تاریخ دارد؛ سیّاری غیر ثابت است که برای تکاملش نیازمند زلزله و... می‌باشد و لذا زمین‌اش مسکین است تا چه رسد به خود انسان که در مقابل این زمین به اندازه‌ی خردلی بیش نیست و انسان در برابر همین زمین مسکین و آفت‌ها و پدیده‌هایش، مسکین‌تر و ناتوان‌تر است.

زمین در جنب این نه سقف مینا  
چو خشخاشی بود بر روی دریا  
بین تا توازین خشخاش چندی  
سزد گر بر بروت خود بخندی

انسان موجودی است که عمری محدود دارد و در این عمر محدود نیازمند جلب منافع و دفع ضررها است و این جلب و دفع آمیخته به هم، یعنی زندگی انسان. پس انسان نه فقط یک موجود نیازمند، بلکه عین نیاز است؛ به حدی که «مَسْكِينُ ابْنِ اَدَمَ؛ مَكْتُومُ الْاَجَلِ، مَكْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ؛ تَوْلَمَهُ الْبِقَّةُ وَ تَقْتَلُهُ الشَّرْقَّةُ»<sup>۲</sup> (ذلیل و بی‌چاره فرزند آدم؛ پشه‌ای او را دردمند می‌کند و دادن آبی او را می‌کشد)<sup>۳</sup>. «خُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِيفًا»<sup>۴</sup>.

۱- قرآن کریم: بقره (آیه/ ۲۰۵)

۲- نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قصار ۴۲۷- فیض ۴۱۱

۳- یعنی گاهی فرو بردن آب در گلویش گیر کرده و او را می‌کشد، هادی عباسی برادر بزرگ هارون الرشید به همین علت مرد.

۴- قرآن کریم: نساء (آیه/ ۲۸)

شرح روان صحیفه سجاده

علاوه بر ضعف و مسکنت تکوینی، انسان در درون اجتماع نیز با مشکلات فراوانی رو به رو است.

❁ سپس خواستار وعده‌های الهی شده، می‌فرماید: ﴿فَأَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَتَمِّمْ لِي مَا آتَيْتَنِي﴾ «بنابراین آنچه را که به من وعده داده‌ای برآورده ساز و آنچه را که به من عنایت کرده‌ای کامل فرما».

از کلام امام سجاد علیه السلام استفاده می‌شود، خداوند متعال به انسان‌ها خصوصاً بنده‌های صالح خود، به خیر و صلاح وعده داده و لذا با توجه به حرف «ما» موصول که برای عموم می‌آید، معلوم می‌شود این وعده‌ها بسیار است، چنان که در قرآن کریم آمده «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم»<sup>۱</sup>.

امام علیه السلام به ما یاد می‌دهد که هم خود نعمت را از خداوند بخواهیم و هم اتمام هر نعمت را؛ درست است نعمت اگر تمام و کمال نباشد، باز هم نعمت است و لازمه‌ی آن شکر<sup>۲</sup>، اما میان افزایش نعمت از جهت کمی و کیفی و میان مرحله‌ی اتمام نعمت، باز هم فاصله هست و این مرحله با دعا حاصل می‌شود.

به بیان دیگر، در مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام هم فرد شخصیت دارد و هم جامعه، خداوند هم به افراد نعمت می‌دهد و هم به جامعه، ممکن است جامعه‌ای دارای نعمت‌های تامه باشد ولی افرادی که در آن زندگی می‌کنند، در شدت محرومیت، یا تنها عده‌ای به نعمت تامه برسند.

روشن است که از نظر «عدد» موارد کفران فردی بیشتر است، اما از نظر

۱- قرآن کریم: غافر (آیه/ ۶۰): «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»

۲- قرآن کریم: ابراهیم (آیه/ ۷): «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»



دعای بیست و یکم - فراز هفتم

سنگینی، کفران جامعه خطرناک تر؛ چنان که قرآن می فرماید: «خداوند نعمتش را بر امت اسلامی تمام کرده» و «کعبه را که قبله‌ی همه‌ی انبیاء بوده، قبله‌ی شما قرار دادم تا نعمتم را بر شما تمام کنم و شما هدایت یابید»<sup>۱</sup>.

تاریخ نشان می‌دهد که این اتمام نعمت مورد کفران قرار گرفته و اینک جامعه‌ی اسلام از مسیر عزت و اقتدار خارج و برده‌ی جوامع دیگر شده و کعبه نقش تمرکز و وحدت خود را از دست داده است.

کفران بزرگ دیگر، کفران نعمت ولایت است<sup>۲</sup>. به اجماع سنی و شیعه، این آیه در ماجرای غدیر و در مورد ولایت امیرالمؤمنین و اتمام همه‌ی نعمت‌هاست، امت بدون محور مدیریت جامعه و فاقد نظام صحیح سیاسی و اجتماعی نمی‌تواند از عوامل اتمام نعمت استفاده کند و نتوانست و لذا گرفتار این ذلت گشت.

❁ امام سجاد علیه السلام در این فراز، حقیقت مقام عبودیت خود را به طور کامل شهود کرده و به محضر حضرت ربوبی عرضه می‌دارد: ﴿فَإِنِّي عَبْدُكَ الْمِسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ الضَّعِيفُ الضَّرِيرُ الْحَقِيرُ الْمُهِينُ الْفَقِيرُ الْخَائِفُ الْمُسْتَجِيرُ﴾ «همانا من بنده‌ی بی چیز و فروتن، ناتوان، بدحال، کوچک، فقیر، ترسان و پناهنده‌ی تو هستم». چرا که همه‌ی اینها ره‌آورد شهود و دریافت احاطه‌ی وجود حضرت حق بر ارکان و اجزای عالم هستی است و حضرت از رهگذر این شهود، خود را در همه‌ی ابعاد به پروردگارش وابسته می‌بیند.

۱- قرآن کریم: بقره (آیه/ ۱۵۰): «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَآتَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»

۲- قرآن کریم: مائده (آیه/ ۳): «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»

شرح روان صحیفه سجادیه

اصولاً در قالب یک تناسب معکوس می توان گفت: هر چه امام معصوم خود را کوچک تر و ناتوان تر و خوارتر ببیند، دلیل بر عظمت معرفت و وسعت بیشتر دامنه ی علم او به صفات پروردگار عالم خواهد بود.

آری، زاهدان و مناجات کنندگان شب، آگاهان و شجاعان روزند که هرگز از غیر خدا نمی هراسند؛ یعنی در مقابل گردنکشان مقاوم و قوی و در مقابل خداوند متعال، ضعیف و ذلیل و عبد صالح می باشند. بنابراین، اگر زمینه ی تربیتی دعاها را فراموش نکنیم و در فلسفه ی وجودی مکتب بزرگ اسلام تأمل روا داریم، به سیاست مدبرانه و حکیمانه ی شارع عالی قدر اسلام پی می بریم و روش تربیتی این آیین الهی را می شناسیم.

دعای بیست و یکم فراز هشتم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
اللَّهُمَّ صَلِّ	بارالها درود فرست	مَنْ إِجَابَتْكَ لِي	از اجابتت برای من
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ	بر محمد و آلش	وَ إِنْ أَبْطَأْتُ عَنِّي	هر چند تأخیر افتد مرا
وَ لَا تَجْعَلْنِي	و قرار مده مرا	فِي سَرَاءٍ كُنْتُ	در آسایش باشم
نَاسِيًا لِّذِكْرِكَ	فراموش کار به یادت	أَوْ ضَرَاءٍ	یا در رنج
فِيمَا أَوْلَيْتَنِي	در آنچه عطا کردی به من	أَوْ شِدَّةٍ أَوْ رَخَاءٍ	در سختی یا رفاه
وَ لَا غَافِلًا	و نه غفلت کننده‌ای	أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ بَلَاءٍ	در تندرستی یا گرفتاری
لِإِحْسَانِكَ	برای احسانت	أَوْ بُؤْسٍ أَوْ نِعْمَاءٍ	یا تنگدستی یا نعمت‌ها
فِيمَا أَوْلَيْتَنِي	در آنچه بخشیدی مرا	أَوْ جِدَّةٍ أَوْ لَأْوَاءٍ	(در) دارایی باشم یا محنت
وَ لَا آيسًا	و نه مأیوس شونده	أَوْ فَقْرٍ أَوْ غِنًى (۸)	در فقر باشم یا توانگری

شرح دعا

خود برترینی بدون خودشناسی

❖ امام علی (ع) در ادامه و سومین فراز از این دعا عرضه می‌دارد: ﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَجْعَلْنِي نَاسِيًا لِّذِكْرِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي وَ لَا غَافِلًا لِإِحْسَانِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي﴾ «بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا نسبت به نعمت‌هایی که بخشیده‌ای دچار فراموشی یاد خود مساز و نسبت به آنچه عطا کرده‌ای غافل از احسان خود مفرما».

در این دعا، امام علی (ع) نخست حالات انسانی را در هنگام عافیت و گشایش و در زمان سختی و بیچارگی لحاظ فرموده؛ سپس به نتایج هر یک پرداخته

و از خداوند متعال می خواهد تا از پیامدهای شوم آن‌ها در امان باشد. گاهی انسان می‌پندارد که اگر سالم و دارای روزی فراخ و گشایش زندگی باشد، دیگر هیچ نگرانی ندارد، در حالی که ممکن است در پاره‌ای موارد، خود مقدمه‌ی شقاوت شده و بستری شود برای انحطاط و سقوط؛ مانند نکبت جاه‌طلبی و فسادهایی که همواره پس از برخورداری از قدرت و ثروت، دامنگیر انسان می‌شود و معروف است که فساد پول و قدرت با فساد ناشی از فقر و بیماری قابل مقایسه نیست؛ امروز مستضعفان جهان در آتش ستم و جهان‌خواری و طغیان زورمداران می‌سوزند و طبیعی است که ابرقدران نظام سلطه‌ی جهانی اگر این توان و ثروت را نداشتند، مرتکب این بیدادگری‌های شرم‌آور نمی‌شدند. از این رو، امام معصوم علیه السلام گوشزد می‌فرماید که از نعمت فراوان و روزی فراخ نیز باید به خدا پناه برد؛ مبادا دچار خدا فراموشی شویم و علم طغیان برافرازیم.

### پیامد سختی‌ها و ناگواری‌ها

امام سجاد علیه السلام در بخش دوم از خداوند سبحان می‌خواهد که اگر او را به بلاها و سختی‌ها گرفتار کرد، دچار ناامیدی، سستی و دوری از خدا نشود؛ یعنی هم‌چنان که ثروت و قدرت دارای آثار منفی زیادی است که باید از آن‌ها به خدا پناه برد، سختی‌ها و گرفتاری‌ها نیز پیامدهای ناگواری دارد که آدمی برای تحمل آن‌ها، سخت به کمک خداوند نیازمند است، زیرا گاهی سختی‌ها و گرفتاری‌ها چنان دامن فرد را می‌گیرد که دست توکل به هر جا دراز می‌کند، نتیجه نمی‌گیرد. در این حال، چه بسا فرد توهم کند فریادرسی در عالم نیست، بدین ترتیب دچار یأس شده و این ویروس مهلک و کفرآفرین او را از پای درمی‌آورد.

و لذا ثابت شده، یکی از بزرگ‌ترین عوامل فساد و خودکشی‌ها و جنون در غرب - به ویژه آمریکا - یأس و دوری از معنویت‌های انسانی است. چون در زمان یأس تکیه گاهی برای خود نمی‌بینند، دچار افسردگی شده، یا دست به خودکشی می‌زنند.

در حالی که کشورهای اسلامی کمتر دچار این معزل خانمان سوز می‌شود، اینکه گرفتاری‌های روانی در کشور ما نسبت به کشورهای دیگر کمتر است، به خاطر آن است که بسیاری از عقده‌های پیچیده‌ی روانی با یاد خدا و نماز و خصوصاً شرکت در مجالس عزاداری و گریه‌های سنجیده و متین حل می‌گردد و بسیاری از مبتلایان به انواع افسردگی‌ها در این مجالس و آیین‌ها به آرامش باطنی می‌رسند، ولی در غرب که این گونه بن‌بست شکنی، وجود ندارد، فرد افسرده دچار انفجارهای روانی خطرناکی می‌شود که چون آواری بر سر خود، خانواده و جامعه فرو می‌ریزد.

راه پیشگیری از این بیماری و نیز درمان آن در عرصه‌ی آفرینش «یاد خدا» است که اگر من انسان و موجود برتری هستم، این برتری را خودم ایجاد نکرده‌ام و لذا: «وَلَا تَجْعَلْنِي نَاسِيًا لِّذِكْرِكَ فِيمَا أُوْتَيْتِنِي» پس نباید یاد خدا را درباره‌ی داده‌های آفرینشی‌اش، فراموش کرد.

راه پیشگیری و نیز درمان آن، در عرصه‌ی فردی و اجتماعی، عدم غفلت از داده‌های الهی است، بنابراین: «وَلَا غَافِلًا لِإِحْسَانِكَ فِيمَا أُبْلِيتِنِي». پس نباید از این غافل بود که هر داشته‌ای که دارم از خداوند است.

احسان پروردگار، همیشه با «امتحان» و ابتلاء همراه است؛ افراد غافل هم از نظر روانی و ناخودآگاه و هم از جهت آگاهانه، نعمت‌هایی را که دارند «جاودانه»

شرح روان صحیفه سجادیه

می‌انگارند و همین روحیه‌ی استغناء و استقلال، آنان را از یاد خدا باز می‌دارد. چنان‌که قرآن نیز این افراد را غافل نامیده، می‌فرماید: «و پیروی مکن از کسی که قلبش را از یاد خودمان غافل کرده‌ایم و پیرو هوای نفس خود شده است»<sup>۱</sup>.

❖ سپس حضرت در ادامه می‌فرماید: ﴿وَلَا آيسَاءَ مِنْ إِيَابَتِكَ لِي وَإِنْ أَبْطَأْتُ عَنِّي، فِي سَرَّاءٍ كُنْتُ أَوْ ضَرَّاءٍ، أَوْ شِدَّةٍ أَوْ رَخَاءٍ، أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ بَلَاءٍ، أَوْ بُؤْسٍ أَوْ نَعْمَاءٍ، أَوْ جِدَّةٍ أَوْ لَأْوَاءٍ، أَوْ فَقْرٍ أَوْ غِنَى﴾ «مرا از اجابت خواسته‌ام مأیوس مفرما اگر چه اجابت آن به تأخیر افتد، خواه در خوشی باشم یا ناخوشی، در شدت و سختی یا در رفاه، در سلامت یا بلا، در شدت حاجت و نیازمندی یا در آغوش نعمت، در توانگری و دارایی یا در بی‌چیزی و نداری در فقر یا در ثروتمندی».

در این سخن ولوی<sup>۲</sup> دو نکته‌ی حائز اهمیت نهفته است:

الف) در گرفتاری‌هایی که از جانب خدا مقدر می‌شود، نعمتی نهفته است که خدای سبحان آن را در نظام تربیتی خود قرار داده؛ به همین جهت، امام سجاد علیه السلام در دعای پانزدهم صحیفه‌ی سجادیه فرمود: «وَلَاكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَحْدَثْتَ بِي مِنْ عِلَّةٍ فِي جَسَدِي» (خدایا! از بابت بیماری‌ای که در بدن من نهادی تو را سپاس می‌گویم).

سپس در ادامه فرمود: «فَمَا أَدْرِي، يَا إِلَهِي، أَيُّ الْحَالَيْنِ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ وَ أَى الْوَقْتَيْنِ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ أَوْ قَتُ الصِّحَّةِ الَّتِي هَنَأْتَنِي فِيهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ وَ نَشَطَّتَنِي بِهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ فَضْلِكَ وَ قَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ أَمْ وَقَتُ

۱- قرآن کریم: کهف (آیه/۲۸): «وَلَا تَطْعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ»

۲- ولوی: منظور سخن امام سجاد علیه السلام است.

دعای بیست و یکم - فراز هشتم

الْعَلَّةِ الَّتِي مَحَصَّتَنِي بِهَا» (خدایا! نمی دانم کدامین حال سزاوارتر به شکر است؛ آیا وقت صحت و گوارایی زندگی یا هنگام بیماری که از گناهانم می کاهد؟!)

ب) امام علیه السلام هشدار می دهد که اگر خداوند سبحان بنده را به هنگام گرفتاری رها کند، به یأس و ناسپاسی گرفتار می شود. بنابراین، باید در این مواقع شدت انابه و توکل به حق در ما بیشتر و باز اگر تأخیری در اجابت ملاحظه کردیم، یقین کنیم که حتماً مصلحتی در آن نهفته است.

بدیهی است که رابطه‌ی انسان با خدا، باید بر اساس دو کفه‌ی متعادل «خوف و رجاء» باشد و یأس از لطف خدا بدترین و خطرناک‌ترین عارضه است که یا انسان را متمرّد می کند، یا مایوس؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در همین مورد می فرماید: «إِنَّ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ» (اگر یأس از زندگی بر قلب انسان غلبه کند، از تأسف می میرد)!

امام سجاد علیه السلام در این قسمت از سخنش، بدترین نوع یأس را معرفی می کند که منشأی است برای یأس‌های دیگر و آن «یأس از اجابت دعا» است. زیرا اگر کسی به این یأس برسد نتیجه‌اش قطع رابطه با خدا می شود. اگر خداوند ابلیس را از رحمت خودش دور انداخته و رجیم کرده، نتیجه‌ی عمل خود اوست و امام علیه السلام به ما یاد می دهد که از خداوند یاری طلبیم تا هرگز به این یأس مبتلا نشویم.

و نیز از عبارت «وَإِنْ أَبْطَأْتُ عَنِّي» (گرچه اجابت تو دیر به من برسد) یک حقیقت مهم را می فهمیم و آن اینکه هیچ دعایی نیست که مستجاب نشود

۱- نهج البلاغه، ابن ابی الحدید و فیض، قصار ۱۰۵

شرح روان صحیفه سجادیه

یعنی دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد. گاهی هم دعا بدون تأخیر مستجاب می‌شود لیکن دعا کننده متوجه آن نیست، زیرا در شکل و صورتی مستجاب شده که با آنچه دعا کننده در ذهنش تصویر کرده، متفاوت است. بنابراین هیچ دعایی نامستجاب نیست گرچه دعای گناهکارترین فرد باشد و حتی اگر دعایی در دنیا مستجاب نشود، در قیامت به حساب خواهد آمد. البته، انسان‌ها با هم فرق می‌کنند؛ برخی در اثر بر خورداری یا محرومیت و ناکامی و برخی به جهت سختی رسیدن به خواسته‌هایشان و یا در اثر بیماری بدنی و بعضی دیگر در عین داشتن نعمت و عدم توان استفاده از آن و برخی نیز به خاطر فقر و یا ثروت، دچار غفلت یا «عدم باور به اجابت دعا» می‌شوند.

### عوامل غفلت و یأس از ذکر خدا

- ۱- سرآء: آسایش و بهرمندی.
  - ۲- ضرآء: عدم آسایش و گرفتاری.
  - ۳- شدة: در تنگنا واقع شدن.
  - ۴- عافیة: فراغت از آفت‌های جسمی.
  - ۵- بُؤس: بهرمنند نشدن از نعمت با وجود داشتن نعمت.
  - ۶- نَعْمَاء: برخورداری و بهرمنندی از نعمت.
  - ۷- جدّة: یافتن؛ دسترسی آسان به خواسته‌ها.
  - ۸- لَأَوَاء: عدم دسترسی آسان به خواسته‌ها.
- گاهی نیز دو یا چند عامل در کسی جمع شده و او را دچار غفلت و یأس می‌کنند اما فرد ذاکر و شاکر در هیچ کدام از این حالات به این بیماری‌ها دچار نمی‌شود.



دعای بیست و یکم - فراز هشتم

هر آن که جانب اهل خدا نگه دارد

خداش در همه حال از بلا نگه دارد

پس یاد خدا، نخست زندگی دنیا را گوارا، شیرین، سالم و انسانی می کند،

و سپس نتیجه اش زیبایی و شیرینی زندگی آخرت می شود.

سرتاسر صحیفه بر این محور و در این مسیر، گویای این است که انسان

صحیفه ای، سالم ترین، برخوردارترین انسان در دنیا و آخرت می باشد.

ترجمه	کلمه	ترجمه	کلمه
در همه‌ی حالاتم	فِي كُلِّ حَالَاتِي	بارالها درود فرست	اللَّهُمَّ صَلِّ
تا اینکه شاد نشوم	حَتَّى لَا أُفْرِحَ	بر محمد و آتش	عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
به آنچه دادی مرا از دنیا	بِمَا آتَيْتَنِي مِنَ الدُّنْيَا	و قرارده ثنائیم را بر خودت	وَاجْعَلْ ثَنَائِي عَلَيْكَ
و محزون نشوم بر	وَلَا أُحْزَنَ عَلَيَّ	و ستایشم فقط برای توست	وَمَدْحِي إِيَّاكَ
آنچه محرومم کردی در آن	مَا مَنَعْتَنِي فِيهَا (۹)	و سپاسم را برای خود	وَحَمْدِي لَكَ

\*\*\* شرح دعا \*\*\*

مدح الهی در تمام حالات

❁ از آنجا که یکی از وظایف انسان در برابر پروردگار خویش، ثناگویی می‌باشد، حضرت در چهارمین فراز عرضه می‌دارد: ﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ ثَنَائِي عَلَيْكَ وَ مَدْحِي إِيَّاكَ﴾ «بار خداوند! بر محمد و آتش درود فرست، ثنا و مدحم را ویژه‌ی خودت قرار بده».

ثنا و ستایش همیشه در برابر کمال‌ها و فضیلت‌ها ابراز می‌شود و اصولاً هر جا که ثنا و مدحی صورت پذیرد، حتماً منشأ ربانی و الهی خواهد داشت. البته فهم این مسئله متوقف بر شناخت قدرت و علم الهی است؛ به گونه‌ای که آن دو صفت عظیم الهی یک واقعیت جاری و ساری در کائنات تلقی شوند. بدین ترتیب، کسی که خدا را در یک گوشه‌ی عالم فرض می‌کند، در حالی که فرشتگان به گرد او می‌گردند و از همان جا به ما نعمت و روزی می‌دهد، نمی‌تواند علم و قدرت خدا را در نظام جهان، ساری و جاری بداند. این فرد

دعای بیست و یکم - فراز نهم

در واقع بت پرستی معذور است که بیش از این نمی فهمد. او، خدایی را که: «هر چه را بخواهد می کند»<sup>۱</sup> و «آن چه در آسمانها و زمین است، از اوست»<sup>۲</sup> و «ملکوت و سراسر وجود همه‌ی اشیاء به دست اوست»<sup>۳</sup> را نمی شناسد؛ خدایی که حقیقت همه‌ی اشیاء، از یک بوته‌ی گل گرفته تا سپهر بی کران و همه‌ی زیباییها در جهان از آن او است؛ از این رو، هر چه را که بستاییم و مدح و حمد کنیم، فقط خدا را ستایش کرده‌ایم.

بنابراین، مقصود امام علیه السلام از این که می فرماید: خدایا! ثنا و مدح و حمدم را برای خود قرار ده، این است که به امت بفهماند همه‌ی کمالات و فضایل هستی از آن حضرت حق است و قهراً ستایش هم از اتصاف به همان کمالات برمی خیزد؛ از این رو، ویژه‌ی خداوند متعال خواهد بود.

❁ سپس می فرماید: ﴿ وَحَمْدِي لَكَ فِي كُلِّ حَالَتِي حَتَّىٰ لَأُفْرِحَ بِمَا آتَيْتَنِي مِنَ الدُّنْيَا ﴾ «خدایا آنقدر مقام شکر و حمد و مدح خودت را در من قوی کن که من به دو درجه‌ی بسیار عالی برسم و آن این که آن قدر در تو مبهوت شوم که از دنیا چیزی مرا خوشحال نکند».

ما هر روز در نمازهای واجب یومیه، ده بار سوره‌ی «فاتحة الكتاب» را قرائت و عرضه می داریم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی (تمام ستایشها از آن خدا است). اهل ادب می گویند: «الف و لام» در (الْحَمْدُ لِلَّهِ) برای جنس است. بنابراین، هر حمدی به کسی و چیزی تعلق گیرد، در واقع ستایش خدا است.

۱- قرآن کریم: بروج (آیه/۱۶): «فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ»

۲- قرآن کریم: حج (آیه/۶۴): «لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

۳- قرآن کریم: یس (آیه/۸۳): «بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»

این همه آوازه‌ها از شه بود

گرچه از حلقوم عبدالله بود

و اگر کسی به این حقیقت پی ببرد، دیگر به اقبال و ادبار دنیا اهمیتی نمی‌دهد. او باید خود را در این چند روز عمر مسافر بداند، مسافری که باید برای عیش ابدی زاد و توشه بردارد و آن چیزی نیست جز طاعت و ایمان و اخلاق و خدمت به خلق.

او نباید آن چنان به دنیا دل ببندد که این دل‌بستگی حجاب بین او و حضرت حق و عبادات و طاعات گردد و از این رهگذر به شقاوت ابدی دچار شود. بلکه باید به کسب و کار و درآمد و ثروت به عنوان وسیله‌ی عبادت و بندگی نظر کند و از این طریق بر ارزش و عظمت و کرامت خود بیفزاید.

❖ بدین جهت، امام علیه السلام در ادامه فرمود: ﴿وَلَا أَحْزَنَ عَلَيَّ مَا مَنَعْتَنِي فِيهَا﴾  
«و از آن چه در دنیا به من نداده‌ای، غمگین نشوم».

اگر هم دلگیر شدم کسی متوجه نشود؛ گاهی انسان در زندگی گرفتار مشکلات سنگینی می‌شود که اگر بخواهد از خداوند شکایت کند، این اجازه را دارد، به شرط این که مخفی باشد، زیرا در روایات آمده: «الْمُؤْمِنُ بَشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ» (صورت مؤمن شاداب ولی دلش غمگین است) انسان مؤمن هرگز ناراحتی‌های خودش را به مردم نمی‌گوید. بعضی از مواقع حتی عدم توفیقات معنوی خود را هم برای مردم توضیح می‌دهیم، درحالی که مردم چکاره‌اند - حق نداری از خدا نزد مردم شکایت کنی اگر خواستید برای شما دعا کنند، بگوئید: کارمان گیر است، دیگر نیازی به توضیح نیست که گیر شما در دنیاست یا آخرت، بگذار بین تو و خدا بماند.

او دوست دارد بنده حتی ضعف‌های مادی و معنوی را بین خود و خدا نگاه دارد و لذا اگر مشکلات مادی و معنوی را فقط با پروردگار خود مطرح کنی، از آنجا که برای او شریک قائل نشدی، با تمام قدرت در میدان حاضر می‌شود، البته کارگزاران او تا امام زمان، که در خط خداوند سبحان هستند، از این مسأله جدایند، اما مؤمن اجازه ندارد به افرادی غیر معصوم، مشکلاتش را بازگو کند، اما بحث مشاوره که دستور خود خداوند است، از این جداست، آنچه حضرت در اینجا می‌فرماید گله و شکایت است.

اگر انسان با کمک آیات قرآن و قلب صاف و روانی پاک و بصیرتی نافذ به نظام هستی بنگرد، هر چیزی را بر وفق حکمت و مصلحت و عدالت خداوندی سرجایش می‌بیند، آن گاه نه امور مادی او را خوشحال می‌کند و نه دچار خودباختگی و غرور می‌شود، بنابراین پشت کردن دنیا نباید آدمی را گرفتار اندوه و غصه و رنج کند و از حرکت به سوی قرب حق و لقای حضرت دوست، بازدارد.

تا بدین یقین برسد که هر گزند و آسیبی و هر عطا و منعی فقط به اراده‌ی خداست و او در آن اختیاری ندارد، چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «بر آنچه از دست شما رفت، تأسف نخورید و بر آنچه به شما عطا کرده، شادمان و دلخوش نشوید و خدا هیچ گردنکش خودستا را [که به نعمت‌ها مغرور شده است] دوست ندارد»<sup>۱</sup>.

و نیز می‌فرماید: «همانا قارون از قوم موسی بود که بر آنان تعدی و تجاوز کرد و از گنجینه‌های مال و ثروت، آن اندازه به او دادیم که حمل کلیدهایش

۱- قرآن کریم: حدید (آیه ۲۳): «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»

شرح روان صحیفه سجادیه

بر گروهی نیرومند گران و دشوار می آمد. [یاد کن] هنگامی که قومش به او گفتند: [متکبرانه و مغرورانه] شادی مکن، قطعاً خدا شادمانان [متکبر و مغرور] را دوست ندارد!.

### حکایت قارون

قارون از خاندان موسی و از افرادی بود که نسبت نزدیکی با وی داشت. خداوند به قارون زندگی سعادت‌مندی داده بود، او رزق فراوان و اموال زیادی در اختیار داشت.

خزائن او از اموال انباشته، صندوق‌هایش آن قدر مملو از پول بود که حفظ و حمل و نقل کلیدهای آن برای انبار داران مشکل بود و افراد تنومند و صاحب نیرو از جابه‌جا کردن آن رنج می بردند!!

قارون در میان بنی اسرائیل زندگی خوشی داشت، لباس‌های فاخر می پوشید و بدون زینت از منزل خود خارج نمی گردید. برای خود کاخ ساخته و ایام خود را در آن جا به عیش و عشرت می گذرانید، نوکران و غلامان و حیواناتش فراوان بودند.

آن قدر ثروتش زیاد شد که حالت روحی او صد در صد مادی گشت و این است اساس و رکن زندگی ظاهری که هر کس بر آن حاکم شد، خود خواه و یاغی می گردد.

قارون فرد نوحاسته‌ی اجتماعی نبود، بلکه مانند دیگر مردم خلق شده و امتیازی بر سایرین نداشت، ولی خود را نوحاسته خواند و برای خویش امتیازات زیادی

۱- قرآن کریم: قصص (آیه/ ۷۶): «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»

دعای بیست و یکم - فراز نهم

قائل شد که حقش نبود.

قارون نسبت به زیردستان ستمگری روا داشت و آنان را تحت نفوذ خود در آورد و غضب و ستم خود را به آنان چشاندا!

و چون بنی اسرائیل دیدند، قارون در طغیانگری و ستمگری خود سرعت می گیرد و دائم راه و روش عوض می کند، علیه وی پیاخاستند و تصمیم گرفتند که روح نیکوکاری را در وی به وجود آورند و مطالبی را که درک نمی کند به او اطلاع دهند و او را پند و اندرز گویند که ثروت بیش از این او را گول نزنند و به گمراهی نبرد و بین او و نیکی ها جدایی نیندازد و نگذارد بی نوایان بی نواتر شوند و اشک مستمندان بیش از این بر چهره ی مظلومشان جاری شود، مقصود مردم این بود که قارون در دنیا محترم باشد و در آخرت به پاداش نیک برسد و این گونه زندگی سالم برای ثروتمند بهتر و محفوظ تر است.

لذا به قارون گفتند: ما نمی خواهیم دست از مال و زینت دنیا تهی گردد و از نشاط جهان بی بهره بمانی، بلکه عقیده ی ما این است که از خوراک های حلال و لباس های مباح و منزل و مسکن پاک به اندازه ای که لازم است؛ استفاده کنی و به محرومان بی اعتنا نباشی، همان طور که خداوند به تو احسان کرده، تو هم به دردمندان و مستمندان احسان کن، تا خداوند نعمتش را بر تو حفظ کند و اموالت را فراوان سازد.

اما افسوس که گوش یاغیان و طاغیان برای پذیرفتن و گوش دادن به پند و اندرز آماده نیست، قلب قارون فقط به عشق ثروت می تپید، خودخواهی او افزوده گشت و کلمات قوم در روحش اثر نگذاشت.

او به مخالفت با مردم برخاست و گفت: من نیازی به پند و اندرز شما ندارم،

شرح روان صحیفه سجادیه

عقلم از شما بهتر و رأی و فرمانم از شما قاطع تر است. من این ثروت و مال را به خاطر شایستگی ام به دست آورده‌ام، چرا که از جهت مقام و دانش از شما برتر و بهترم.

قارون تصمیم گرفت بر ناراحتی آنان بیفزاید، لذا با لباس‌های زیبای خود در میان مردم عبور می‌کرد و ثروت فراوان و مال زیاد خویش را که خدا به او داده بود، با ناز و خودخواهی به رخ مردم می‌کشید.

ضعفای بنی اسرائیل به او خیره شده و در باطن خود رنج می‌بردند و به یکدیگر می‌گفتند: ای کاش! ما هم ثروت قارون را داشتیم!

وقتی پند و اندرز برای امثال قارون ثمر بخش نیست و خویشاوندی با موسی برای توجه قلب وی کافی نیست، دیدن دردمندان افکار او را متوجه نمی‌سازد، و فقیر پاسخی برای اصلاح کار خود نمی‌یابد، باید شمشیر قانون بیرون آید و پرده‌های ضخیم را پاره کند و حجاب‌ها را بشکافد تا برای کار خیر آماده گردد. موسی با کمال شدت و اصرار به قارون اعلام کرد که باید زکات مال خویش را بپردازد و به فقرا و مستمندان احسان نماید.

اما قارون در جهل فرو رفته، با بی‌اعتنایی به سخنان موسی، او را مسخره کرده، به او می‌خندید و می‌گفت: از این دین جدیدی که برای ما آوردی و ما با تو همکاری کردیم، جز رنج چیزی ندیدیم، این اطاعت ما از تو و فرمانبری از دستورهاست، تو را طمع کار ساخت و به تو جرأت داد که بر ما بتازی، فقط ثروت ما باقی مانده که نگرفته‌ای، اکنون قصدداری بر ثروت ما غلبه کنی، ما قلب‌ها را در اختیار گذاشتیم، سر تسلیم برابر تو آوردیم ولی با درخواست زکات، دروغ‌گویی خود را ثابت کردی و مقصود خود را که پنهان کرده بودی



دعای بیست و یکم - فراز نهم

آشکار ساختی، تو جادوگر دروغ گویی!!

زمانی که موسی از اصلاح قارون مأیوس گردید، از خدا خواست تا عذاب خویش را بر قارون وارد سازد و مردم را از آشوب و گول زدن او راحت گرداند، خدا دعای موسی را به اجابت رسانید و قارون و کاخ و ثروتش در زمین فرو رفت!!

زمین قارون را بلعید، اموال و خانه‌های او به کام خاک رفت و داستان ذلت و خواری او عبرتی برای قوم موسی و پیروان او گردید، زمانی که مردم مصیبت سنگین قارون و ناکامی آن بدبخت را دیدند، به خود آمدند و از خواسته‌های غلط خویش پشیمان گشته، خدا را حمد کردند که مثل قارون نشدند، یکدل و یک جهت فریاد زدند: اگر خداوند بر ما منت نگذاشته بود ما نیز به زمین فرو رفته بودیم.

اساساً تأسف نه درباره‌ی دنیا و نه آخرت پسندیده نیست؛ و لذا نباید کسی درباره‌ی آن به حدی دچار غم و غصه گردد که افسرده شود.

نه عمرِ خضرِ بماند، نه مُلکِ اسکندر

نزاع بر سرِ دنیایِ دون مکن درویش

بدان کمر نرسد دستِ هر گدا حافظ

خزانه‌ای به کف آور ز گنجِ قارون بیش

دعای بیست و یکم فراز دهم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَأَشْعِرُ قَلْبِي تَقْوَاكَ	و الهام کن قلبم را به تقوایت	مَا يَرُدُّ عَلَيَّ	نمی خواهد بر من
وَاسْتَعْمَلُ بَدَنِي	و به کار وادار بدنم را	حَتَّى لَا أُحِبَّ شَيْئًا	تا دوست نداشته باشم چیزی
فِيمَا تَقْبَلُهُ مِنِّي	در آنچه می پذیری آنرا از من	مِنْ سَخَطِكَ	از خشمت را
وَأَشْغَلُ بِطَاعَتِكَ	و مشغول دار به طاعتت	وَلَا أُسْخِطُ شَيْئًا	و ناپسند ندانم چیزی
نَفْسِي عَنْ كُلِّ	روانم را از آنچه	مِنْ رِضَاكَ (۱۰)	از رضایتت را

واژگان

«أَشْعِرُ»: از مادهی «شعار» به معنای چیزی که به بدن متصل باشد و از آنجا که در مورد تقوای قلبی خدا به کار رفته، معلوم می شود که انسان باید تقوا را به قلب خود رسوخ دهد.

شرح دعا

سپس در ادامه می فرماید: ﴿وَأَشْعِرُ قَلْبِي تَقْوَاكَ﴾ «خدایا تقوا را به قلبم وارد کن». چنان که در متن دعا آمده، چنین فردی به طور طبیعی و منطقی بدنش به طاعت الهی اشتغال دارد و قلبش به تقوا آمیخته است و به هیچ چیز جز رضای حق، راضی نیست و از هیچ چیز، جز آن چه مورد خشم و غضب خداوند متعال است، نگران نمی شود.

تقوا هم از مادهی «وقایه» است و هم از «قدرت و قوت». انسان یک قدرت جسمی دارد و یک روحی. قدرت روحی مرکزش قلب است، بنابراین تقوای به معنای قوی، یعنی انسان به قدرتی برسد که بتواند در مقابل مسائلی که خداوند دوست ندارد، مقاومت کند. انسان متقی قوی است نه ضعیف، کسی که

درب خانه را به روی خود ببندد تا گناه نکند و صبح تا شب در حال خواندن قرآن و نماز باشد، تقوای از ریشه‌ی «وقایه» و تقوای شیعه نیست، ولی وقتی ریشه‌ی آن از «قوی» باشد، چنین کسی در اجتماع زندگی می‌کند اما در برخورد با گناه و ناپسندی‌ها، به اندازه‌ای قوی است که توان مقابله با آن‌ها را دارد.

و این که چنین تقوایی از کجا بدست می‌آید؛ امام علیه السلام می‌فرماید: «وَأَشْعِرُ» خدایا تقوا را تو باید به قلبم نشان دهی، درست است که اصل تقوا عبادت و تمرین و مبارزه است، اما خدا باید آن را در قلب ما به نمایش بگذارد، تا این عنایت زمینه‌ای شود برای دوری از گناه.

❖ سپس حضرت در ادامه‌ی دعا می‌فرماید: ﴿وَأَسْتَعْمِلُ بَدَنِي فِيمَا تَقْبَلُهُ مِنِّي﴾  
«خدا یا بدنم را به کاری وادار که مقبول تو باشد».

یکی از انواع اطاعت خداوند، اطاعت بدنی است. طاعات و عبادات خاصی مثل روزه، نماز و یا ذکر زبانی، در عین حال که فشارهایی را به بدن وارد می‌کند، اثراتی نیز دارد:

اولین اثر: این است که بدن را از رجس و حرام و گناه پاک و بیمه می‌کند، یعنی بعد را بیمه کرده و قبل را پاک می‌کند.

اثر دوم: رنجی است که بر بدن حاصل می‌شود، اگر نعوذ بالله گناهی انجام گیرد، با وارد کردن پلیدی و رجس بر بدن، آن را کثیف و سلول‌ها ناپاک و بیمار می‌شوند، بنابراین گاهی لازم است در اثر اطاعت، بدن کمی در فشار قرار گیرد مثل روزه، که با مستولی شدن ضعف، در حقیقت بدن را از لذت‌هایی که از گناه برده و سلول‌های بدن را نجس کرده، پاک می‌کند.

شرح روان صحیفه سجاده

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده: در واقع حق این است که برای یک گناه باید آنقدر به بدن فشار وارد شود و تا آخر عمر به اندازه‌ای سجده برود که دو سر زانویش پینه ببندد و ... ولی چون خداوند کریم است و سخت نمی‌گیرد با یک عذرخواهی و پشیمانی توبه‌ی گناهکار را می‌پذیرد.

با کریمان کارها دشوار نیست      تو مگو ما را بدان شه بار نیست  
اثر سوم: این است که بدن ما را در برابر خداوند برای اطاعت دیگری آماده می‌کند، ممکن است ابتدا بیداری نیمه شب بر او سخت باشد، ولی آرام آرام با تکرار، سحرخیزی به او آرامش می‌دهد و لذا آهسته آهسته بعد از گذراندن جهاد اصغر، وارد جهاد اکبر می‌شود.

نوع دیگر از طاعات بدنی عبادات عام هست، یعنی کسی که اهل نماز و روزه است، هرگز از این عبادات عام خود را محروم نمی‌کند، مثل انفاق و انجام کار خیر، انسان می‌تواند حتی مسلمان نباشد ولی کار خیر انجام دهد، چرا که در سیره‌ی علماء و گفتار بزرگان داریم که هر کس در خانه‌ی اهل بیت بیاید او را محروم نمی‌کنند حتی شمر ذی الجوشن و یا ابن ملجم.

اما تمام آنچه به آنها می‌دهند مادیات است و بحث معنویات فقط شامل دوستداران اهل بیت است، پس در خانه‌ی اهل بیت زدن هم می‌تواند عبادت باشد و هم نباشد، اگر عبادت باشد که الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ و اگر هم عبادت نباشد یک سود مادی به او می‌رسد، چنان که حضرت امیر علیه السلام حتی به کسانی که مسلمان نبودند هم کمک می‌کردند.

این همان طاعت بدنی بر عبادت عام است، همین که امام سجاده علیه السلام در اینجا می‌فرماید: «خدایا به ما توفیق بده که طاعات بدنی در مسیر رضایت

دعای بیست و یکم - فراز دهم

و قبولی تو باشد».

❁ سپس می‌فرماید: ﴿وَأَشْغَلُ بِطَاعَتِكَ نَفْسِي عَنْ كُلِّ مَا يَرُدُّ عَلَيَّ حَتَّىٰ لَا أَحِبُّ شَيْئًا مِّنْ سَخَطِكَ﴾ «خدایا مرا به طاعتی وادار که خود آنها را دوست داری و از آنچه دوست نداری، من هم آن را ناپسند بدانم».

بدیهی است این مسیری که اهل بیت برای ما باز می‌کنند، یک مسیر کاملاً توسلی است، یعنی حضرت به ما یاد می‌دهد باید از خداوند سبحان تقاضا کنیم که میل و محبت گناه را از دل ما خارج کند.

❁ سپس می‌فرماید: ﴿وَلَا أَسْخَطُ شَيْئًا مِّنْ رِّضَاكَ﴾ «و از چیزی که تو دوست داری، من خشمگین نباشم».

گاه بعضی از چیزهایی که خداوند برای ما می‌پسندد و رشد و ارتقای ما در آن است، ما نمی‌پسندیم و دل‌مان هم خوش است که عبدالله و بنده‌ی خداییم، در حالی که بنده باید به آنچه خدا می‌پسندد، راضی باشد، لذا منظور نماز و روزه نیست، چرا که مؤمن از این عبادات لذت می‌برد، بلکه منظور چیزهایی است که در این دعا مردم از آن به خدا شکایت می‌کنند، که حضرت از خداوند می‌خواهد، آنها نیز در نظرش خوشایند باشد.

در شرح دعای بیست و یکم ماه مبارک رمضان، امام سجاد علیه السلام خداوند را در یک مخمصه‌ای قرار می‌دهد و راه بازگشت نمی‌گذارد، می‌فرماید: خدایا دو راه بیشتر نداری، چون تو کریمی از این دو گزینه یکی را انتخاب کن:

۱- یا قدرتی به من بده که هرچه برایم مقدر می‌کنی، به آن راضی و خشنود باشم.

۲- یا اینکه قضا و قدرت را تغییر بده. خیلی جرأت می‌خواهد کسی این گونه با خداوند صحبت کند، که یا مرا به آنچه می‌دهی راضی کن، تا خوشحال از ماه

شرح روان صحیفه سجادیه

رمضان بیرون بروم و یا قضا و قدرت را تغییر بده، این بهترین راه توسّل است. البته این جملات را فقط عبدی مثل امام سجاد علیه السلام که در آخرین مرحله‌ی عبودیت و بالاترین پلکان ایمان و در مقام عصمت است، می‌تواند اینقدر با قدرت و قوت با خداوند صحبت کند.

این که امام علیه السلام سرگرمی به طاعت خدای تعالی را سبب رضا و تسلیم می‌داند به خاطر آن است که وقتی جان آدمی در دریای اطاعت خداوند غرق شد و از غیر او روی گردانید به زهد حقیقی و به مقام قرب می‌رسد.

وقتی بنده به حکمت خداوند یقین پیدا کرد محبت می‌آید و چون محبت آمد به کارهای محبوب راضی شده، همه‌ی فرامین او را به جان و دل استقبال می‌کند و در مقابل خواسته‌های الهی، از خود خواسته‌ای ندارد و تقدیرات را زیبا می‌بیند.

ز اولیا اهل دعا خود دیگرند	که همی دوزند و گاهی می‌درند
قوم دیگر می‌شناسم ز اولیا	که دهانشان بسته باشد از دعا
از رضا که هست رام آن کرام	جستن دفع قضاشان شد حرام
در قضا ذوقی همی بینند خاص	کفرشان آید طلب کردن خلاص
زهر در حلقومشان شکر بود	سنگ اندر راهشان گوهر بود
کفر باشد نزدشان کردن دعا	کای اله از ما بگردان این بلا

دعای بیست و یکم فراز یازدهم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
اللَّهُمَّ صَلِّ	بارالها درود فرست	بِالرَّغْبَةِ إِلَيْكَ	به اشتیاق به در گاهت
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ	بر محمد و آتش	وَأْمَلُهُ إِلَى طَاعَتِكَ	ورهنمون ساز به بندگی ات
وَفَرِّغْ قَلْبِي	و خالی کن قلبم را	وَأَجْرُ بِهِ	و پناه بده آن را
لِمَحَبَّتِكَ	برای محبتت	فِي أَحَبِّ السَّبِيلِ	در محبوب ترین راه های
وَأَشْغَلْهُ بِذِكْرِكَ	و مشغول دار آنرا به یادت	إِلَيْكَ	به سوی خودت
وَأَنْعَشْهُ بِخَوْفِكَ	و بیدارش ساز از خوفت	وَذَلَّلْهُ بِالرَّغْبَةِ	و رامش کن به اشتیاق
وَبِالْوَجَلِ مِنْكَ	و ترس از خودت	فِيمَا عِنْدَكَ	آنچه نزد توست
وَقُوَّةٍ	و توانایش کن	أَيَّامَ حَيَاتِي كُلِّهَا (۱۱)	تمام روزهای زندگی ام را

\*\*\* شرح دعا \*\*\*

جایگاه قلب

آدمی در زندگی، تمام کارهایش را براساس نوع دستور قلبش عمل می کند، چون این قلب است که دستورات لازم را در امور مختلف، صادر می کند؛ پس باید مراقب اوضاع و حالات مختلف قلب بود تا عملی درست و صحیح و مورد رضای پروردگار انجام شود.

❁ به همین جهت حضرت در پنجمین فراز از این دعای شریف چنین می فرماید: ﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَفَرِّغْ قَلْبِي لِمَحَبَّتِكَ﴾ «بار خداوند! بر محمد و آتش درود فرست، قلبم را فارغ، خالی و مخصوص محبت خویش قرار ده». خدایا یک قلب خالی به من بده که فقط محبت تو را قبول کند و اگر خلق را دوست می دارد چون تو فرمودی، یعنی در طول محبت تو باشد نه در عرض.

نکته‌ی جالب در این فراز آن است که همه‌ی درخواست‌های حضرت از خداوند سبحان در مورد قلب است؛ چرا که ارزش یک انسان در گرو همان چیزی است که قبله‌ی قلب او شده و تمام همت خود را برای رسیدن بدان به کار گرفته است.

به غیر دل که عزیز و نگاه داشتنی است

جهان و هر چه در او هست وا گذاشتنی است

تعبیرات بسیار عجیبی درباره‌ی دل و قلب در آیات، روایات، کلمات بزرگان و تربیت شدگان مکتب قرآن به چشم می‌خورد؛ که: «انَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَانِ» (قلب مؤمن، عرش خداوند مهربان است).<sup>۱</sup>

و یا: «الْقَلْبُ حَرَمٌ اللَّهُ فَلَا تُسْكَنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ» (قلب حرم خدا است، پس در آن غیر خدا را جای مده).<sup>۲</sup>

یعنی قلب ظرفی است که شرافت و تمام حقیقت انسانی به او بستگی دارد و قیمت انسان مساوی با ارزش آن است. آیا با این حال، سزاوار است که مرکز یاد غیر خدا باشد؟ راستی ارزش هیچ چیز در آن حد نیست که قلب انسان را پر کند و اگر انسان ناآگاه دریچه‌ی قلب خود را به روی همه چیز و همه کس باز کند، خطای سهمگینی مرتکب شده و جمال جان را به کم‌ترین قیمتی معامله کرده و خداوند متعال هرگز به دلی که در گرو مهر و یاد بیگانه است، رغبت نخواهد فرمود.

با دو قبله در ره مقصود نتوان زد قدم یا هوای دوست باید یا هوای خویشتن

۱- بحارالانوار، ج ۵۵ ص ۳۹

۲- بحارالانوار، ج ۶۷ ص ۲۵



در حدیث شریف نیز آمده: «لِأَمْرِئِ مَا نَوَى» (نصیب هر کس آن چیزی است که خود در دل، جای داده).

ای برادر، تو همان اندیشه‌ای  
ما بقی هم استخوان و ریشه‌ای  
دو انسان را تصور کنید که یکی مشغول به دنیا و امور مادی و قلبش سرشار از حب شهوات، امیال، آمال و آرزوهای حیوانی است و دیگری قلبش آکنده از محبت و عشق به خدا و ابدیت است. هر یک از این دو، در منتهی الیه انسانیت قرار گرفته‌اند؛ یکی در آستانه‌ی حیوانیت و دیگری در آستانه‌ی فرشته بودن. این دو آن قدر به راه خود ادامه می‌دهند و از یکدیگر دور می‌شوند، تا عاقبت دو حقیقت متباین و به تمام حقیقت جدای از یکدیگر شده و یکی پست‌تر از حیوان و دیگری برتر از ملک می‌گردند.

گر در طلب گوهر کانی، کانی  
ور در پی جست و جوی جانی، جانی  
من فاش کنم حقیقت مطلب را  
هر چیز که در جستن آنی، آنی  
❖ سپس امام علی (ع) در ادامه، فراغت از موانع را می‌خواهد تا حبش محبت شود؛ می‌فرماید: ﴿وَأَشْغَلُهُ بَذِكْرِكِ﴾ «و (خدایا برای این که به محبت تو برسیم) قلبم را به ذکر و یاد خودت مشغول کن».

یکی از چیزهایی که بسیار مثمر ثمر است و شیطان را ناامید می‌کند «وَأَشْغَلُهُ بَذِكْرِكِ» است، چرا که قرآن کریم و عترت طاهرین (علیهم‌السلام) ناامیدی شیطان را عدم ذکر و شکر بیان می‌فرمایند، چون شیطان گفت من کاری می‌کنم که بنی آدم را شاکر نیابی!

۱- قرآن کریم: اعراف (آیه/ ۱۷): «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»

شرح روان صحیفه سجادیه

یعنی مهار و زمام شیطان را بستن، ذکر «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» است، چنین کسی با این ذکر راه شیطان را بر خود می‌بندد.

بنابراین حضرت می‌فرماید: قلب مرا به ذکری که هم تو راضی باشی و هم نفس ساکت شود، مشغول کن. البته این ذکر نباید در حد زبان متوقف شود، بلکه باید با تکرار زبانی به اطمینان قلبی برسد. هنگامی که قلب مطمئن شد، از وسوسه‌ی شیطان در امان می‌ماند و لذا وقتی سر از خواب برمی‌دارد، به سمت قبله به سجده رود و سه مرتبه بگوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

۱- خدایا تو را شکر می‌کنم از اینکه دوباره روح را به بدنم بازگرداندی.

۲- شاکرم که وقتی در خواب بودم هوای مرا داشتی.

۳- از تو می‌خواهم از حالا به بعد هم شاکر باشم. سالی که نکوست از بهارش پیداست.

❖ سپس در ادامه می‌فرماید: ﴿وَأَنْعَشَهُ بِخَوْفِكَ وَبِالْوَجَلِ مِنْكَ﴾ «و قلبم را با ترس و بیم از خودت، برانگیزان».

تنها دفع یا رفع موانع کافی نیست، بلکه باید قلب به ذکر خدا مشغول باشد. عامل انگیزاننده‌ی قلب به ذکر، حب است، اما این تنها عامل نیز کافی نیست؛ باید خوف و بیم نیز به عنوان انگیزاننده‌ی دوم، مورد توجه قرار گیرد و رابطه‌ی انسان با خدا بر اساس «دو کفّه‌ی خوف و رجاء» باشد؛ اگر حب به مرحله‌ی محبت هم برسد، لیکن خوفی در دل نباشد، «رجاء محض» می‌شود و این شخص را مغرور کرده و او را به بینش نادرست و خطرناک صوفیان، که حب را کافی می‌دانند و شریعت را زیر پا می‌گذارند، می‌رساند.

و از نظر مکتب قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام، طریقت بدون شریعت، همان راه

ابلیس است.

انسان هرگز از خوف و نگرانی خالی نیست؛ نگرانی همزاد او است، ولی اگر این خوف، عامل گرایش به سوی خدا نباشد، او را به پرستش اشیاء و افراد دیگر وادار می‌کند. اما خوف در قلب باعث می‌شود که انسان در زندگی از نظر معنوی دائماً خود را بالا بکشد تا معشوق را راضی کند و نگران است نکند کوتاهی کرده باشد.

❖ نخست امام علیه السلام با دو عامل انگیزاننده به مرحله‌ی دفع موانع، سپس به مرحله‌ی انگیزش اشاره کرده، آنگاه به اصل موضوع برمی‌گردد و نیرومندی حب را می‌خواهد، که: ﴿وَقُوَّةٍ بِالرَّغْبَةِ إِلَيْكَ﴾ «و (خدایا) قلبم را برای میل و گرایش به تو، نیرومند گردان».

چنان که قرآن نیز از قول مؤمنین می‌فرماید: «ما به سوی تو مایل شدگانیم»<sup>۱</sup>. اما در این سخن امام علیه السلام یک نکته، بلکه یک اصل مهم نهفته است و آن حضور لفظ «وَجَلَّ» در کنار لفظ «خوف» است. وجل با خوف فرق دارد؛ معنی فارسی خوف یعنی ترس و واهمه، اما وجل یعنی دل نگرانی و اضطراب. چنان که قرآن کریم نیز می‌فرماید: «مؤمنین کسانی هستند که چون یاد خدا می‌کنند قلب‌های آنان ترسان می‌شود»<sup>۲</sup> این همان اصل اساسی است که باید رابطه‌ی انسان با خدا، رابطه‌ی «بین الخوف و الرجاء» باشد.

امیرالمؤمنین درباره‌ی شخص متقی می‌فرماید: «يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ

۱- قرآن کریم: قلم (آیه/۳۲): «إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ» / توبه (آیه/۵۹): «إِنَّا إِلَىٰ اللَّهِ رَاغِبُونَ»

۲- قرآن کریم: انفال (آیه/۲): «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ»

شرح روان صحیفه سجادیه

عَلَى وَجَلٍ» (اعمال صالحه را انجام می دهد در عین حال که دل نگران است)<sup>۱</sup> و نیز در شمارش ویژگی فرد متقی می فرماید: «وَجِلَ فَعَمِلَ وَ حَادَرَ فَبَادَرَ» (دل نگران است پس عمل می کند، اول حذر کرده (صحت مورد را بررسی می کند) سپس اقدام می نماید)<sup>۲</sup>.

قرب بنده به پروردگار مانند نزدیکی آهن به آتش است که هر اندازه آهن به مرکز شعله‌ی آتش نزدیک تر شود، آثار و ویژگی های آتش، بیشتر در آهن آشکار می شود. تا جایی که آهن در اثر نزدیکی به آتش، آن چنان سرخ و تفتیده می شود که همه‌ی ویژگی های آتش را از خود بروز می دهد.

حرارت و گرما و سوزش و نور و روشنایی در قلب بنده‌ی خدا در اثر قرب به حق این چنین است؛ همان طور که «زمین به نور پروردگارش منور گردید»<sup>۳</sup>.

### ❁ نکته :

به لطف خداوند سبحان اکنون عبادت بر مبنای رغبت، در جامعه‌ی جهانی روز به روز بیشتر می شود، اغلب جوانان بیشتر دل نگرانی دارند که چرا با میل و اشتیاق عبادت نمی کنند، نه اینکه چرا عبادت نمی کنند و اکثر سئوالات آن‌ها این است: چگونه عبادت کنیم که به دل بنشیند؟

حضرت صادق علیه السلام به نقل از نوشته‌ی تورات فرمود: «یا ابنَ آدَمَ تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ غَنِيًّا وَلَا أَكُلْكَ إِلَى طَلْبِكَ وَعَلَى أَنْ أُسَدَّ فَاقَتَكَ وَأَمَلًا قَلْبِكَ

۱- نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، خ ۱۸۶، فیض، خ ۱۸۴

۲- نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، و فیض، خ ۸۲

۳- قرآن کریم: زمر (آیه/ ۶۹): «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»

دعای بیست و یکم - فراز یازدهم

خَوْفًا مِّنِّي وَإِنْ لَا تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ شُغْلًا بِالدُّنْيَا ثُمَّ لَا أَسُدُّ فَاقَتَكَ وَأَكْلِكَ  
إِلَى طَلْبِكَ» (ای فرزند آدم! خود را برای بندگی من مهیا نما. در این صورت  
قلب را بی نیاز کرده و تو را به سوی خواسته‌هایت واگذار نخواهم کرد و بر من  
واجب گردد حاجت تو را به جا آورم و قلب تو را مملو از خوف و ترس از  
خود کنم ولی اگر برای بندگی من خود را آماده نسازی، قلب تو را مشغول به  
دنیا کرده، حاجات را روا نکنم و تو را به خواسته‌هایت واگذارم!).

روزی امام سجّاد علیه السلام در نزدیکی چاه خانه‌اش مشغول نماز بود، فرزندش  
محمد که تازه با دست و زانو راه می‌رفت، در حیاط خانه، بازی می‌کرد.  
ناگهان مادرش دید که کودک، میان چاه افتاد. فریاد کنان کمک می‌طلبید  
و گفت: ای پسر رسول خدا! پسر محمد در چاه غرق شد. اما امام علیه السلام با  
اینکه صدای مادر کودک را می‌شنید، نمازش را کامل و تمام به پایان رسانید،  
مادر بچه گفت: شما فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چقدر سخت دل هستید.  
حضرت به کنار چاه رفت و دست به درون آن برد، فرزند خود محمد را  
بیرون آورد و به مادرش فرمود: بگیر، ای کسی که یقینت ضعیف است. مادر  
به خاطر سلامتی فرزند خوشحال شد ولی به جهت این که امام فرموده بود  
یقین تو اندک است، گریه نمود.

امام فرمود: امروز ملامتی بر تو نیست اگر می‌دانستی، من در پیشگاه خدای  
جبار بودم اگر رویم را از وی می‌گرداندم، او رویش را از من برمی‌گرداند. آیا  
رحیم و مهربانی غیر از او دیده می‌شود؟<sup>۲</sup>

۱- الکافی، ج ۲، ص ۸۳، حدیث ۱ / بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۵۲، باب ۵۵، حدیث ۸

۲- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۴، باب ۳، حدیث ۲۹

شرح روان صحیفه سجادیه

اولیای خدا چنان غرق صفات جمال و جلال و محو مشاهده‌ی ذات پاک او می‌باشند که غیر او را به دست فراموشی می‌سپارند، در غم و ترس و وحشت؛ تصور نیستی و نابودی و حمله‌ی دشمن یا ضرر موجودی خطرناک، اندیشه‌ی انتقام یا فرار، همه‌ی ذهن و وجود آدمی را فرا می‌گیرد. کسی که غیر خدا در دل او نمی‌گنجد و به غیر او نمی‌اندیشد، چگونه ممکن است که اندوه و ترس و پناهندگی به بیگانه داشته باشد.

البته روشن است مقصود از غم‌ها و ترس‌ها از امور مادی و دنیوی می‌باشد و گرنه دوستان خدا که وجودشان پر از شوق و اشتیاق خوفناکی است به خاطر ترس از انجام ندادن تکالیف و مسئولیت‌ها و آنچه از موفقیت‌ها که از دست آنان می‌رود و این ترس اشتیاقی جنبه‌ی معنوی دارد که مایه‌ی تکامل و رشد وجود انسان است؛ برخلاف ترس‌های مادی که مایه‌ی سقوط و گمراهی است.

❖ سپس امام سجاده علیه السلام در ادامه‌ی این فراز از دعا می‌فرماید: ﴿وَ أَمِلْهُ إِلَى طَاعَتِكَ﴾ «آن را به طاعت خود متمایل ساز و آرزوی من را اطاعت از خودت قرار بده».

انسان هرگز بدون میل و گرایش نمی‌شود؛ اگر گرایشش به سوی خدا و راه او قوی نباشد، جاذبه‌های دیگر، گرایش او را در جهت دیگری قرار خواهند داد. زیرا او ذاتاً تنوع طلب است؛ به همین جهت می‌فرماید: «وَ أَمِلْهُ إِلَى طَاعَتِكَ» (و (خدایا) قلبم را به سوی طاعت خودت برگردان).

«أمل» صیغه‌ی امر مخاطب است از «مَالَ يَمِيلُ مَيْلاً». معنی اصلی «میل» در

عربی «تغییر جهت» است برخلاف کاربرد فارسی که به معنی «رغبت» است.

گاهی حب نیز از جهت خود بر جهت دیگری میل می کند؛ امام می گوید: خدایا قلبم را از هر جهت گیری به سوی خودت برگردان. پس حب حتی در مرحله ی محبت نیز نیازمند حفاظت است و گرنه، با هر تغییر کوچک، به تدریج در بستر و جهتی دیگر قرار می گیرد.

برای پاسخ به این تنوع طلبی قلب است که به ما یاد داده اند به گونه های مختلف (کمی و کیفی) به عبادت پردازید. زیرا «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ [الْحَكِيمِ]» (این قلب ها ملول و خسته می شوند، همان طور که بدن ها خسته می شوند، پس برایشان حکمت های دوست داشتنی بجوید)!

باید از خسته کردن قلب جهت عبادت پرهیز کرد، امام صادق علیه السلام می فرماید: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرِفْقٍ وَلَا تُبَغِّضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ...» (ای علی این دین متین است پس با مدارا بر متن آن وارد شو و عبادت پروردگارت را در نظر خودت (روحیه ات) مبعوض مکن...) <sup>۲</sup> یعنی کاری نکن که ضمیر درونت از عبادت تنفر داشته باشد. باید با تنوع در عبادت، حس تنوع طلبی را پاسخ داد و گرنه، این حس به سوی دیگر خواهد کشید.

❁ از آنجا که همه ی راه های خداوند محبوب است، حضرت در ادامه بهترین راه را طلب کرده، می فرماید: ﴿وَأَجْرٌ بِهِ فِي أَحَبِّ السُّبُلِ إِلَيْكَ﴾ (و (خدا یا)

۱- نهج البلاغه، قصار، ۸۹

۲- وسائل الشیعه، ج ۱، ابواب مقدمات العبادات، ب ۲۶ ح ۷

قلیم را در محبوب‌ترین راه‌ها به سوی خودت جاری کن.»

یعنی خدایا همه‌ی راه‌هایی که به سمت تو می‌آید را بررسی کن، ببین کدام راه از همه بیشتر به دل من می‌نشیند، همان راه را برای من قرار بده، در صراطی که هم دل و روح بپسندد و هم به آن نیاز داشته باشم. مراد از «أَحَبِّ السُّبُلِ إِلَيْكَ» که با صیغه‌ی جمع آمده، راه خدا که مقابلش راه غیر خدا است، نیست. بلکه مقصود «راه‌های متعدد در هر امری از امور زندگی است». کسی که اهل هدایت و در راه خدا است، می‌تواند هر امری از امور زندگیش را به صورت‌های متعدد انجام دهد؛ مثلاً خواندن نماز را می‌تواند به چند گونه صحیح انجام دهد: به صورت صحیح، صحیح‌تر و صحیح‌ترین و همچنین هر کار و رفتار دیگر در زندگی.

امام به ما یاد می‌دهد، از خداوند بخواهیم ما را موفّق کند که در همه‌ی امور بهترین وجه رفتار را داشته باشیم و در آیه‌ی «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» همین معنی در نظر است!

❖ سپس امام علیه السلام به شخصیت رام که همان حالت تواضع و فروتنی است اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿وَذَلَّلَهُ بِالرَّغْبَةِ فِيمَا عِنْدَكَ أَيَّامَ حَيَاتِهِ كُلِّهَا﴾ «و (خدایا) قلبم را به گرایش بر آنچه در نزد تو است رام کن در سرتاسر دوران زندگیم».

روح غریزه چموش است و رام کردن آن و مطیع کردنش در برابر روح فطرت، اولین وظیفه و مشکل‌ترین عمل در خودشناسی و خودسازی است



و شخصیت درونی انسان ثابت منجمد نیست؛ هراز گاهی به طرف سرکشی  
غرایز تمایل می‌کند. بزرگ‌ترین توفیق انسان وقتی است که چموشی غریزه  
توسط فطرت مهار شده و شخصیتش برای فطرت رام شده باشد و این رام بودن  
تنها یک عامل دارد و آن «رغبت» است که فرمود: «وَقَوْهَ بِالرَّغْبَةِ إِلَيْكَ» (قلب  
و شخصیت درونم را با رغبت به سوی خودت، تقویت کن).

دو عالم را به یک بار از دل تنگ  
برون کردیم تا جای تو باشد  
به تعبیر عامیانه، خدایا به من افساری ببند و اگر دیدی گرایش به خطا دارم،  
دهنه و زمام مرا بکش، یعنی یک دردی، مشکلی سراغم بیاید که من را از چپ  
و راست رفتن بازدارد تا بفهمم چه خبر است.

یکی از مشکلات، انحراف ما در حرف زدن است، از خدا بخواهیم که  
به ما سکوت عنایت کند، گله کردن، اعتراض و نق زدن، کار انسان‌های  
بی‌شخصیت است، انسان رام مانند اسبی می‌ماند که اگر اذیتش هم بکنی به این  
طرف و آن طرف نگاه نمی‌کند بلکه برمی‌گردد و به خودت نگاه می‌کند.  
درد را باید فقط با خداوند در میان گذاشت و این که اصرار می‌کنند بگو  
چه شده تا آرام بشی، آرام که نمی‌شوی هیچ، آبروی خود را هم برده‌ای.

دردم نهفته به ز طیبیان مدعی  
باشد که از خزانه‌ی غیبم دوا کند  
وقتی انسان سکوت کرد و آرام شد، خزانه‌ی غیب الهی به روی او حساس  
شده، می‌فرماید: وقتی ساکت شد به ما پناه آورد نه این که مشورت نکند که  
این یک دستور است، ولی گاهی انسان باید برخی دردها را در دل نگاه دارد  
و فقط برای خداوند درد دل کند نه دیگران.

خلاصه‌ی کلام، همان گونه که معرفت به خدای تعالی مراتب و مراحل

شرح روان صحیفه سجادیه

دارد، راه‌های وصول به معرفت نیز متفاوت است که «الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ انْفَاسِ الْخَلَائِقِ» و از این جهت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از خدای تعالی مسئلت دارد که او را به بهترین و محبوب‌ترین راه‌ها رهبری فرماید تا به آنچه در نزد خدای تعالی است بیشتر راغب شود و چون هیچ کس از سوء عاقبت ایمن نیست هماهنگ با عارفان خائف از خدای تعالی استمرار این هدایت را بخواهد<sup>۱</sup>، باشد که در تمام دوران حیاتش گدای کوی او باشد.

از در خویش خدایا به بهشتم مفرست      که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس  
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم      دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

۱- قرآن کریم: آل عمران (آیه ۸): «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»

دعای بیست و یکم - فراز دوازدهم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَاجْعَلْ تَقْوَاكَ	و قرار ده تقوایت را	قُوَّةً اَحْتَمَلُ بِهَا	نیرویی که بجا آورم با آن
مِنَ الدُّنْيَا زَادِي	از دنیا توشه من	جَمِيعَ مَرْضَاتِكَ	تمام رضایت را
وَإِلَى رَحْمَتِكَ	و بسوی رحمت	وَاجْعَلْ فِرَارِي إِلَيْكَ	و قرار ده گریزم را بسوی خود
رِحْلَتِي	سفرم را	وَرَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ	و میلم را در آنچه نزد توست
وَ فِي مَرْضَاتِكَ	و در رضایت	وَأَلْبَسْ قَلْبِي الْوَحْشَةَ	و بپوشان قلبم را لباس ترس
مَدْخَلِي	مقصدم را	مِنْ شَرَّارِ خَلْقِكَ	از بدترین مخلوقات
وَاجْعَلْ فِي جَنَّتِكَ	و قرار ده در بهشت	وَهَبْ لِي الْإِنْسَ بَكَ	و ببخش برای من انس خود
مَثْوَايَ	جایگاهم را	وَ بِأَوْلِيَائِكَ	و اولیاء
وَ هَبْ لِي	و ببخش برای من	وَ أَهْلَ طَاعَتِكَ (۱۲)	و اهل طاعتت را

\*\*\* شرح دعا \*\*\*

تقوا بهترین زاد و توشه

❖ بدیهی است که انسان برای سفر آخرت و سکونت دائمی در عالم قیامت محتاج زاد و توشه است و در بین راه و در عالم قیامت امکان فراهم کردن توشه نیست؛ حضرت در ادامه می فرماید: ﴿ وَاجْعَلْ تَقْوَاكَ مِنَ الدُّنْيَا زَادِي ﴾ «زاد و توشه‌ی من از دنیا را تقوای خود قرار ده».

به تعبیر دیگر از آنجا که مرگ ناگهانی می رسد و انسان نمی داند کی و کجا از دنیا به سرای آخرت می رود باید عاقلانه خود را برای آخرت و انتقال از این سرا به آن سرای ابدی آماده کرده و ره توشه‌ی مناسب برای آخرت فراهم کند

شرح روان صحیفه سجادیه

که بهترین و برترین آن‌ها تقوای الهی است؛ هرچه درجات تقوای انسان بالاتر باشد به همان میزان درجات تقوا و کرامتش بالا می‌رود!

❁ سپس امام علیه السلام به سیر و حرکت معنوی اشاره کرده و از خداوند متعال سه امر مهم را درخواست می‌کند: ﴿وَإِلَىٰ رَحْمَتِكَ رِحْلَتِي وَفِي مَرْضَاتِكَ مَدْخَلِي وَاجْعَلْ فِي جَنَّتِكَ مَثْوَايَ﴾ «مقصد از مسافرتم را به سوی رحمت، مدخل ورودیم را خشنودیت و بهشت را جایگاه همیشگیم گردان».

ما در زندگی این جهان، به سرمایه‌ی زندگی و جایگاهی مناسب و سرانجام به آسایش و عافیت نیازمندیم؛ بنابراین، آن چه در این فراز توجه ما را بدان جلب می‌کند، از ضروری‌ترین مسائل حیات انسانی است.

چنان که معصوم علیه السلام می‌فرماید: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَفِي أَيْنَ وَ أَلَىٰ أَيْنَ» (رحمت خداوند بر کسی که بداند از کجا آمده و در کجا است و به کجا خواهد رفت).

آری، اگر کسی مبدأ و مقصد زندگی را نداند، کار را هر طور شروع کند، غلط از آب درمی‌آید. چه عمرها که در راه آمال و آرزوهای ناپخته بر باد می‌رود. افرادی هستند که تمام عمر را صرف تهیه‌ی وسایل زندگی کرده‌اند تا شاید یک روز به خوبی زندگی کنند، ولی آرزوی زندگی را هم به گور برده‌اند. اگر روزی گشایش و فراغتی هم دست دهد، دل نگرانی از آینده‌ی مبهم، سایه‌ی سنگین خود را بر ذهن و روح او تحمیل می‌کند و اجازه نمی‌دهد که مزه‌ی آرامش را بچشد.

۱- قرآن کریم: بقره (آیه/۱۹۷): «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ»

مراد از «رحلت» در این سخن، مرگ نیست، بلکه نوع مهاجرت و جابجایی انسان است که علاوه بر کوچ مکانی، در طول عمرش همیشه در حال هجرت است؛ از نظر بدنی، از کودکی به نوجوانی و از آن به جوانی و سپس به پیری<sup>۱</sup> و همچنین از نظر شخصیت درون دائماً در تحول است؛ از وضعیت شخصیتی به وضعیتی دیگر و از جهان بینی محدود به جهان بینی گسترده، از ایمان به ایمان بالاتر تا به یقین کامل برسد.

انسان جسماً و روحاً مرحله به مرحله رحلت می کند که «مرحله» نیز از مشتقات همان است؛ تمام انسانها در سیر و حرکت مادی یک روز به دنیا آمده اند یک روز هم از دنیا کوچ می کنند زیرا دنیا جای ماندن و بقا نیست و لذا نباید به آن دل بست و در سیر معنوی، چه بدانند و چه ندانند آن حرکت به سوی رحمت الهی است که اگر بدانند یقیناً برای رسیدن به آن کوشش و تلاش و عبادت می کنند تا مشمول لطف و عنایت و اسعه‌ی خدا گردند.

و سخن امام علیه السلام: «وَإِلَى رَحْمَتِكَ رَحَلْتِي» همان است که قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: «من هجرت کننده‌ی به سوی پروردگارم

۱- در فرهنگ و اصطلاح عرب هر کدام از این مراحل نام ویژه‌ای دارد: وقتی در شکم مادر است «جنین» نامیده می شود هنگامی که متولد می شود «ولید»، و تا زمانی که شیر می خورد «رضیع»، با پایان شیرخوارگی «فطیم»، وقتی که نمو کرده و توان جست و خیز می یابد «دارج»، آنگاه که قدش به پنج و پنج و جب می رسد «خماسی»، با ریزش دندانهای اولیه «منغور»، زمانی که دندانهای جدید کامل می شود «متغر»، در حوالی ده سالگی «مترعرع» و «ناشی»، وقتی که در حوالی بلوغ جنسی یا اوائل آن باشد «یافع» و «مراقق»، در مرحله بلوغ جنسی کامل «حرور»، و در نوجوانی که سبیل در آورده باشد «فتی» و «شارخ»، وقتی که به کمال جوانی برسد «مجتمع»، از سن ۳۰ سالگی تا ۴۰ سالگی «شاب»، از ۴۰ تا ۶۰ سالگی «کهل» و پس از آن «شیخ» نامیده می شود.

و نیز از تولد تا کمال بلوغ جنسی «غلام» نامیده می شود. (بحار، ج ۵۷ ص ۳۵۱) اما در اصطلاح شرع: در اتمام ۳۰ سالگی «کهل»، و پس از ۴۰ سالگی «شیخ» نامیده می شود. (وسائل ابواب صلاة الجمعة باب ۱ ح ۳۰).

شرح روان صحیفه سجادیه

هستم»<sup>۱</sup> که اگر مرادش کوچ مکانی باشد باز نمی گوید «الی المکان الفلانی» بلکه می گوید «إلی ربّی». یعنی اگر در مکان هم کوچ کند اصل مقصودش کوچ ایمانی است از مرحله ای به مرحله ای بالاتر.

سه چیز بسیار مهمی که مورد درخواست حضرت است: زاد و راحله ای کامل؛ سفر بی خطر، آرام و منزلگاه امن و دلپذیر می باشد، که در این میان زاد و راحله، همان پرهیزکاری و خداپروری است که در قرآن کریم می فرماید: «بهترین توشه، پرهیزکاری است»<sup>۲</sup>.

مقصود از سفر آرام و بی خطر، به سوی دل آرام شتافتن است که در قرآن کریم می فرماید: «دلها تنها به یاد خدا آرام می گیرند»<sup>۳</sup>.

و منظور از منزلگاه امن و دلپذیر چیزی جز دیدار حضرت حق نیست که فرمود: «ای نفس آرام و مطمئن، به سوی خدای خود برگرد در حالی که هم او از تو راضی است و هم تو از او خشنودی»<sup>۴</sup>.

یعنی ای انسان، آغاز و انجام خود را دریاب و بر پایه ای آن، نقشه ای دقیق برای مسیر زندگی ات ترسیم کن و هدف خود را بر اساس آن دنبال کن. اگر فهمیدیم که این جهان در واقع دانشگاهی عظیم و حیات آدمی عرصه ای یک آزمون بزرگ است، در خواهیم یافت، فارغ التحصیل موفق کسی است که نه تنها در رفتار و اخلاق از معیارهای صحیح عدول نکند و به زشتی و تباهی

۱- عنکبوت (آیه/۲۶): «إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي»

۲- قرآن کریم: بقره (آیه/۱۹۷): «فَإِنَّ خَيْرَ الْزَّادِ التَّقْوَى»

۳- قرآن کریم: رعد (آیه/۲۸): «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

۴- قرآن کریم: فجر (آیات/۲۷-۲۸): «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً»

دعای بیست و یکم - فراز دوازدهم

آلوده نشود، بلکه توشه‌ای فراوان برای سفر دلنشین لقای حضرت حق آماده ساخته و منزلگاهی در کنار رب غفور در بلد طیب و حرم امن و امان رضای الهی و جوار پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام برای خود تدارک ببیند.

و این که ما چگونه می‌توانیم در مرضات خداوند قرار بگیریم، این است که از مرضات خود دست بکشیم، زیرا هر رضایت غیر الهی که از زندگی ما حذف شود، یک جایگاه برای رضایت او باز می‌شود.

و لذا گاهی از مواقع دین و اخلاق و اهل بیت راهکارهایی را برای حل مشکلات ما قرار می‌دهند که با عقل مردم عادی هماهنگی ندارد، مثلاً عقل مردم عادی می‌گوید در مقابل هر عمل خلافی از دیگران، مقابله به مثل کن، اما عقل اهل بیت می‌فرماید حتی اگر شخص به تو ظلم کرد سرت را پایین بینداز برو مسجد و نماز بخوان، خدا را راضی کن تا خداوند تو را راضی کند.

❖ سپس به ضعف ذاتی انسان اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿ وَ هَبْ لِي قُوَّةً أَحْتَمِلُ بِهَا جَمِيعَ مَرْضَاتِكَ ﴾ «و ببخش برای من نیرویی که با آن، به رضایت کاملت برسم».

بدیهی است، سفر آخرت نباید کمتر از سفر دنیا باشد؛ همان گونه که در سفر دنیا نیاز به توشه است، در سفر آخرت که مدت آن طولانی و ابدی است باید توشه‌ی بیشتری به همراه باشد، در حالی که توشه‌ی دنیا تو را از عذاب موقت خیالی نجات می‌دهد اما توشه‌ی آخرت نجات بخش تو از عذاب ابدی است. توشه‌ی دنیا تو را به متاع فریب و غرور می‌رساند اما توشه‌ی آخرت تو را به جایگاه سرور؛ توشه‌ی دنیا سبب بهره‌های نفسانی است ولی توشه‌ی آخرت سبب وصول به آستان جلال سبحانی است.

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم  
جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها  
شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل  
کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

❁ آنگاه به وجوب گریز از خلق به سوی خالق اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿وَأَجْعَلْ  
فِرَارِي إِيَّاكَ﴾ «و فرارم را از هر ناملازمات به سوی خودت مقرر فرما».

کلمه‌ی «فرار» یعنی یک حالت روحی؛ به این معنا که در این لحظه من هیچ  
راهی برای نجات خود پیدا نمی‌کنم، لذا فرارهای مرا در جامعه به سمت  
خودت قرار بده، چرا که در جامعه‌ی امروزی بسیاری دنبال مفرّ و تفریح‌گاه‌ها  
می‌گردند تا به آنجا پناه گرفته و ساعاتی را به خوش گذرانی پردازند،  
بسیاری از افراد هم به سمت گناه فرار و به آن پناه می‌برند، چون گناه برایش  
لذت بخش است، او سعی می‌کند که با لذت گناه مشکلات قبل خودش را  
فراموش کند، این هم نوعی فرار است.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: ای فراریان جامعه، از خدای سبحان بخواهید  
مسیر فرار ما را به سمت خودش قرار دهد. چنان که قرآن کریم نیز می‌فرماید:  
«پس به سوی خدا فرار کنید»<sup>۱</sup> این فرار، مثبت و شایان شأن انسانی است و دیگر  
فرارها از سنخ فرار آهوان است که سزاوار انسان نیست.

انسان همیشه در حال فرار است؛ زیرا زندگی‌اش همواره در مسیر تلاقی  
خیر و شر، سود و زیان، کامیابی و ناکامی است، از شرها، زیان‌ها و ناکامی‌ها

۱- قرآن کریم: ذاریات (آیه/ ۵۰): «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ»



دعای بیست و یکم - فراز دوازدهم

فرار می کند و این فرار همیشگی است.

اما فراری که مبدأ و مقصد آن خدا باشد، تنها در «رابطه‌ی انسان با خدا» امکان دارد، و الاً مصداق «كَرَّ عَلَيَّ مَا فَرَّ» و یک عمل سفیهانه است لیکن چنین فراری درباره‌ی خداوند عین حقیقت، واقعیت و عقلانیت است. زیرا فرار از خداوند امکان ندارد «وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ»<sup>۱</sup>.

و از جانب دیگر انسان موجودی است که نمی تواند بدون فرار باشد (همان طور که در بالا بیان شد) پس باید از خدا به سوی خدا فرار کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنَ اللَّهِ» (از خدا بترسید ای بندگان خدا و از خدا به سوی خدا فرار کنید)<sup>۲</sup>.

نام دیگر این فرار «استعاذه» است؛ استعاذه‌ی مطلق درباره‌ی هر چیز: استعاذه از شیطان رجیم «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ استعاذه از تحریکات نفس اماره (روح غریزه)؛ استعاذه از افکار نادرست و پلید، استعاذه از نیت‌های منفی و اعمال نکوهیده.

و نام دوم این فرار «توکل» است؛ توکل یعنی «خود را به دامن رحمت خدا انداختن»؛ توکل کلی، در همه‌ی امور، در همه‌ی احوال، درباره‌ی همه چیز، حتی درباره‌ی فکر، احساسات، نیت، انگیزه و....

❖ سپس به گرایش و تمایل وجود انسان به بعضی از امور می افزاید: ﴿ وَرَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ ﴾ «و رغبتیم را در آنچه نزد توست قرار بده».

۱- مصباح المتجهد، ج ۲ ص ۸۴۵

۲- نهج البلاغه، خ ۲۴

شرح روان صحیفه سجادیه

یعنی وقتی فرار کردم و به خانه‌ی تو پناه آوردم، راضی باشم، چرا که برخی از فراری‌ها بعد از آمدن به سوی خدا دوباره به آغوش دشمن برمی‌گردند، مثلاً شکست اقتصادی او را مجبور کرده در خانه‌ی خدا بیاید تا اوضاع اقتصادی خوب شود، دوباره به همان طرف گناه رغبت پیدا می‌کند، بنابراین طبق فرمایش بزرگان دین پاک شدن هنر نیست بلکه پاک ماندن هنر است.

به تعبیر دیگر انسان موجودی است نیازمند و به هر چیزی که احساس کند نیازی از نیازهایش را رفع کند، راغب می‌شود. اما رغبت و گرایش در انسان مانند «تیغ دو طرفه» است: اگر روند رغبت‌ها در بستر غریزه قرار گیرد، انسان را حیوان، بلکه پست‌تر از آن می‌کند و اگر تمایلات تحت مدیریت روح فطرت قرار گیرد، در مسیر انسانیت به رشد می‌رسد.

با تمایلات و رغبت‌ها نباید جنگید (غریزه را خدا آفریده و همه‌ی غرایز برای انسان لازم و ضروری هستند) بلکه باید آن‌ها را در بستر و مسیر درست و مورد امضای روح فطرت جاری کرد.

مقابل «رغبت»، «رهبت» به معنی «دوری گزینی» و «حذر کردن» است. قرآن درباره‌ی انبیاء می‌گوید: «آنان در کارهای خیر سرعت می‌گرفتند و در حال رغبت و رهبت (امید و بیم) ما را دعا می‌کردند و همواره برای ما خاشع بودند»<sup>۱</sup>.

یعنی پیامبران، هم رغبت و هم رهبت‌شان را مدیریت می‌کردند تا در مسیر خدا باشد؛ اشاره به رابطه‌ی انسان با خدا، که باید بر اساس دو کفه‌ی متعادل «خوف و رجاء» تنظیم شود.

۱- قرآن کریم: انبیاء (آیه/۹۰): «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خاشِعِينَ»

دعای بیست و یکم - فراز دوازدهم

❁ سپس به وجوب وحشت از افراد شرور اشاره کرده، می فرماید: ﴿وَأَلَيْسَ قَلْبِي الْوَحْشَةَ مِنْ شِرَارِ خَلْقِكَ﴾ «و لباس وحشت از مخلوقات شرورت را به قلبم بیوشان».

از آنجا که افراد شرور همانند بیماری ویروسی هستند که شرشان به دیگران سرایت می کند، از ارتباط با آنها باید ترسید، که اگر ترسی نباشد انسان از چیزی فرار نمی کند. چنان که همنشینی با اولیای خدا حتی در حیوان نجس العین هم تأثیر گذارده و در قرآن او را همراه با پرهیزکاران شمرده است. می فرماید: «و كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ»!

پسر نوح با بدان بنشست  
خاندان نبوتش گم شد  
سگ اصحاب کهف روزی چند  
پی نیکان گرفت و مردم شد  
و از این رو حکیمان توصیه کرده اند که جوانان از همنشینی سفیهان دوری جویند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ؛ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ وَ يَوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ» (با آدم بد نشین که کارهای زشت خودش را برای تو زیبا جلوه می دهد؛ دوست دارد تو نیز همانند او شوی). چنان که حواریین به عیسی علیه السلام گفتند: ای آموزگار نیکی! ما با چه کسی بنشینیم؟ فرمود: «جَالِسُوا مَنْ يَذْكُرُكُمْ اللَّهُ رُؤْيَتُهُ وَ يَزِيدُكُمْ مِنْ خَيْرِ نَطْقِهِ» (کسی که دیدار او شما را به یاد خدا بیندازد و گفتارش بر علم و دانش شما بیفزاید) و نیز گفته شده مبادا با بدان همنشینی کنی، زیرا طبع تو از طبع آنها ناخود آگاه می دزدد.

۱- قرآن کریم: کهف (آیه / ۱۸)

شرح روان صحیفه سجادیه

پیامبر ﷺ نیز فرمودند: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ كَمَثَلِ الدَّارِ الْإِنِّ لَا يَجِدُكَ مِنْ عَطْرِهِ يَعْلِقُكَ مِنْ رِيحِهِ وَ مَثَلُ الْجَلِيسِ السَّوِّءِ كَمَثَلِ الْبَقْسِ إِنِّ لَا يَحْرِقُكَ بِنَارِهِ يُوذِيكَ بِدُخَانِهِ» (مثل همنشین شایسته مثل عطر فروش است، اگر از عطرش به تو ندهد بوی عطر به تو سرایت می کند و همنشین بد مثل درخت بقس است که اگر با آتشش تو را نسوزاند دودش تو را آزار می دهد) و نیز فرمود: «المرءُ على دين خليله، فلينظر المرءُ من يخال» (هر کس به دین دوست خودش است پس باید نگاه کند با چه کسی دوست می شود).

و این تأثیر و تأثر از همنشین نه تنها در انسان، بلکه در حیوانات و نباتات نیز هست؛ چنان که معروف است شتر سرکش به واسطه ی قرین بودن با شترهای رام، مطیع و شتر رام با همراهی شترهای سرکش، نافرمان می شود و نیز نباتات در مجاورت با آفات آلوده می گردند و کشاورز باید آن ها را پاکسازی کند تا فاسد نشوند و معروف است که آب و هوا در مجاورت مردار آلوده می شود. وقتی این چیزها تا این اندازه تأثیر پذیر باشند، تأثیرپذیری انسان به طور یقین بیشتر خواهد بود، زیرا آفرینش انسان برای پذیرش صورت های نیک و بد است.

و بعضی گفته اند آدمی را از آن جهت انسان می گویند که ریشه اش از انس است و هر چه را که می بیند با آن انس می گیرد، خواه خوب باشد یا بد. روایات از پیشوایان مذهبی در این زمینه فراوان رسیده. چنان که حضرت عیسی فرمود: «صَاحِبَ الشَّرِّ يَعْدِي وَ قَرِينَ السَّوِّءِ يَرْدِي فَانظُرْ مَنْ تُقَارِنُ» (مصاحبت با بدان همچون بیماری ها مسری است که میکروب این بیماری به دیگران نیز

۱- الداری: منسوب به دارین، که در بحرین واقع و مرکز عطر فروشان بوده است.

دعای بیست و یکم - فراز دوازدهم

سرایت می کند و همنشین بد آدمی را به هلاکت می کشاند)، پس باید دقت کنی با چه کسی همنشین می باشی.

نخست موعظه‌ی پیر می فروش این است

که از معاشر ناجنس احتراز کنید

در اینجا لازم است به نکات مهمی اشاره شود: اول اینکه: حضرت فرمود:

«شَرَّارُ خَلْفِكَ» از بدی‌های مخلوقات تو، نه از آدم‌های بد. یعنی انسان نباید از گناهکار بلکه از گناه متنفر باشد. یعنی خدایا من از کار بد گناهکار بدم می آید، چون کارش نافرمانی تو بوده، ولی اگر این کارها را نسبت به دیگری و یا نسبت به خود من انجام داده، او را ببخش.

طبق فرمایش امام علیه السلام اولین و خطرناک‌ترین آفت، دوست ناباب و دوستان منحرف است و اگر با توجه دقت علمی به آن بنگریم، امام علیه السلام یک اصل مهم را در انسان شناسی، روان شناسی، شخصیت شناسی و رابطه شناسی به ما یاد می دهد و آن تعیین «اولین» و «خطرناک‌ترین» آفت است برای کسی که موفق شده خود را در مسیر صلاح قرار دهد.

چنان که قرآن کریم می فرماید: «آن روز (قیامت) شخص ظالم دست خود را (از پشیمانی) به دندان می گزد و می گوید ای کاش بر طریق رسول خدا، راه برگزیده بودم، وای بر من ای کاش فلان کس را دوست انتخاب نمی کردم»<sup>۱</sup> و «دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند، مگر متقیان»<sup>۲</sup>.

۱- قرآن کریم: فرقان (آیات/ ۲۷ و ۲۸): «يَوْمَ يَعْزُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا \* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»

۲- قرآن کریم: زخرف (آیه/ ۶۷): «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»

شرح روان صحیفه سجادیه

❁ سپس امام سجاد علیه السلام در ادامه‌ی دعا عرض می‌کند: ﴿ وَ هَبْ لِي الْاُنْسَ بَكَ وَ بِاَوْلِيائِكَ وَ اَهْلِ طَاعَتِكَ ﴾ «وانس با خودت و اولیای خودت و اهل طاعت را به من مرحمت فرما».

از این جا به بعد حضرت برای دعاهایی که تا حال فرموده، ضمانت اجرایی قرار می‌دهد، تا این دعا در قلب ما اثر کند و آن اینک: خدایا به من انس به اولیاء و اهل طاعت را عنایت کن، که اگر در اطرافم خوبان نباشند، با این همه دعا و اشک و توسل، ضمانت اجرایی ندارم چرا که بعضی از شغل‌ها مکروه بوده و انسان مجبور است با کسانی سروکار داشته باشد که بویی از دین نبردند و لذا معامله و اعتماد به آن‌ها، موجب پیوند می‌شود، مثلاً اگر مؤمن با یهودی پیوند قلبی بست، قلبش به قلب او نزدیک شده و محبت ایجاد می‌کند، بنابراین اغلب کسانی که توانستند در این کوره‌ی خاکی به جایی برسند، افرادی هستند که اطراف خودشان را از هر کس و ناکسی پاک کرده و انس آن‌ها با اولیاء بوده است.

امام صادق علیه السلام به شخصی که شتر به مردم کرایه می‌داد، فرمودند: تو دوستدار مایی یا نه؟ گفت: یابن رسول الله! خلافی از من سر زده؟ فرمودند: چرا شترهایت را به هارون الرشید کرایه دادی؟ گفت: آقا شغلم کرایه دادن شتر است؛ می‌خواست به حج بروم، حضرت فرمودند: تو دعا می‌کنی که هارون الرشید سالم برگردد؟ گفت: بله! فرمودند: پس در حقیقت برای دشمن رسول الله و اهل بیت دعا می‌کنی که سلامت برگردد، بنابراین انس به اولیاء الله بسیار مهم است و امام علیه السلام این ضمانت اجرایی را محکم می‌کند.

دعای بیست و یکم فراز سیزدهم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَلَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ	و قرار نده برای فاجر	بَلْ اجْعَلْ	بلکه قرار ده
وَلَا كَافِرٍ عَلَيَّ مِنَّةً	و نه کافر بر من منتهی	سُكُونِ قَلْبِي	آرامش قلبم
وَلَا لَهُ عِنْدِي يَدًا	و نه برای او نزد من سلطه‌ای	وَأَنْسَ نَفْسِي وَاسْتَعْنَانِي	و انس دل و بی‌نیازی
وَلَا بِي إِلَيْهِمْ	و نه مرا بسوی ایشان	و كَفَايَتِي بَكَ	و کفایتم را به خودت
حَاجَةً	حاجتی	وَبَخِيَارِ خَلْقِكَ (۱۳)	و به بندگان خوبت

\*\*\* شرح دعا \*\*\*

پیامدها که شوم بیزارک نجستن از کافران

❖ از آنجا که منت کافر و فاجر باعث ذلت مسلمان می‌شود، حضرت در این فراز از دعا می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ وَلَا كَافِرٍ عَلَيَّ مِنَّةً وَلَا لَهُ عِنْدِي يَدًا وَلَا بِي إِلَيْهِمْ حَاجَةً﴾ «هیچ منت و نعمتی از فاجر و کافر بر من قرار نده همچنین حاجت و نیازی به آنان را برایم پیش می‌آور».

بندگان شایسته‌ی خداوند، به جهت بندگی و عبودیت آنان نزد خدا، مراتب گوناگونی داشته و به جهت غلبه‌ی ظهور عبودیت دارای مرتبه و مقام ویژه‌ی آن اسم می‌شوند، بنابراین کسی که عبدالله است با عبدالرحمان و عبدالرزاق، از نظر مرتبه فرق می‌کند چرا که به همان اندازه از مقام صلح، صفا و اصلاح بهره‌ی بیشتری گرفته و نقش بیشتری نسبت به هدایت مردم و مظاهر لطف الهی برعهده دارد، اگر این مراتب تا حد ناسوتی و پست مادی برسد، انسان در جایگاه حیوانات قرار گرفته<sup>۱</sup> و عزت نفس خود را از دست می‌دهد.

۱- قرآن کریم: اعراف (آیه/ ۱۷۹): «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

شرح روان صحیفه سجادیه

اگر جهان اسلام پیوسته و در این سطح از کافران تبری می جست و دوری می کرد، هرگز آنان بر مسلمانان جهان سلطه پیدا نمی کردند، ولی متأسفانه به این مسئله توجه نشد و آمیزش دولت های اسلامی با دولت های کافر و نفوذ آن ناپاکان در حریم مسلمانان به این جا انجامید که امروز شاهد آن هستیم؛ غافل از آن که قرآن کریم می فرماید: «هرگز به کفار تمایل پیدا نکنید که به آتش مبتلا خواهید شد»<sup>۱</sup>. چرا که: «خداوند متعال هرگز سلطه ای برای کافران بر مؤمنان قرار نداده است»<sup>۲</sup>.

از این روی، امام علیه السلام از خداوند متعال درخواست می کند که گرفتار منت کافران نگردد تا امتیازی برای ایشان شکل نگیرد.

بر این پایه، آنان که دانسته یا ندانسته و با تقلید کورکورانه روش نادرست آن ها را مدح می کنند، از ایمان و اسلام و روحانیت اسلامی فرسنگ ها فاصله دارند، مسلمانان هم می توانند با تلاش و کوشش و صبر و پایداری به پیشرفت های صنعتی آنان نائل شوند، هیچ کاری نشدنی نیست.

«منت» از «من» به معنای سنگی است که برای وزن کردن اجناس به کار می برند. اعطای هر نعمت سنگین و گران بهایی را «منت» می گویند. بنابراین بخشیدن نعمت بزرگ، نیکوست. ولی بزرگ جلوه دادن نعمت کوچک و این که کار کوچکی را با سخن، بزرگ کند و به رخ دیگران بکشد، بسیار نکوهیده است.

پروردگار ما بر مؤمنان نعمت سنگینی گذارده و در عمل، شخص بزرگواری

۱- قرآن کریم: هود (آیه/ ۱۱۳): «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»

۲- قرآن کریم: نساء (آیه/ ۱۴۱): «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»



را مسؤول هدایت مردم قرار داده و سپاسگزار و قدردان این نعمت بزرگ تنها مؤمنان هستند هر چند هدف از رسالت، عموم بشر است.

یکی از منت‌هایی که در کنار رسالت دین بر مسلمانان قرار گرفته این است که خداوند قهار هیچ گونه سلطه و بهره‌ای از کفار و منافقان بر جان و مال و ناموس مؤمنان قرار نداده؛ حتی راهی که به برتری و امتیاز دهی برسد، را هم بسته است و همه‌ی کافران و منافقان اهل کتاب و ذمیان باید تحت نظر حکومت اسلامی باشند؛ زیرا خداوند شرافت و عزت و مغفرت و نجات و پاداش را در ایمان و اخلاص و تقوا و ولایت و دین محوری مقرر فرموده است.

به هر حال باید با اطمینان کامل به خداوند در مورد حمایت مسلمانان، کاری کرد که کفار از سلطه بر مؤمنان برای همیشه مأیوس باشند، یعنی هرگونه طرح و عهدنامه و رفت و آمد و قراردادی که راه نفوذ کفار را بر مسلمانان و اهل ایمان باز کند، حرام است، مرزی که بین کفر و ایمان است، مانند مرزهای خاکی و جغرافیایی نیست تا آن را با جنگ و صلح کم و زیاد نمود، بلکه این مرز در قلب آدمی بر پایه‌ی تکوین و فطرت بنا نهاده شده است.

نتیجه اینکه، انسان در محضر امام آموزش می‌گیرد: یا با حرکت در جاده‌ی شریعت با کد ایمان و عمل صالح خود را در زمره‌ی «اصحاب الیمین» و «السابقون» قرار می‌دهد و یا با جدایی از صراط مستقیم که ورود در جاده‌ی شیطان است با کفر و ناسپاسی و هتک حرمت خود را در زمره‌ی اصحاب شمال. بنابراین با توجه به ارتباط صحیح برای اینکه از کفر و فاجر بودن مصون یابد، نیاز مبرم به امداد الهی دارد که در قالب دعا مطرح می‌فرماید که خدایا مرا زیر منت کافر و فاجر قرار نده.

شرح روان صحیفه سجادیه

سؤالی که ذهن انسان را مشغول می‌کند این است که بسیاری از وسایل زندگی افراد مؤمن توسط کفار و فجار تهیه می‌شود. پس چگونه با دعای امام قابل جمع است؟

با استفاده از آیه‌ی اول سوره‌ی مبارکه‌ی مائده بیان می‌شود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به قراردادهای خود وفا کنید برای شما گوشت چهارپایان حلال گردیده...»<sup>۱</sup> یعنی مؤمنان در عهد ولایت پایدار و ثابت قدم باشید تا استفاده از آنچه در زمین است برای شما مجاز و حلال باشد.

امام خمینی رحمته الله علیه نیز در این قسمت می‌فرماید: استفاده‌ی غیر شیعه از زمین، غاصبانه است، زیرا زمین برای شیعیان است. یعنی خدمات رسانی کفار به امر و اذن امام صورت می‌گیرد یعنی به طفیل وجود امام است که، کفار دارای زندگی و حیات هستند، در غیراین صورت به علت کفر، حق زندگی و حیات خود را در عالم سلب کرده و نابود می‌شدند. بنابراین یکی از وظایف کفار، طبق مأموریت از ناحیه‌ی خداوند، خدمات رسانی به مؤمنین است.

### پناهندگی به خداوند

امام در جمله‌ی «وَلَا بِي إِلَيْهِمْ حَاجَةٌ» (خدایا مرا محتاج آن‌ها قرار نده) یک نگرش جدید پناهندگی تام و کامل را از خداوند درخواست می‌کند. «و هر کس از خدا پروا کند خدا برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند»<sup>۲</sup>.

۱- قرآن کریم: مائده (آیه/۱): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ...»

۲- قرآن کریم: طلاق (آیه/۲): «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»

دعای بیست و یکم - فراز سیزدهم

وقتی انسان در پناه پروردگار تأمین و بر این باور باشد که رازق علی الاطلاق خداوند سبحان است، در نتیجه برای خدمات رسانی کفار و فاجر کوچک ترین نقشی قائل نیست و با آیهی «خداست که خود روزی بخش، نیرومند استوار است»<sup>۱</sup> دل را گرم می‌دارد.

❁ در ادامه، امام سجاد علیه السلام از خداوند سبحان درخواست نموده است که آرامش و اطمینان قلب را با عنایت مستقیم خود و مدد اولیایش تأمین فرماید، که به راستی آرامش و طمأنینه‌ی جان تنها با توکل و رضا و تسلیم حاصل می‌گردد. به همین جهت می‌فرماید: ﴿بَلِ اجْعَلْ سَكُونَ قَلْبِي وَ اُنْسَ نَفْسِي وَ اسْتِغْنَائِي وَ كَفَايَتِي بِكَ وَ بِخِيَارِ خَلْقِكَ﴾ «بلکه آرامش دلم، الفت و انس جانم، استغنا و بی‌نیازیم و کفایتیم را به خود و برگزیدگان از خلق خویش قرار ده».

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر بر که افکنم، آن دل کجا برم؟  
آری، دل هر جایی، بی قیمت است و دل را قراری باید و تنها قرارگاه دل آدمی ساحل یاد حضرت معبود است: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (هان! دل فقط با یاد خدا آرام می‌گیرد).

در این قسمت دعا آیا با قید «بِخِيَارِ خَلْقِكَ» توهم شرک به وجود می‌آید؟ در جواب توهم بیان می‌شود که انسان ذوب در توحید افعالی برای خود وجود و نقشی قائل نیست، بلکه خود را در اوج بندگی و خضوع، واسطه و عمال خدا در نظر گرفته که کار و فعل خداوند به دست او انجام می‌گیرد.

۱- قرآن کریم: ذاریات (آیه/۵۸): «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»

شرح روان صحیفه سجادیه

این انسان الهی که واسطه‌ی فیض خداوند در روی زمین است در هنگام تشکر از او فقط بیانگر الطاف و فاعلیت خداست و خیرات و حسنات را به خداوند نسبت می‌دهد و برای خود نقش و وجودی قائل نیست.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ شَكَاهُ الْحَاجَّةَ إِلَى مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ» (هر که نیاز خود را با مؤمنی در میان نهد، گویی که با خدا در میان نهاده است)<sup>۱</sup>. بازگو کردن نیاز به مؤمن در واقع بیان نیاز و احتیاج به خداست. افعال و اقوال مؤمن در راستای نگرش توحیدی است و هیچ‌گونه نقش و وجودی برای خود قائل نیست بلکه خود را مأموری از جانب خداوند می‌داند که توفیق خدمات‌رسانی را دارد. بنابراین بدون هیچ‌منتی در نهایت شاکریت این خدمات‌رسانی را انجام می‌دهد و در مقابل شخص کافر و ناشکر برای خود وجود و شخصیتی در مقابل وجود خداوند قائل است و با منت و ناشکری در صحنه‌ی خدمات‌رسانی حاضر می‌شود.

دعای بیست و یکم فراز چهاردهم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
اللَّهُمَّ صَلِّ	بار الها درود فرست	بَشَوِّقٍ إِلَيْكَ	به اشتیاق به خودت
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ	بر محمد و آلش	وَبِالْعَمَلِ لَكَ	و به عمل برای خود
وَاجْعَلْنِي	و قرار ده مرا	بِمَا تُحِبُّ	به آنچه دوست می داری
لَهُمْ قَرِينًا	برای ایشان همنشین	و تَرْضَى	و می پسندی
وَاجْعَلْنِي	و قرار ده مرا	إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ	همانا تو بر هر
لَهُمْ نَصِيرًا	برای ایشان یآوری	شَيْءٍ قَدِيرٌ	چیزی قادری
وَآمِنُنْ عَلَيَّ	و منت بگذار بر من	وَذَلِكَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ (۱۴)	و آن بر تو آسان است

شرح دعا

تلازم بین بندگی و ارتباط با صالحین

در تعامل صحیح با خلق، مبنای اولیه بر اکرام و عزت خود شخص است که این اکرام در گرو طاعت و بندگی صورت می گیرد و به میزانی که انسان لباس بندگی و طاعت را به تن داشته باشد مورد اکرام و عزت خداوند سبحان قرار گرفته است.

زمانی که خداوند توفیق بندگی و طاعت را به انسان مؤمن عطا می کند، بین او و بندگان صالح جذبه ای ایجاد می شود. «نوریان مر نوریان را طالب اند».

وقتی او از قاعده ی بندگی رها و جدا شود به تدریج از ولایت خداوند خارج شده و سرگشته و حیران در عالم به دور خود می چرخد.

انسان برای اینکه تحت نگاه امام و اولیاء الهی قرار بگیرد باید با پوشش طاعت و بندگی در جاده ی سیر و سلوک با خضوع و خشوع کامل حرکت

داشته باشد تا به نقطه‌ی اوج کمال و قرب برسد.

و لذا ارزشمندترین منت قابل پذیرش که همگان با دل و جان نیازمند به آن هستند، مکتب است و اساساً انسان نمی‌تواند بی مکتب باشد، حتی لیبرالیسم. پس مکتب اولین و مهم‌ترین و اصیل‌ترین نیاز انسان است و لذا باید منت مکتب و آورنده‌ی آن را پذیرفت.

❖ و لذا اگر امام علیه السلام در آغاز هر دعا و گاهی در خلال دعاها می‌فرماید: ﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ﴾ «بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست» به ما یاد می‌دهد که قبل از هر نوع قدردانی، ممنون پیامبر اکرم و آل او علیهم السلام باشیم. زیرا انسانیت ما از مکتب است و الا مانند برخی از جوامع، بسیاری از کرامت‌های انسانی را از دست داده؛ دچار کمونیسم جنسی و حذف خانواده و دیگر کرامت‌های اخلاقی می‌شدیم.

و مهمتر از همه، وجود، توان و استعدادمان تنها به این دنیا صرف می‌شد و از عالم آخرت که جهان ابدی است غافل می‌شدیم.

❖ آن‌گاه در وجوب مصاحبت با بهترین خلق خدا، چنین عرضه می‌دارد: ﴿وَاجْعَلْنِي لَهُمْ قَرِينًا وَاجْعَلْنِي لَهُمْ نَصِيرًا﴾ «و مرا قرین و هم‌نشین آنان قرار ده و مرا یار و یاورشان گردان».

از آن جایی که انسان طبیعتاً جذب احسان می‌شود و اگر نعمتی را از کسی دریافت کرد خواه و ناخواه ممنون او خواهد گردید و مردان آزاده هرگز راضی نمی‌شوند که زیر بار منت فاجران و کافران باشند و از طرفی جزء دستورات دینی ماست که نباید رد احسان کنیم، از این رو امام علیه السلام در فراز قبل از خداوند درخواست کرد که: نکند کافر و یا فاجری به او احسان کند.

از طرفی نیز به حکم دستور دینی می‌بایست پذیرد و ردّ احسان نکند؛ چنان که رسول خدا فرمودند: «لَوْ أُهْدِيَ أَلْيُّ كِرَاعٍ لَقَبِلْتُ» (اگر ساق پای گوسفندی را هم به من هدیه کنند من آن را می‌پذیرم) و از سوی دیگر به حکم طبیعت انسان مجبور احسان و نیکی است، اگر احسان کافر و یا فاجر را بپذیرد خواه و ناخواه محبت آنان در دل او جایگزین خواهد شد و این بر خلاف دستور صریح قرآن است که می‌فرماید: «کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت دارند هرگز با دشمنان خدا دوستی برقرار نمی‌کنند»<sup>۱</sup>.

از این رو امام علی<sup>علیه السلام</sup> از خدای تعالی می‌خواهد که وسایل احسان فاجر و کافر را برای او فراهم نفرماید که مبادا به حکم طبیعت انسان گرفتار محبت آنان گردد. حکیم شیرین سخن سعدی در این زمینه داستان زیبایی آورده که:

به ره در یکی پیشم آمد جوان	به تک در پی اش گوسفندی دوان
بدو گفتم این ریسمان است و بند	که می‌آید اندر پی ات گوسفند
سبک طوق و زنجیر ازو باز کرد	چپ راست پویدن آغاز کرد
بره در پی اش همچنان می‌دوید	که خود خورده بود از کف او خوید <sup>۲</sup>
چو باز آمد از عیش و بازی به جای	مرا دید و گفت ای خداوند رأی
نه این ریسمان می‌برد با منش	که احسان کمندی است در گردنش
به لطفی که دیده است پیل دمان	نیارد همی حمله بر پیلبان

از طرف دیگر، آدمی نیازمند دوست، یار و یاور است و از تنهایی رنج می‌برد و شاید کسی را نتوان یافت که طالب همسفری نباشد و هم دلی را

۱- قرآن کریم: مجادله (آیه/۲۲): «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»

۲- خوید: زرع نارس

شرح روان صحیفه سجادیه

نجوید پس چه نیکو است که در گرایش‌های خود، هم سوی خاندان عترت و طهارت باشیم.

بدیهی است که با دقت در گرایش‌های هر فرد، می‌توان او را به خوبی شناخت و حتی بر ضمیر ناخودآگاه او واقف شد و زاویه‌ی دید و سطح فکرش را دریافت.

از این رو، سیدالساجدین علیه السلام در این فراز از خداوند منان می‌خواهد که گرایش قلبی‌اش را به سوی معدن پاکی و عصمت، یعنی رسول اکرم و اهل بیت بزرگوارش علیهم السلام، جهت دهی کند و وی را همراه و یار وفادار آنان سازد. در این درخواست دو نکته‌ی مهم به چشم می‌خورد:

۱- فرد، مونس تنهایی خود را یافته و رفیق طریق خویش را برگزیده است.  
۲- گذشته از آن که این رفیق و هم سفر شخصیت او را نشان می‌دهد، شاکله و حقیقت روح او نیز در این طریق و مکتب تحت تربیت الهی معصومین علیهم السلام قرار می‌گیرد و پیوسته رو به رشد و تکامل خواهد داشت و بهترین سود را از عمر خود خواهد برد. چرا که انسان در قیامت بر حسب همان گرایش‌ها طبقه‌بندی شده، با کسانی که دوست دارد، محشور خواهد شد «المرء مع من أحب»!

بنابراین، باید توجه داشته باشیم که محبت چه کسی را در ذهن و دل خود جای دهیم و دقت کنیم در این عالم چه چیزی ارزش آن را دارد که دل خود - این تمام حقیقت خویش - را به او تسلیم کنیم؟

در پایان، این نکته نیز شایان ذکر است که حب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با محبت خدا و شوق به او منافات ندارد، بلکه محبت آنان عین محبت به خدا



است و موجب تلاش و شتاب در اطاعت از دستورها و فرموده‌های خدای سبحان می‌گردد.

❁ سپس در ادامه می‌فرماید: ﴿وَأَمْنٌ عَلَىَّ بِشَوْقٍ إِلَيْكَ وَبِالْعَمَلِ لَكَ بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى﴾ «با شوق و علاقه به سوی خود و عمل برای تو و به آنچه دوست می‌داری و موجب خوشنودی تو است بر من منت بگذار».

در این دعا ابعاد چگونگی رابطه‌ی انسان با خود و با دیگران و گروه‌های اجتماعی را بیان فرمود. اینک در پایان، دامنه‌ی سخن را جمع کرده و برگشت همه چیز را به سوی خداوند قرار می‌دهد و این از اصول تربیتی قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام است که هر سخن، هر گفتگو، هر گفتمان و هر محفل تخصصی یا غیر تخصصی، با نام خدا شروع شود و با یاد خدا پایان پذیرد.

محتوای این دعا (و هر دعا) با خدا و خطاب به او است، لیکن تا این جا «خواسته»های متعدد برای نظام شخصیتی و نظام زندگی بود و اینک جریان «خواستن» نیز بسوی خود خدا برمی‌گردد؛ می‌فرماید: «وَأَمْنٌ عَلَىَّ بِشَوْقٍ إِلَيْكَ». تنوین «)» در «بِشَوْقٍ» تنوین وحدت است؛ یعنی یک شوق ویژه به من بده که مرا در عمل به آنچه دوست می‌داری و رضایت تو در آن است برانگیزاند. «وَبِالْعَمَلِ لَكَ» عمل فقط برای خدا، یعنی هر رفتار انسان باید بر اساس قصد «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» باشد خواه در رابطه با خویش، خواه با جامعه و دیگران و خواه در رابطه با خانواده، در عمل و رفتار تا برسد به خوردن و نوشیدن و پوشیدن و....

عبارت «بِمَا تُحِبُّ» را می‌توان به ۲ معنی تفسیر کرد:

۱- عمل به آنچه تو دوست داری؛ یعنی از محرّمات دوری کنم و واجبات

و مستحبات را به جا بیاورم.

۲- عمل با آنچه تو دوست داری- با توجه به فرق میان «به» و «با» در این معنی «پرهیز از محرّمات» صرف نظر شده زیرا که مسلماً مؤمن از محرّمات پرهیز می کند. موضوع سخن، رفتارهای غیر حرام است؛ یعنی رفتارها و اعمال جایز و نیکو را نیز آن طوری انجام دهم که تو دوست داری.

خداوند دوست دارد که اگر کسی لباسی برای فرزندش تهیه می کند (که یک عمل جایز، لازم بلکه واجب است) آن را به حساب خدا بگذارد و با نیت «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» تهیه کند. همچنین غذایی که برای عائله اش فراهم می کند، حتی آنچه برای خود مصرف می کند همگی را به حساب خدا انجام دهد.

تعبیر «شوق به خدا» غلط است. اما «شوق به سوی خدا» هم درست است و هم هسته‌ی اصلی رابطه‌ی انسان با خدا است. چرا که حرف «الی» در «بَشَوِقِ الْيَكِّ» به معنی «به سوی» می باشد.

اما تعبیر صوفیانه‌ی «عشق به خدا» نادرست تر و نارووتر است. حتی «عشق به سوی خدا» نیز نه در قرآن آمده و نه در احادیث، حتی آن حدیثی که از امیرالمؤمنین ع نقل شده که وقتی به سرزمین کربلا رسید، گفت: این جا محل عاشقان است. اگر این حدیث از غربال تحقیق بگذرد و پذیرفته شود، مراد از آن «عشق به شهادت» است نه عشق به خدا.

در نگرش قرآن و اهل بیت ع عشق به هر معنی، یک بیماری است؛ زیرا عقل را کور می کند و «انسان بی خرد» بیمارترین بیماران است چرا که یکی از دو «حجّت» را از دست داده. در اسلام هر مخدری که لطمه به اراده‌ی

دعای بیست و یکم - فراز چهاردهم

عقلانی می‌زند، حرام است تا چه رسد به عشق که عقل را خفه می‌کند و از کار می‌اندازد.

تعبیر به «تُحِبُّ وَ تَرْضَى» در کلام امام علیه السلام به این نکته اشاره می‌فرماید که خداوند همه‌ی رفتارها و اعمال مباح و حلال را مجاز و رضایتش را در ۲ معنا آورده است:

۱- هر کس از محرمات دوری و به واجبات عمل کند حتی اگر مکروهات را نیز مرتکب شود، خداوند از فعل و کردار شخص راضی است.

۲- وقتی است که آن عمل‌های مجاز را نیز به حساب خدا و با نیت قُرْبَةً اِلَى اللّٰهِ انجام دهد. در این معنی، خداوند نه فقط از فعل و کردار شخص راضی، بلکه از چگونگی شخصیت درونی او نیز رضایت دارد. زیرا اعمال جایزه و صالحه را طوری انجام داده که شخصیت درونی ویژه‌ای برایش ایجاد گردیده و این، پیام آیه‌ی «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي اِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً»<sup>۱</sup> می‌باشد؛ چنین شخصیتی ۳ ویژگی دارد: مَطْمَئِنَّةٌ، رَاضِيَةٌ و مَرْضِيَةٌ.

❖ سپس امام سجاد علیه السلام در خاتمه‌ی دعا به این حقیقت اشاره می‌فرماید:

﴿ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴾ «همانا تو بر هر کاری قادری».

بدیهی است امام علیه السلام چیزی از خدا می‌خواهد که او را به آن چیز قادر می‌داند؛ پس چه نیازی هست، در آخر دعایشان «اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ» را به زبان آورند؟

اولاً: حکم شرعی است که همواره در ذکر و یاد خدا باشیم و صفات خدا

۱- قرآن کریم: فجر (آیات/ ۲۷ و ۲۸)

را به خودمان یادآوری کنیم.

ثانیاً: علاوه بر حکم شرعی، بازگویی حقیقت و یادآوری آن- در هر موردی باشد به ویژه درباره‌ی خدا- تأثیر «وضعی» در خود انسان دارد که آرامش روانی و آسایش وجدانی می‌آورد. زیرا انسان موجودی است که همواره در «حال قضاوت» و داوری است، حتی در جزئی‌ترین رفتارهایش «گزینش‌گر» است. پس به حکم وجدان لازم است درباره‌ی شایسته‌ترین حقیقت نیز در مقام سخن و «گزاره» باشد.

ثالثاً: انسان هر چه بیشتر یک حقیقت را تکرار کند، ایمانش به آن محکم‌تر می‌شود.

رابعاً: نیرویی که دعا را پشتیبانی می‌کند، باور و ایمان شخص به توانایی خداست، وقتی که می‌گوید «إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» آن نیرو قوی‌تر می‌شود و این یک اصل تربیتی در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام است؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز همین آیه را در دعاهایش می‌آورد.

❖ از آنجا که انجام بسیاری از کارها برای انسان دشوار است، در پایان دعا امام علیه‌السلام می‌فرماید: ﴿وَذَلِكِ عَلَيْكَ يَسِيرٌ﴾ «و استجابت هر دعایی برای خداوند آسان است». این نیز همان یادآوری حقیقت است که شرحش گذشت. یعنی خدایا! همه‌ی این مضامین عالی‌ه که گفتم برای تو هیچ کاری ندارد.



پایان دعای بیست و یکم







متن دعای بیست و دوم

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
عِنْدَ الشَّدَّةِ وَالْجَهْدِ وَ تَعَسَّرِ الْأُمُورِ

اللَّهُمَّ إِنَّكَ كَلَّفْتَنِي مِنْ نَفْسِي مَا أَنْتَ أَمْلِكُ بِهِ مِنِّي، وَ قُدْرَتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ  
أَغْلَبُ مِنْ قُدْرَتِي، فَأَعْطِنِي مِنْ نَفْسِي مَا يُرْضِيكَ عَنِّي، وَ خُذْ لِنَفْسِكَ  
رِضَاهَا مِنْ نَفْسِي فِي عَافِيَةٍ (١)

اللَّهُمَّ لَا طَاقَةَ لِي بِالْجَهْدِ، وَ لَا صَبْرَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ، وَ لَا قُوَّةَ لِي عَلَى  
الْفَقْرِ، فَلَا تَحْظُرْ عَلَيَّ رِزْقِي، وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى خَلْقِكَ، بَلْ تَفَرِّدْ بِحَاجَتِي،  
وَ تَوَلَّ كِفَايَتِي (٢)

وَ أَنْظِرْ إِلَيَّ وَ أَنْظِرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي، فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي  
عَجَزْتُ عَنْهَا وَ لَمْ أَقْمَ مَا فِيهِ مَصْلَحَتُهَا، وَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى خَلْقِكَ

شرح روان صحيفه سجاديه

تَجْهَمُونِي، وَإِنِ الْجَاتِنِي إِلَى قَرَابَتِي حَرَمُونِي، وَإِنِ أَعْطُوا أَعْطُوا قَلِيلًا  
نَكْدًا، وَمُنُوا عَلَيَّ طَوِيلًا، وَذَمُّوا كَثِيرًا (٣)

فَبِفَضْلِكَ، اللَّهُمَّ، فَأَغْنِنِي، وَبِعِظَمَتِكَ فَأَنْعَشِنِي، وَبِسَعَتِكَ، فَأَبْسُطْ يَدِي،  
وَ بِمَا عِنْدَكَ فَأَكْفِنِي (٤)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَخَلِّصْنِي مِنَ الْحَسَدِ، وَاحْصُرْنِي عَنِ  
الذُّنُوبِ، وَوَرِّعْنِي عَنِ الْمَحَارِمِ، وَلَا تُجَرِّئْنِي عَلَى الْمَعَاصِي، وَاجْعَلْ  
هَوَايَ عِنْدَكَ، وَرِضَايَ فِيمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكَ، وَبَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي  
وَ فِيمَا خَوَّلْتَنِي وَ فِيمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ، وَاجْعَلْنِي فِي كُلِّ حَالَتِي  
مَحْفُوظًا مَكْلُوءًا مَسْتُورًا مَمْنُوعًا مَعَاذًا مُجَارًا (٥)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاقْضِ عَنِّي كُلَّ مَا أَلْزَمْتَنِيهِ وَفَرَضْتَهُ عَلَيَّ  
لَكَ فِي وَجْهِ مَنْ وَجُوهٍ طَاعَتِكَ أَوْ لَخَلْقٍ مِنْ خَلْقِكَ وَإِنِ ضَعُفَ عَن ذَلِكَ  
بَدَنِي، وَوَهَّتْ عَنْهُ قُوَّتِي، وَ لَمْ تَنْلُهُ مَقْدَرَتِي، وَ لَمْ يَسَعَهُ مَالِي وَ لَا ذَاتُ  
يَدِي، ذَكَرْتَهُ أَوْ نَسِيتَهُ (٦)

هُوَ، يَا رَبِّ، مِمَّا قَدْ أَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ وَ اغْفُلْتَهُ أَنَا مِنْ نَفْسِي، فَأُدِّهِ عَنِّي مِنْ  
جَزِيلِ عَطِيَّتِكَ وَ كَثِيرِ مَا عِنْدَكَ، فَإِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ، حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيَّ



متن دعای بیست و دوم

شَيْءٌ مِنْهُ تُرِيدُ أَنْ تُقَاصِنِي بِهِ مِنْ حَسَنَاتِي، أَوْ تُضَاعَفَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي  
يَوْمَ أَلْقَاكَ يَا رَبُّ (٧)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي الرَّغْبَةَ فِي الْعَمَلِ لَكَ لِآخِرَتِي  
حَتَّى أَعْرِفَ صِدْقَ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِي، وَحَتَّى يَكُونَ الْغَالِبُ عَلَيَّ الزُّهْدُ فِي  
دُنْيَايَ، وَحَتَّى أَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ شَوْقًا، وَآمَنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَرَقًا وَخَوْفًا،  
وَ هَبْ لِي نُورًا أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ، وَأَهْتَدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ أَسْتَضِيءُ  
بِهِ مِنَ الشُّكِّ وَالشُّبُهَاتِ (٨)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي خَوْفَ غَمِّ الْوَعِيدِ، وَ شَوْقَ ثَوَابِ  
الْمَوْعُودِ حَتَّى أُجِدَ لَذَّةَ مَا أَدْعُوكَ لَهُ، وَ كَابَةَ مَا أَسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ (٩)  
اللَّهُمَّ قَدْ تَعَلَّمُ مَا يُصْلِحُنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي فَكُنْ بِحَوَائِجِي  
حَفِيًّا (١٠)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْزُقْنِي الْحَقَّ عِنْدَ تَقْصِيرِي فِي  
الشُّكْرِ لَكَ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فِي الْيُسْرِ وَالْعُسْرِ وَالصِّحَّةِ وَالسَّقَمِ، حَتَّى  
أَتَعَرَّفَ مِنْ نَفْسِي رُوحَ الرِّضَا وَ طُمَأْنِينَةَ النَّفْسِ مِنِّي بِمَا يَجِبُ لَكَ فِيمَا  
يَحْدُثُ فِي حَالِ الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ وَالرِّضَا وَالسُّخْطِ وَالضَّرِّ وَالنَّفْعِ (١١)

شرح روان صحيفه سجاديه

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي سَلَامَةَ الصَّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ حَتَّى  
لَا أَحْسُدَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِكَ، وَحَتَّى لَا أَرَى نِعْمَةً  
مِنْ نِعَمِكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ تَقْوَى  
أَوْ سَعَةٍ أَوْ رِخَاءٍ إِلَّا رَجَوْتُ لِنَفْسِي أَفْضَلَ ذَلِكَ بِكَ وَ مِنْكَ وَحَدَاكَ  
لَا شَرِيكَ لَكَ (١٢)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي التَّحَفُّظَ مِنَ الْخَطَايَا، وَالِاحْتِرَاسَ  
مِنَ الزَّلَلِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي حَالِ الرِّضَا وَالْغَضَبِ، حَتَّى أَكُونَ بِمَا  
يَرِدُ عَلَيَّ مِنْهُمَا بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ، عَامِلًا بِطَاعَتِكَ، مُؤَثِّرًا لِرِضَاكَ عَلَى مَا  
سِوَاهُمَا فِي الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَعْدَاءِ، حَتَّى يَأْمَنَ عَدُوِّي مِنْ ظُلْمِي وَجَوْرِي،  
وَيَأْسَ وَلِيِّي مِنْ مِيْلِي وَانْحِطَاطِ هَوَايَ (١٣)

وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَدْعُوكَ مُخْلِصًا فِي الرِّخَاءِ دُعَاءَ الْمُخْلِصِينَ الْمُضْطَرِّينَ  
لَكَ فِي الدُّعَاءِ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ (١٤)

## محتواک دعاک بیست و دوم

این دعای شریفه بیست و دومین دعا از مجموعه دعا‌های صحیفه سجادیه است، که در ۱۴ فراز تنظیم شده و موضوع اصلی آن، دعا در هنگام سختی‌هاست. امام علیه السلام در اینجا نیز همچون دعا‌های دیگر، در بیشتر فرازها بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش صلوات می‌فرستد.

فرازهای این دعا، مقام ویژه توحیدی حضرت سجاد علیه السلام را نشان می‌دهد، که نه تنها در حال سختی و بلا، گرفتاری و ناملایمات و در همه‌ی حالات تسلیم محض خداوند بودند و دگرگونی‌های زمانه در حالات آن حضرت کوچک‌ترین تغییری ایجاد نمی‌کرد، بلکه موجب شعله‌ور شدن حرارت باطنی و طوفانی شدن وجود مملو از ایمان و یقین او می‌شد.

### آموزه‌هاک دعا

❖ اگر انسان به آفریده دل ببندد، نه به آفریدگار، آنان چهره در هم کشیده و او را ناامید می‌سازند و اگر اندک چیزی ببخشند، منت می‌گذارند.

❖ برای اینکه محتاج کسی نباشیم از خداوند بخواهیم به ما توانگری، عزت و گشاده‌دستی ببخشد.

❖ از خدا بخواهیم میلی در درون ما قرار دهد که اعمال را فقط به نیت آخرت انجام دهیم.

❖ از حسد دوری کنیم چرا که از بیماری‌های سینه (قلب) است.

❖ اگر نعمتی در دیگری می‌بینیم، به آن حسد نوزیم، بلکه امید داشته باشیم خداوند نیکوتر از آن را به ما ببخشد.

❖ خدا را در آسایش چنان خالصانه بخوانیم که درماندگان در اضطرار می‌خوانند. بدیهی است که پیغمبر و اولاد طاهرینش دارای کرامتی وافرند بطوری که دنیا می‌توانست برای ایشان به طریق وسعت و راحتی بگذرد، ولی آن‌ها خود را برابر مردمان عادی قرار می‌دادند و به سختی و مشقت می‌انداختند، تا اینکه مردم عادی و گرفتار با دیدن حال این بزرگان صبرشان بیشتر شود.

روایت شده که چنان دنیا بر حضرت سجاد علیه السلام تنگ شد که دنیا را مُمَثَّل نمود و فرمود: چه می‌خواهی؟ چرا از ما دست برنمی‌داری؟ عرض کرد: چون جدت علی علیه السلام دنیا را طلاق داده، من با شما عداوت دارم.

روزی دنیا بر امام حسن علیه السلام ضیق شد، چرا که معاویه مبلغی که تعهد کرده بود هر سال در اختیار امام علیه السلام قرار دهد را نداد؛ امام علیه السلام نامه‌ای به معاویه نوشتند که امور به خاطر بد عهدی شما مختل شده، شب پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که فرزندم چرا برای دنیا به ظالم نامه می‌نویسی؟ امام حسن علیه السلام عرض حال خود را فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله دعایی را به ایشان تعلیم دادند.

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عِنْدَ الشَّدَّةِ وَالْجَهْدِ وَتَعَسَّرِ الْأُمُورِ

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
اللَّهُمَّ إِنَّكَ	بار خدایا همانا تو	مِنْ قُدْرَتِي	از توانایی من
كَلَّفْتَنِي مِنْ نَفْسِي	موظفم نمودی به چیزی	فَاعْطِنِي مِنْ نَفْسِي	پس عطا فرما به من
مَا أَنْتَ أَمْلَكَ	که خود تواناتری	مَا يُرْضِيكَ عَنِّي	آنچه راضی می کند تو را از من
بِه مَنِّي	به (انجام) آن از من	وَ خُذْ لِنَفْسِكَ	و بگیر برای خودت
وَ قُدْرَتِكَ عَلَيْهِ	و توانایی تو بر آن	رِضَاهَا مِنْ نَفْسِي	رضایتش را از من
وَ عَلَيَّ أَغْلَبُ	و بر من بیشتر است	فِي عَافِيَةِ (۱)	در حال تندرستی ام

### \*\*\* شرح دعا \*\*\*

#### دعا هنگام شدائد

❁ در این دعا که برای هنگام شدت و سختی در امور، انشاء شده؛ امام سجاد علیه السلام در نخستین فرازش چنین می فرماید: ﴿اللَّهُمَّ إِنَّكَ كَلَّفْتَنِي مِنْ نَفْسِي مَا أَنْتَ أَمْلَكَ بِهِ مَنِّي﴾ «بار خداوند! مرا در باره‌ی (تهدیب و اصلاح) نفسم به کاری مکلف ساخته‌ای که خود بر انجام آن از من تواناتری».

انسان موجودی است ضعیف و ناتوان که از یک طرف در معرض بسیاری از کشش‌های قدرتمند غرایز و شهوات و خواسته‌ها و امیال نفس قرار گرفته و از طرف دیگر در معرض جاذبه‌های فوق العاده و پر قدرت زرق و برق ظاهری دنیا و مهم‌ترین خواسته‌اش این است که سلامت باشد تا از ثروت خود برای خوشگذرانی و لذت‌مادی استفاده کند، ولی از آنجا که قدرت انتخاب و تکلیف‌پذیری از امتیازهای ویژه‌ی آدمی است و همین ویژگی موجب شد

ملائکه‌ی خدا او را سجده کنند، نیاز به تهنید و اصلاح نفس دارد. بدیهی است که خداوند سبحان همه چیز را در عالم هستی برای استفاده‌ی انسان قرار داده<sup>۱</sup> و او را به حال خود رها نکرده، بلکه همه‌ی آن چه را که در زمین است، برای رسیدن او به حیات طیبه آفریده و به همین دلیل، او را مکلف کرده و دستورهای معینی برای او صادر فرموده است؛ اگر خدا انسان را رها می‌کرد، در بی‌خبری محض قرار می‌گرفت، چرا که طبع انسانی حالت منفعت‌طلبی دارد و پیوسته در صدد جلب سود است و در هیچ شأن و حالی از این ویژگی صرف نظر نمی‌کند و برخورد منافع برای وی قطعی است، ولی این تراحم منافع گاه صورت خطرناکی به خود می‌گیرد و موجب جنگ‌های خونین و چه بسا موجب انقراض نسل‌ها می‌گردد و برای جلوگیری از آن، راهی جز استقرار قانون عادلانه در جامعه نیست و از آنجا که آفریدگار حکیم که عالم و آدم را خوب می‌شناسد و از آغاز و انجام جهان و پیوند اجزای آن آگاه است، طبعاً بهترین قانون‌گذار برای زندگی دنیوی و اخروی انسان خواهد بود.

یا رب ازهم بافتی هم تار ما و پود ما را

مقصد ما را تو می‌دانی بده مقصود ما را

و فقط او است که رحمتش اقتضا دارد انسان را رها نکند.

از این رو، تکالیف برای رشد انسان بسیار لازم است. با این همه، امام معصوم علیه‌السلام برای پیشرفت و رشد، راه نزدیک‌تری را که تأیید و توفیق خاص است از خداوند متعال درخواست می‌کند.

۱- قرآن کریم: بقره (آیه/ ۲۹): «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»

به تعبیر دیگر، آزادی از غرایز و شهوات و نفسانیات غیر مشروع و رها شدن از جاذبه‌های پر قدرت مادی که نتیجه‌ای جز غفلت و سستی از عبادت و انجام گناه ندارد، مگر مشکل است؟ چرا به آرامشی که بعد از اطاعت و دوری از لذات شیطانی به ما می‌رسد، توجه نمی‌کنیم؟  
در میان موج دریا تخته بندم کرده دوست

باز می‌گویند که دامن تر مکن هشیار باش  
درست است که او به انسان شهوت و غریزه و میل عنایت کرده و وی را با دنیا و زرق و برق آن روبه رو فرموده و حالت لذت‌طلبی در آدمی نهاده، ولی وی را با قدرت اراده و اختیار و حواس پنج‌گانه‌ی ظاهری آراسته، تا بتواند حق و باطل را تشخیص دهد، به همین جهت، فرمان قاطع می‌دهد که در مسأله‌ی غرایز و شهوات و ارتباط با لذات و امور مادی، خود را محدود به حدود الهی و مقررات قرآنی و قوانین اسلامی کن و تا روز خروج از دنیا مواظب باش آئینه‌ی نفس با هجوم تیر گناه و سنگ معصیت نشکنند و دامن وجودت به حرام آلوده و خانه‌ی دل از ذکر خدا خالی نشود و دنیایت با آخرت جابه‌جا نگردد و از رضایت حق و بهشت محروم نشوی و به عذاب الیم ابد دچار نگردی.

❁ سپس در ادامه به توحید در قدرت پروردگار اشاره کرده، می‌فرماید:

﴿ وَ قُدْرَتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ أَغْلَبُ مِنْ قُدْرَتِي ﴾ «و قدرت تو بر آن و بر من

بیشتر از توانایی من است».

یکی از صفات ثبوتی خدای سبحان قدرت است به معنای فاعل مختار بودن، قدرت او هم بر خود انسان وارد می‌شود و هم بر تکالیف مربوط به او. پروردگار، انسان ضعیف و ناتوان و محدود را که وجودش مملو از تار و پود

شرح روان صحیفه سجادیه

شهوآت و امیال است بر سر سفره‌ی دنیا نشانده و مکلف فرموده که دلش را دریایی از معرفت نسبت به حق و قیامت، انبیاء و امامان و حقایق قرار دهد و اعضای رئیسه‌اش را که چشم و گوش، زبان و دست، شکم و شهوت و قدم است در گردونه‌ی عمل صالح بگذارد و نفسش را به تمام حسنات اخلاقی آراسته نماید، این انسان با همه‌ی این مطالب به راستی و به درستی حق اوست که به حضرت زین العابدین علیه السلام اقتدا کرده، به پروردگار عرضه دارد:

الهی! تو مرا درباره‌ی اصلاح و تهذیب نفس به اموری امر فرموده‌ای که خود به انجام آن از من تواناتری و توانایی تو بر آن و بر من بیشتر از توانایی من است! بنابراین محبوب من، قدرت خودت را بدرقه‌ی راه من کن و توفیقت را رفیق راهم نما تا به آنچه که در جهت اصلاح نفسم از من خواسته‌ای موفق شوم که اگر یاریم نکنی، نمی‌توانم از بند پر قدرت غرایز و شهوات و امیال و جاذبه‌های سنگین زرق و برق جاه و ثروت آزاد و به حسنات اخلاقی و تهذیب نفس که هدف نبوت همه‌ی انبیاء و امامان بوده، آراسته گردم.

❖ سپس حضرت عامل مهمی را از خداوند تقاضا می‌کند: ﴿فَاعْطِنِي مِنْ نَفْسِي مَا يُرْضِيكَ عَنِّي﴾ «بنابراین از جان و نفسم، آن را به من ارزانی دار که موجب خشنودی تو از من گردد».

از آنجا که بنده موظف است خود را اصلاح کند و جان را از آلودگی گناهان پاک نماید و این میسر نمی‌شود، مگر اینکه در راه اطاعت خداوند و به دست آوردن رضای او قدم بردارد و از آنچه موجب خشم و غضب اوست دوری کند و چون قدرت بنده در این کارها مستند است به قدرت خداوند، پس او به اصلاح نفس بنده‌اش تواناتر است، بنابراین حضرت



دعای بیست و دوم - فراز اول

می فرماید: حال که چنین است مرا به عملی وادار که تو را از من خشنود و راضی گرداند.

این درخواست امام علیه السلام عاملی بنیادین برای هدایت و تدبیر امور انسان است؛ درست مانند پزشکی که در معالجه‌ی خود، سرسری و سطحی عمل نکرده و فقط برای دفع درد، دارو مصرف نمی‌کند، بلکه در جست و جوی علت بیماری، به کاوشی دقیق دست می‌زند؛ مثلاً ممکن است بیماری از سنگ کلیه فریاد کند و پزشک اگر چه ممکن است دارویی برای تسکین موقت درد یا دفع فوری سنگ تجویز کند، ولی پس از این معالجه، دیری نخواهد گذشت که کلیه‌ی وی، سنگ دیگری می‌سازد و مرض او به سرعت عود می‌کند، در حالی که علاج ریشه‌ای، آن است که پزشک، علت سنگ‌سازی کلیه را کشف کند که چه اختلالی در بدن رخ داده که به این عارضه‌ی جانکاه انجامیده است؟

امام سجاد علیه السلام در این فراز، سلامت روح و جان آدمی را این چنین علاج فرموده که خداوند متعال در باطن وجود انسان، نگهدارنده‌ای از خود جان بگمارد تا به صلاح و رشد انسان از درون کمک کند و این مأمور الهی درونی آن چنان عمل کند که مسیر حرکت را نزدیک و پیمودن طریق را آسان گرداند.

به من فرمود: پیر راه بینی مسیح آسا دمی خلوت گزینی  
که از جهل چهل سالت رهاند اگر با دل نشینی اربعینی  
از این که امام علیه السلام سخن از نفس انسان و عمل آن به میان می‌آورد، معلوم می‌شود نفس انسان و اعمال نفسانی او در جلب رضایت خداوند تأثیرگذار

شرح روان صحیفه سجادیه

است و این در صورتی است که مقصود از «نفس» شخص باشد نه به معنای خود و ذات انسان.

❖ سپس حضرت به یکی از الطاف و عنایات خداوند سبحان به انسان اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿ وَخُذْ لِنَفْسِكَ رِضَاهَا مِنْ نَفْسِي فِي عَافِيَةٍ ﴾ «و مرا به کاری برگمار که تو از من خشنود باشی».

یعنی مرا بر کاری وادار کن که فقط خشنودی تو در آن باشد و چون استجاب این دعا ممکن بود به حدی برسد که نفس انسانی را از تدبیر بدنش باز داشته و دیگر در مقام صلاح بدن و تدبیر آن نباشد و در نتیجه توانایی جسمی را از دست داده و حرکاتش مختل و بدون ضابطه‌ی عقلانی باشد که باعث فساد بدن و یا پریشانی فکر گردد؛ چنان که برای بسیاری از اهل محبت و عرفان پیشامد کرده و حالاتشان در کتاب‌های عرفانی و تذکره‌ها آمده، از این رو امام علیه السلام از خدا می‌خواهد که این کارها همراه با عافیت باشد؛ احتمال دیگر، این است که امام از خدای تعالی خواست رضای خودش را از او تحصیل کند و این به حسب ظاهر عمومیت داشت و ممکن بود در ضمن عافیت باشد یا در ضمن بلا، امام علیه السلام از این که مبادا این سؤال اشاره به این باشد که می‌تواند همه‌ی آنچه را که موجب رضای خداوند است تحمل کند چه در ضمن سلامتی و عافیت چه در ضمن ابتلا و گرفتاری، از خدای تعالی خواست این خشنودی با عافیت باشد نه با گرفتاری؛ چنان که از عارف معروف ابن فارض نقل شده وقتی این شعر را گفت:

تو را خواهم، نخواهم رحمتت گر امتحان خواهی

در رحمت به رویم بند و درهای بلا بگشا

دعای بیست و دوم - فراز اول

به حبس بول گرفتار شد و دستور داد او را به دوش بگیرند و در مکتب‌خانه‌ی  
بچه‌ها بگردانند و به بچه‌ها می‌گفت: «أَدْعُوا لِعَمَّكُمُ الْكَذَّابُ» (در حق عمومی  
دروغگویتان دعا کنید).

امام صادق علیه السلام نیز آنجا که اسحاق بن عمار را دستور استخاره می‌دادند  
فرمودند: استخاره‌ات به شرط عافیت باشد، چه بسا خیر آدمی در بریده شدن  
دستش و یا مرگ فرزندش و یا از دست دادن عقلش باشد.

دعای بیست و دوم      فراز دوم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
اللَّهُمَّ	بار پروردگارا!	عَلَى الْفَقْرِ	بر تهیدستی
لَا طَاقَةَ لِي	نیست طاقتی برایم	فَلَا تَحْظُرْ عَلَيَّ رِزْقِي	پس منع نکن بر من روزیم را
بِالْجَهْدِ	به تلاش‌ها	وَلَا تَكُنْ لِي	و واگذار مکن مرا
وَلَا صَبْرَ لِي	و نه صبری برایم	إِلَى خَلْقِكَ	بسوی مخلوقات
عَلَى الْبَلَاءِ	بر بلایا	بَلْ تَفَرَّدْ بِحَاجَتِي	بلکه تنهایی بر آور حاجتم را
وَلَا قُوَّةَ لِي	و نه توانایی برایم	و تَوَلَّ كَفَايَتِي (۲)	و سرپرستی کن نیازم را

\*\*\* شرح دعا \*\*\*

ضعف و ناتوانی انسان

❖ از آنجا که انسان باید تلاش بسیار کند تا رضایت خداوند را به دست آورد و این کاری بسیار طاقت فرساست، می‌فرماید: ﴿اللَّهُمَّ لَا طَاقَةَ لِي بِالْجَهْدِ وَلَا صَبْرَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْفَقْرِ﴾ «بار خداوند! من طاقت مشقت و سختی را ندارم و توان صبر بر بلا را در خود نمی‌بینم و قوت و قدرتی که در برابر فقر و تنگدستی مقاومت کنم در خود مشاهده نمی‌نمایم».

این گونه سخنان امام علی (ع) نشانگر این است که مدیریت عالم هستی را نیرویی غیبی بر عهده دارد که همه چیز در اختیار اوست و آن چه در این عالم رخ می‌دهد از منبعی سرچشمه گرفته که تدبیر و تنظیم معجز آسایی را بر پهنه‌ی هستی حاکم کرده و آن چنان حکمت و علم را در هم آمیخته و تناسب عناصر خرد و کلان هستی را در یک ارتباط دقیق و تنگاتنگ محاسبه کرده که اوج

هماهنگی و اتقان حاصل از آن، به راستی حیرت آور است و مطالعه‌ی عمیق نظام هستی نشان می‌دهد که آیه‌ی کریمه‌ی: «هر چیز اندازه‌ی خاصی نزد او دارد»<sup>۱</sup> بر تک تک اجزای این منظومه‌ی عظیم حاکم است.

آری، پیروان مکتب‌های علمی که قرن‌ها در فنون و علوم گوناگونی سعی و تلاش داشتند و هر یک در حدود ظرفیت خود از نظم و نظام جهان خلقت دم زده و به کشف رمز و راز آن پرداخته‌اند و هر یک گوشه‌ای از حقایق موجود را موضوع بحث خود قرار داده و پس از سال‌ها تلاش، حیرت‌زده از خرمن بی‌پایان حقایق گیتی، خوشه‌ای چیده‌اند، اما تابلوی: «از دانش جز اندکی به شما داده نشده»<sup>۲</sup> هنوز بر سر در تمام حوزه‌های علمی جهان مکتوب است و تنها در صورتی که نقشه‌ی زندگی هر فرد هماهنگ و هم‌سو با نقشه‌ی جامع خلقت باشد و بر همان نسبت‌های حاکم بر طبیعت عالم منطبق گردد، آن طرح قابل اجرا خواهد بود، اما اگر نقشه‌ی تخیلی ما در زندگی شخصی خود منطبق با نظام هستی عالم نباشد، آن‌گاه مسیر ما پیوسته مواجه با موانع و برخوردها بوده و محکوم به زوال خواهد بود.

دقیقاً به این دلیل است که ما شاهد تلاش‌های بی‌هوده و مهندسی‌های اجتماعی پر هزینه و نظم‌های سرسام‌آور مدنیت ناکام جدید هستیم. خوشا بر احوال آنان که توانستند به رمز عالم و سرّ قدر آشنا شوند و با زندگی حکیمانه و هم‌سو با جهت سیر نظام هستی، همواره در راه رضایت الهی بکوشند و اگر از خدای خود درخواستی می‌کنند، چیزی را طلب کنند که در مسیر جریان خلقت

۱- قرآن کریم: رعد (آیه/ ۸): «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ»

۲- قرآن کریم: اسراء (آیه/ ۸۵): «وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»

شرح روان صحیفه سجادیه

است. اینان کسانی هستند که خواسته‌هایشان بر صراط مستقیم منطبق است، لذا مستجاب الدعوه خواهند بود، زیرا دعا و خواسته‌ی آنان، هیچ گونه مزاحمتی با نقشه‌ی سیر هستی ندارد و این به دلیل آن است که می‌دانند چه چیزی بخواهند و درخواست خود را در چه شرایط زمانی و مکانی مطرح سازند.

چنانچه حضرت ایوب علیه السلام در زندگی اش مورد امتحانات سخت خداوند قرار گرفت، همه‌ی اموال و فرزندانش را از دست داد و به بیماری سختی دچار شد اما هرگز از رحمت خدا ناامید نشد؛ از خداوند سبحان کمک خواست و درهای رحمت الهی را به روی خود باز دید، خداوند فرزندان و هر آنچه از ایوب علیه السلام گرفته بود به او بازگرداند.

یادآوری و مرور تاریخ زندگی بزرگان، بهترین وسیله‌ی تسکین، صبر، ارشاد و راهنمایی است، آنان در زندگی مادی، مانند دیگران به گرفتاری‌ها و بیماری‌هایی مبتلا می‌شدند، ولی به این درجه از درک رسیده بودند که گرفتاری‌های ظاهری در بسیاری از مواقع، باطناً لطف خفی و رحمت الهی است. سپس به صبر در مصائب اشاره می‌فرماید که: «وَلَا صَبْرَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ» دنیا پر از بلا و مصیبات است و گاه انسان در برابر آن‌ها صبور نیست و نمی‌تواند خود را کنترل کند؛ به همین جهت حضرت، از خداوند متعال در این زمینه کمک می‌گیرد.

در فرهنگ قرآن و عترت، هر عمل نیک و خیری، پاداش مشخص و معین دارد، اما بر اساس آیات قرآن، پاداش صبر در قیامت بی حد و حصر است، در روایتی آمده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در روز قیامت، هنگامی که دفترهای محاسبه گشوده و ترازوهای حساب و کتاب برپا می‌گردد، برای اهل بلا و گرفتاری

ترازویی نصب نمی‌شود، سپس آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل را قرائت فرمود: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۱</sup>.

وقتی انسان در برابر مصائب و مشکلات، صابر باشد و مقدرات الهی را بر وفق حکمت و مصلحت بداند، اطمینان قلبی پیدا می‌کند و از آن جهت که اولاً: در انجام وظیفه کوتاهی نکرده و ثانیاً: در ابتلاء به مصیبت صبوری پیشه کرده و جزع و فزع ننموده به «آرامش درونی» یا «نفس مطمئنه» دست می‌یابد، چنین کسی بهشت نیز برای او کوچک است و لایق مقام عندالهی است، چنان که خداوند می‌فرماید: ای کسی که به نفس مطمئنه رسیدی، یعنی در ابتلائات شکلیا بودی! بیا نزد من که بهشت برای تو کوچک است جایگاه تو در مرتبه‌ای والاتر از بهشت، نزد من و نزد بندگان من، یعنی معصومین علیهم‌السلام می‌باشد.

اصولاً هر انسانی بعد از این که بصیرت و شناخت واقعی نسبت به حضرت حق پیدا کرد و قدم در مسیر عمل و اطاعت گذاشت با موانع و مشکلاتی روبرو خواهد شد که اگر استقامت و صبر نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند احقاق حق کرده و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند.

سپس در اشاره به ضعف انسان در مشکلات مالی و فقر اشاره می‌فرماید: «وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْفَقْرِ» خدایا فقر و نداری کمرشکن و طاقت فرسات، هیچ کس قدرت تحمل آن را ندارد، مخصوصاً کسانی که زن و بچه دار و آبرومندند، چنان که حضرت امیر علیه‌السلام نیز فرمود: «بر هر چیزی غالب شدم جز بر فقر». ❖ بنابراین در عین ناتوانی و بی‌چیزی، جا دارد که امام سجاد علیه‌السلام بفرماید:

۱- قرآن کریم: زمر (آیه/ ۱۰)

شرح روان صحیفه سجادیه

﴿ فَلَا تَحْظُرْ عَلَيَّ رِزْقِي ﴾ «خودت روزیم را بده و مرا به مخلوقات وانگذار».

خداوند متعال حکیم است و کارهایش همگی از روی حکمت و مصلحت انجام می‌گیرد، منجمله مسئله‌ی روزی دادن و لذا اگر می‌بینیم که حضرت در مورد منع روزی از حرف «علی» استفاده نموده که به معنای ضرر است، معلوم می‌شود اگر خداوند روزی کسی را قطع کند، هیچ کس نمی‌تواند به او روزی برساند، هرچند گاهی قطع روزی به نفع انسان است زیرا موجب تنبّه او شده و به خداوند وصل می‌شود، چنان که قرآن کریم به این مطلب اشاره می‌کند که «یقیناً انسان طغیان می‌کند وقتی خود را بی‌نیاز ببیند»<sup>۱</sup>.

بدیهی است که پروردگار بدون جهت، روزی کسی را قطع نمی‌کند، در نتیجه عامل قطع روزی انسان خود اوست و لذا تنها راه نجات از قطع روزی مواظبت از اعمال خود و توبه و درخواست از خداست.

﴿ آن‌گاه به ذلت انسان در رجوع به خلق اشاره کرده و از خداوند می‌خواهد که: ﴾ «وَلَا تَكُنْ لِإِلٰهِ خَلْقِكَ» «خدایا وکالتم را بپذیر و اموراتم را تکفل نما و مرا به خلق وانگذار».

خدایا! من را برای روزی سراغ مخلوقات نفرست، چرا که عزت نفسم به من اجازه‌ی ابراز نیاز در نزد غیر تو را ندارد.

پیش همچو تو کریمی دست خود کردم دراز

ورنه پیش هر کریم اهل گدایی نیستم

خدایا من فقیر و سائل مادام‌العمر تو هستم و یقین دارم از کریمی چون تو

ناامید نخواهم شد.

۱- قرآن کریم: علق (آیات ۶ و ۷): «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ، أُن رَّآهُ اسْتَغْنَى»



دعای بیست و دوم - فرزند دوم

❖ سپس به عدم امکان مشارکت مخلوق در برآورده کردن حاجات خلق اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿بَلْ تُفَرِّدُ بِحَاجَتِي وَ تَوَلَّ كَفَايَتِي﴾ «بلکه خودت به تنهایی حاجت مرا برآور و کفایت مرا به عهده بگیر».

چرا که انسان موجودی محتاج است، هم احتیاج ذاتی به واجب الوجود دارد و هم عرضی و دائماً به چیزی احتیاج پیدا می‌کند.

امام سجاد علیه السلام با رازهای عالم آشنا است و می‌داند که عناصر نظام هستی در یک شبکه‌ی سراسری به هم پیوسته، از مدیر حکیم و مقتدر کارگاه آفرینش دستور می‌گیرند. از این رو، همه چیز را از او می‌طلبند و عرض می‌کند «صبر و طاقت و قوت من بسیار نیست و خلق نیز توانایی برآوردن نیازهای دیگران را ندارند، پس تو خود حاجت رویم فرما و نقص و کمبودها را جبران و زندگی مرا کفایت نما». به راستی که چنین درخواستی، پاسخ منفی در پی نخواهد داشت و قطعاً حضرت حق با نظر رحمت بر چنین بنده‌ی راستینی خواهد نگرست.

دعای بیست و دوم فراز سوم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
وَ أَنْظِرْ إِلَيَّ	و نظری نما به سوی من	إِلَى خَلْقِكَ	بسوی مخلوقات
وَ أَنْظِرْ لِي	و نظاره کن مرا	تَجَهَّمُونِي	ترش رویی کنند مرا
فِي جَمِيعِ أُمُورِي	در تمام امورم	وَ إِنْ أَلْجَأْتَنِي	و اگر واگذاری مرا
فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي	که اگر واگذاری مرا	إِلَى قَرَابَتِي	به خویشاوندانم
إِلَى نَفْسِي	به خودم	حَرَمُونِي	محروم کند
عَجَزْتُ عَنْهَا	ناتوان شوم از انجام کارها	وَ إِنْ أُعْطُوا	و اگر ببخشند
وَ لَمْ أَقْمِ	و همت نگمارم	أُعْطُوا قَلِيلًا نَكِدًا	می بخشند کم ناگوار
مَا فِيهِ مَصْلَحَتُهَا	آنچه مصلحتم در آن است	وَمَنْوَا عَلَيَّ طَوِيلًا	و منت گذارند بر من زیاد
وَ إِنْ وَكَلْتَنِي	و اگر واگذاری مرا	وَ دَمُّوا كَثِيرًا (۳)	و مذمت کنند بسیار

واژگان

﴿نَظَرٌ﴾: اگر با «الی» متعدی شود به معنی دیدن و اگر به «لام» متعدی شود، به معنی رحمت و اگر با «فی» استعمال شود به معنی فکر و بصیرت است و اگر با کلمه‌ی «بین» همراه باشد به معنای حکم است؛ مثل «نَظَرْتُ بَيْنَهُمْ» (میان آن‌ها نظر دادم و حکم کردم) به این معنا که به من رحم کن و در همه‌ی کارها کمکم کن و اگر به معنای فکر و تدبیر باشد یعنی اهمیت دادن به مطلب، زیرا به هر مطلبی که اهمیت می‌دهد در آن تدبیر می‌کند، یعنی خدایا در همه‌ی کارهایم به نفع من نظر کن.

﴿تَجَهَّمُونِي﴾: از ماده‌ی «تَجَهَّم» باب تفاعل به معنای تلقی به غلظت و ترش‌رویی است.

﴿نَكِدٌ﴾: از ماده‌ی «نَكَد» در لغت به معنای شدت و سختی است و چیزی که در او خیر نباشد. به شخص «بخیل و ممسکی» که به آسانی به کسی چیزی نمی‌دهد، اگر هم بدهد بسیار ناچیز و کم‌ارزش است «نکد» گویند.

\*\*\* شرح دعا \*\*\*

**پیامدها که توکل به غیر خدا**

❁ در این فراز، امام معصوم علیه السلام پس از آن که توجه خدا را از محضر خداوند درخواست می کند، عواقب سوء و جبران ناپذیر اتکای به غیر را بیان کرده، می فرماید: ﴿ وَ أَنْظِرْ لِيَّ وَ أَنْظِرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي ﴾ «و نظری نما به من و نظاره کن مرا در تمام امورم».

بهترین راه رسیدن به خدا تحت نظر او بودن است، اگر خداوند کسی را تحت نظارت، مراقبت و تربیت خود قرار دهد، او در مسیر رشد و تکامل و سعادت ابدی قرار گرفته است.

امام علیه السلام در این فراز، رویگردانی دیگران از کمک رسانی را مقدمه‌ی خوبی می داند، برای دل بریدن از غیر خدا، که اگر آدمی فقط به خداوند توجه داشته باشد معنای حقیقی بندگی را می فهمد.

به تعبیر دیگر، با در نظر داشتن محدودیت، قدرت، آگاهی و ضعف طبیعی انسان‌ها، بسیار عادی است که در زمان درخواست چیزی از آنان صورت درهم بکشند و در مقام بخشایش، کم بگذارند و منت نهند. این بدان جهت است که رفتار انسان‌ها غالباً خالی از منافع شخصی و اغراض فردی و گروهی نیست و چه بسا با خود بزرگ بینی و تحقیر دیگران همراه است.

به بیان دیگر از خداوند می خواهیم از این سیستم قدرت مطلق و بی نهایت و ازلی و ابدی خویش، یک قطره اش را برای ما صرف کند و نظارت خاص بر کارهای ما داشته باشد.

❁ سپس حضرت به عجز ذاتی انسان اشاره می فرماید: ﴿ فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي

شرح روان صحیفه سجادیه

إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا ﴿ «خدایا اگر مرا به خود واگذاری از انجام آن کارها ناتوان خواهم شد».

بدیهی است که عموم انسان‌ها به جهت عجز ذاتی، در عمل و کارهای خود استقلال ندارند و اگر از ناحیه‌ی خداوند متعال به آن‌ها قدرت داده نشود، آن کار محقق نخواهد شد. که یکی از مهمترین آن موارد که انسان به تنهایی در مقابل آن عاجز است، مقابله کردن با نفس اماره است، چرا که کنترل نفس چموش و سرکش اماره، نیاز به مدد غیبی دارد.

چنان که امام صادق علیه السلام با چشمانی غرق اشک، دو دست خود را به طرف آسمان بلند می‌کرد و می‌فرمود: «رَبِّ لَأَتَكَلَّنِي إِلَي نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا» (پروردگارا، مرا هیچ‌گاه حتی به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن، به خودم وامگذار). وقتی علت این انقلاب درونی را سؤال کردند، فرمود: «خدا لحظه‌ای یونس پیامبر را به خود واگذار کرد و او در آن لحظه ترک اولایی مرتکب شد که مستوجب محبوس شدن در شکم ماهی گردید و اگر لطف خداوند نبود تا قیامت در آن تاریکی می‌ماند».

❖ سپس می‌فرماید: ﴿ وَ لَمْ أَقِمْ مَا فِيهِ مَصْلِحَتُهَا ﴾ «و انجام نمی‌دهم آنچه در آن است مصلحت آن».

همان‌گونه که جسم انسان مصلحت‌هایی دارد که درباره‌ی آن باید آن‌ها را انجام داد، نفس نیز مصالحی دارد که باید آن‌ها را پیگیری نمود، ولی از آنجا که انسان قدرت قیام به انجام وظایف خود را در مورد مصالح نفس ندارد، حضرت اشاره می‌فرماید در این راستا باید از خدای سبحان مدد گرفت،

خداوند مهربان نیز بر خود واجب می‌داند از او دستگیری نماید. لذا امر او را به اولیائش واگذار می‌کند تا به اذن و اراده و مشیتش نفس او را اصلاح کنند.

❁ امام علیؑ در ادامه به دل نبستن به خلق اشاره کرده، عرض می‌کند: ﴿وَإِنْ وَكَلْتَنِي إِلَىٰ خَلْقِكَ تَجَهَّمُونِي وَإِنْ أُلْجَأْتَنِي إِلَىٰ قَرَابَتِي حَرَمُونِي وَإِنْ أُعْطُوا أُعْطُوا قَلِيلًا نَكِدًا وَمَنُوا عَلَيَّ طَوِيلًا وَذَمُّوا كَثِيرًا﴾ «اگر مرا به مخلوقات واگذار کنی با چهره‌ای درهم و ترش‌رویی به من می‌نگرند و اگر به بستگان و خویشاوندانم موکول فرمایی محروم سازند و اگر چیزی به من ببخشند بسیار کم و بی‌برکت است و بر من منت فراوان نهند و نکوهش و مذمت بسیار کنند» و آبروی مرا خواهند ریخت.

از کلام حضرت استفاده می‌شود که حاجات خود را باید نزد خدا برد، زیرا تنها اوست که آبروی انسان حاجتمند را نمی‌برد، بلکه از او استقبال نیز می‌کند، ولی اگر به غیر خدا مثلاً به قوم و خویش رجوع کند، به او اهانت نکند و آبرویش را نریزد، حداقل او را محروم می‌کند، بنابراین چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی.

«وَمَنُوا عَلَيَّ طَوِيلًا» خدایا گاه خوبی‌هایی که به من کردند مدت‌های زیادی در ذهنشان می‌ماند، آن‌ها مثل تو نیستند که بدی را با خوبی جواب دهند.

«وَذَمُّوا كَثِيرًا» اگر احیاناً مردم از انسان یک بدی ببینند تا مدت‌ها نقل مجالس می‌شود، بنابراین جا دارد که حاجات خود را نزد خدا ببریم که هرگز بر اجابت آن‌ها کسی را مذمت نمی‌کند.

«جهم» به معنای عبوس و بدخلق و بدگفتار؛ خدایا اگر مرا به مخلوقات

شرح روان صحیفه سجادیه

واگذار کنی با من بدخلقی خواهند کرد؛ بدیهی است که انسان از اصلاح نفس خود عاجز است لذا از خداوند می خواهد که یا خود متکفل اصلاح نفس او شود یا امر او را به اولیائش واگذار نماید تا به اذن و مشیتش نفس او را اصلاح کنند. از کلام امام علیه السلام استفاده می شود که اگر خداوند متعال ما را به خلقش واگذار کند، نزد مردم دلیل می شویم، پس در نتیجه دل بستن به هیچ احدی جز خداوند جایز نیست، وقتی برای حاجتی مادی به آنها رجوع کنیم به خاطر این که غالب مردم، دنیا دوست و دنیا طلبند، دست رد بر سینه‌ی ما می زنند و آبروی ما می رود، بنابراین:

به دست آهن تفته کردن خمیر  
به از دست بردن به پیش امیر  
برخی نیز با منت گذاشتن، کارهای خیر خود را بی ارزش می کنند.

### اعتماد به خدا و به نفس

چه خوب است که امت اسلامی با این دعاها مأنوس شوند و به مضامین دقیق آن آشنا گردند و زندگی خود را بر اساس تعالیم امامان هدایت گر علیهم السلام پی ریزی کنند که عزت، شرافت و تعالی روح در سایه‌ی این معارف، دست یافتنی است و به راستی که فرد مؤمن و متکی به خدا، در مقابل هیچ گرفتاری‌ای زانو نمی زند و در مشکلات و ابتلائات نمی لغزد و هرگز در این موارد دست حاجت به سوی هیچ کس دراز نمی کند.

این غنای روحی که در روان‌شناسی همان «اعتماد به نفس» است، از عظیم‌ترین پایه‌های رشد شخصیت انسانی به حساب می آید، که فقط در سایه‌ی اعتماد و توکل به خدا قابل دستیابی است.

طبق فرمایش قرآن کریم و تاریخ پیامبران علیهم السلام گاهی چنین افرادی تنها در مقابل قدرتمندترین جباران عالم ایستادگی کرده، عاقبت هم پیروزمندانه صفحه‌ی تاریخ را روشن می‌کردند؛ چنان که «ابوطالب» به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: تو به تنهایی، با نداشتن پول و آذوقه و افراد، چگونه در مقابل آن همه مردم قرار می‌گیری و چگونه موفق خواهی شد؟ ولی تاریخ نشان داد که فرد به تنهایی می‌تواند با اتکا به قدرت لایزال الهی بر همه‌ی قدرت‌های اهریمنی پیروز شود.

جناب «ابوطالب»، پیامبر گرامی اسلام را فاقد اسباب و افزار ظاهری می‌انگاشت، اما عاقبت پی‌برد که تمامی ادوات و افزارهای جنگی و مالی در مقابل عزم آن پیامبر اولوالعزم، کوچک و غیرقابل اعتماد است.

دعای بیست و دوم - فراز چهارم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
فَبِفَضْلِكَ	پس به کرمت	وَبَسَعَتِكَ	و به گستردگی ات
اللَّهُمَّ فَأَغْنِنِي	خدایا بی نیازم کن	فَأَبْسُطْ يَدِي	بگشای دستم را
وَبِعَظَمَتِكَ	و به بزرگیت	وَبِمَا عِنْدَكَ	و به آنچه نزد توست
فَأَنْعَشْنِي	بلندم کن	فَأَكْفِنِي (۴)	سرپرستیم کن

واژگان

«أَنْعَشْنِي» از مادهی «نَعَش» به معنای رفعت و بلندی مرتبه است و اگر به جنازه نَعَش می گویند، چون آن را به روی دست بلند می کنند. تعبیر «نَعَش شدن» یعنی خود را به مردن زدن، خود را بی دست و پا و نالایق وانمود کردن.

شرح دعا

حضرت سجاد در اشاره به فقر ذاتی و احتیاج انسان به مبدء غیبی می فرماید: ﴿فَبِفَضْلِكَ، اللَّهُمَّ، فَأَغْنِنِي﴾ «بار خداوند! حال که چنین است مرا با فضل خود بی نیاز فرما».

از آن جایی که علاقه به مال دنیا از غریزه های آدمی است، طبیعی است نسبت به انفاق بخل بورزد، چنان که خدای سبحان می فرماید: «کسانی که از بخل ورزیدن خود را حفظ کنند، نجات می یابند و گرنه به هلاکت خواهند افتاد»!

از سیاق کلام امام سجاد علیه السلام استفاده می شود افعال الهی با صفات مناسب

۱- قرآن کریم: حشر (آیه/۹): «وَمَنْ يُوقِ شَحْنَهُ فَوَلَيْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»



دعای بیست و دوم فراز چهارم

با آن‌ها انجام می‌گیرد بنابراین حضرت از خداوند می‌خواهد تا او را با فضلش بی‌نیاز گرداند زیرا سزاوار نیست انسان مؤمن، بی‌نیازی کامل از دیگران را از خدا بخواهد.

شخصی در حضور امام باقر علیه السلام دعا کرد: «اللَّهُمَّ اغْنِنَا عَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ» (خدایا ما را از همه‌ی آفریدگانت بی‌نیاز گردان!) امام علیه السلام فرمود: این‌گونه دعا نکن؛ بلکه بگو: «اللَّهُمَّ اغْنِنَا عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ» (خدایا ما را از آفریدگان بدت بی‌نیاز فرما)؛ چون مؤمن از برادرش بی‌نیاز نیست.

گفتنی است، بین این دو روایت و دو عبارت تناقضی وجود ندارد؛ زیرا وقتی می‌فرماید: خدایا به فضل خودت ما را از غیر خودت بی‌نیاز کن، یعنی خدایا اداره و تدبیر امور ما را به صورت مطلق به دیگرانی واگذار مکن که یا کم بگذارند و یا با منت و خواری برای ما کاری انجام دهند، در واقع یکی از مصادیق همان واگذاری امور به افراد شرور است که از خدا خواسته می‌شود خدایا! ما را از مردم شرور بی‌نیاز کن.

اما روایتی که می‌فرماید مؤمن از برادر مؤمنش بی‌نیاز نیست، در واقع اشاره به امری تکوینی دارد زیرا خداوند همه‌ی امور را با واسطه مدیریت و به انجام می‌رساند؛ علاوه بر این، درخواست از مردم در صورت نیاز ضروری و لازمه‌ی زندگی اجتماعی است، و گرنه باید خیلی از احکام مالی اسلام؛ مانند انفاق و قرض دادن به دیگران، تعطیل می‌شد.

بنابراین، معقول نیست تا از خدا بخواهیم ما را به صورت مطلق از دیگران بی‌نیاز کند؛ زیرا برطرف شدن نیازهای معمول توسط دیگران اگر همراه با منت و دشواری نباشد، در حقیقت با برطرف شدن مستقیم همان نیاز از سوی

شرح روان صحیفه سجادیه

پروردگار و با فضل او منافاتی ندارد. آنچه باید از آن به درگاه خدا پناه ببریم، سوء استفاده‌ی افراد شرور از نیازهای ما است.

❁ از آنجا که عظمت انسان، مصداق عظمت خداست، حضرت می‌فرماید:

﴿وَبِعِظْمَتِكَ فَانْعَشِنِي﴾ «و با عظمت و بزرگواریت زنده و سربلنددار».

بدیهی است که انسان هرگز با رجوع و اتصال به خویشان و اقوام نزدیک

هر قدر دارای عظمت و پست و مقام باشند، به بزرگی و عظمت نمی‌رسد.

اگر خداوند دست کسی را بگیرد و او را یاری و مورد توجه و لطف و کرم

خود قرار دهد، به هیچ وجه کسی نمی‌تواند او را از این عزت و سربلندی به

ذلت و سرافکنندگی بکشاند و عزیز واقعی هم یعنی همین.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الْعَزِيزُ مَنْ اَعْتَزَّ بِالطَّاعَةِ» (عزیز کسی است که

به سبب طاعت و فرمانبرداری حق، عزیز شده باشد)!

اگر خداوند عزت به انسان داد و حامی عبدش بود این عزت خدایی قابل زوال

نخواهد بود، به خلاف عزت‌های دنیوی که به حسب ظاهر عزت است ولی

قابل زوال و تغییر و تحول می‌باشد.

❁ آن گاه حضرت به سعه و بی‌نیازی خداوند اشاره و از او می‌خواهد که:

﴿وَبِسَعَتِكَ، فَابْسُطْ يَدِي﴾ «و با گشایش و وسعت دستم را بگشا».

وسعت روزی و نعمت در صورتی که هم خود انسان و هم خانواده‌اش از

آن استفاده کنند بسیار خوب است، چرا که انسان اگر دستش باز باشد؛ دیگران

نیز می‌توانند از او بهره مند شوند.

۱- غررالحکم، ۱۸۴ حدیث ۳۴۹۵

انسان نیازمند با رجوع به مردم هرگز مشککش به طور کل حل نمی‌شود چرا که آن‌ها هم به خاطر فقر و احتیاج ذاتی و محدودی که دارند تا حدودی می‌توانند کمک کنند، پس چه خوب است طبق فرمایش حضرت، شخص محتاج و نیازمند فقط بسط ید را از خداوند بخواهد و خود را بین مردم ذلیل نکند. منظور از وسعت، وسعت روح، دل، اقتصادی، اجتماعی و ... است که خداوند منبع تمام این فیوضات است.

❁ و سپس از آنجا که خداوند منبع تمام خیرات است، حضرت از او می‌خواهد که: ﴿وَمَا عِنْدَكَ فَآكْفِنِي﴾ «و با آنچه در نزد تو است مرا کفایت فرما». بدیهی است که امورات انسان تنها با آنچه نزد خداست کفایت می‌شود و هرگز رجوع به مردم مشکل او را حل نمی‌کند هرچند دارای امکانات فراوان باشند و به قول معروف دستشان باز باشد.

چنان که، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر قریش خورشید و ماه را از آسمان به زمین کشیده و در دستم قرار دهند، من دست از وظیفه‌ی ربانی و ایده‌ی الهی خود برنمی‌دارم»<sup>۱</sup>.

آری، فقط خدا و هر کس که به او وابسته است، پیروز خواهد بود و عناصری چون طلا و نقره هرگز، قدرت و شخصیت به دنبال نمی‌آورند؛ باید در پی چیزی بود که دارای عظمت و قدرت ذاتی است و می‌تواند انسان را اشباع و او را به درجات فوق تصور برساند؛ چه بسا زر و زور غیر معقول که انسان را از درجه‌ی انسانیت ساقط کرده و به سر حد پست‌ترین حیوانات تنزل داده است.

۱- بحارالانوار، ج ۱۸ ص ۱۸۲ / تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۸

شرح روان صحیفه سجادیه

سیدالشهدا علیه السلام در بغرنج ترین موقعیت خود فرمود: «إِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السُّلَّةِ وَالذِّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِّنَا الذِّلَّةُ» (ناپاک فرزند ناپاک مرا بین دو چیز؛ کشته شدن یا پذیرش و ذلت، محصور ساخته است؛ غافل از آن که گرد ذلت هرگز به دامن ما نمی نشیند!)<sup>۱</sup>.

در ماجرای شهادت «مسلم بن عقیل» ابن زیاد، محمد بن اشعث را چنین سرزنش می کند: خدا مرگتان دهد از دست یک نفر فرار می کردید که هیچ گونه عده و عده ای نداشت؟! او در جواب می گوید: سنگ در زیر دندان باد؟! تو خیال کردی که ما با بقال های کوفه جنگیدیم؟ ما با کسی در نبرد بودیم که اگر گرفتار می شدیم، ما را خرد می کرد و هیچ چاره ای جز فرار یا اجتماع بر کشتن او نداشتیم.<sup>۲</sup>

آری! این است فرمایش قرآن: «عزت فقط از آن خدا و رسول او و مؤمنان وابسته به خدا می باشد»<sup>۳</sup> و سایر افراد خوار و اسیر دیگران یا اسیر نفس و هواهای شیطانی خود و ابلیس های همانند خود می باشند و از آزادگی و آزاد مردی بویی نبرده اند.

۱- لیهوف، ص ۹۷ / بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۷ و ۸۳

۲- بحار الانوار، ج ۴۴ ص ۳۵۴

۳- قرآن کریم: منافقون (آیه ۸): «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»

دعای بیست و دوم فراز پنجم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
اللَّهُمَّ صَلِّ	خدایا درود فرست	فِيْمَا يَرُدُّ عَلَيَّ مِنْكَ	در آنچه می‌رسد بر من از تو
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ	بر محمد و آلش	وَبَارِكْ لِي	و برکت بده برای من
وَاخْلُصْنِي مِنَ الْحَسَدِ	و برهان مرا از حسد	فِيْمَا رَزَقْتَنِي	در آنچه روزیم کردی
وَأَحْصُرْنِي عَنِ الذُّنُوبِ	و بازم دار از گناهان	وَفِيْمَا خَوَّلْتَنِي	و در آنچه بخشیدی مرا
وَوَرِّعْنِي عَنِ الْمَحَارِمِ	و پرهیزم ده از محارم	وَفِيْمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ	و در آنچه نعمتم دادی به آن
وَلَا تُجَرِّئْنِي	و جرئتم مده	وَأَجْعَلْنِي فِي كُلِّ حَالَتِي	و قرارده مرا در تمام حالاتم
عَلَى الْمَعَاصِي	بر گناهان	مَحْفُوظًا مَكْلُوءًا	محفوظ، حراست شده
وَأَجْعَلْ هَوَايَ عِنْدَكَ	و بگردان میلم را بخودت	مَسْتَوْرًا مَمْنُوعًا	پوشیده، نایافتنی
وَرِضَايَ	و خشنودیم را	مُعَاذًا مُجَارًا (۵)	پناه داده، امان یافته

واژگان

﴿حصر﴾: به معنای «منع کردن و بازداشتن» و محافظت کردن کسی یا چیزی در یک صفت یا ویژگی.

﴿ورع﴾: در لغت به معنای «پرهیزکاری، تقوا» و در اصطلاح عرفا، پرهیز از اموری است که هر چند در شرع حرام نشده؛ اما سالک طریق از آن خودداری می‌کند، مقامی است بالاتر از «تقوا» چون از شبهات هم دوری می‌کند، مبدا در امور مشتبه وارد شود.

﴿خوِّلتني﴾: از مادهی «خوَّل» صیغه‌ی مفرد مخاطب ماضی از باب تفعیل است، به معنای به عهده گرفتن، واگذاری و در اختیار قرار دادن.

﴿مكلوءاً﴾ از مادهی «كلاه» به معنای حفظ شده و حراست شده.

\*\*\* شرح دعا \*\*\*

قیح حسد

❖ حضرت سجاد علیه السلام در این فراز بعد از درود بر محمد و آل محمد با اشاره به صفت مذموم و ناپسند حسد خود را در پناه خداوند قرار داده، می فرماید: ﴿وَ خَلَّصْنِي مِنَ الْحَسَدِ﴾ «و مرا از حسادت خالص ساز».

حالت «حسد» وقتی پیش می آید که «حسود» نعمتی را در دست دیگری می بیند و رنج می برد و در دل تمنا دارد، تا نعمت از او گرفته شود و آن قدر به تمنای خویش اصرار دارد که طبق فرمایش امام علی علیه السلام: «الْحَاسِدُ يَرَى أَنَّ زَوَالَ النُّعْمَةِ عَمَّنْ يَحْسُدُهُ نِعْمَةٌ عَلَيْهِ» (حسود از بین رفتن نعمت از دیگران را، برای خودش نعمت می بیند)!

حسود در واقع دشمن نعمت است نه صاحب نعمت، او از خداوند و تقسیم عطیه اش ناراحت و خشمگین است.

آری، اصل حسد، کوری قلب و انکار فضل الهی که دو بال کفرند را به دنبال دارد به این جهت ضرر حاسد قبل از آن که به محسود برسد به خودش می رسد، مانند ابلیس که ضررش به خودش رسید و لعنت ابدی شامل حال او شد ولی آدم که محسود بود به مقام نبوت رسید و خدا نکند این صفت رذیله در کسی ملکه شود؛ زیرا موفق به توبه نشده و همیشه آرزوی ضرر به دیگران - که از او بهترند یا بیشتر دارند - را دارد.

گاه دیده شده شخص حسود - مانند شخص تب داری که سوخت و ساز درون سلولی بافت های بدنش چندین برابر شده و بسیاری از بافت ها آسیب

۱- غررالحکم، ۳۰۱ حدیث ۶۸۴۰

دیده و عمل کردشان مختل شده - دچار آشفتگی فزاینده‌ی ذهنی می‌گردد؛ به گونه‌ای که تمام سطوح ادراکی و عاطفی شخصیت وی درگیر خنثی‌سازی یا شبیه‌سازی رفتار فرد مورد حسد می‌شود و مجاللی برای تصمیم‌گیری صحیح نمی‌گذارد. از این رو، در روایت آمده: «الْحَسُودُ لَا يَسُودُ» (حسود هرگز به سیادت و آقایی نمی‌رسد)!. سرّ این مطلب آن است که حسود عجلولانه به کارهای نابخردانه دست می‌زند.

در روایت دیگر از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا يَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (حسد، ایمان را می‌سوزاند همانند آتشی که هیزم را نابود می‌کند)<sup>۲</sup>. البته گاهی پیدایش حسد اختیاری نیست، ولی دستور اکید آن است که نباید به فرمان نفس در حال حسد اعتنایی نمود.

وانگهی حسد تأثیری در تقدیرات امور ندارد، چرا که روزی هر کس از طرف خدای تعالی مقدر و تقسیم شده. پس حسد نه سودی به حال حسود دارد و نه زیانی به محسود می‌رساند؛ بلکه ریشه‌ی آن کوری دل و اعتراض به حکمت و فضل خداوند می‌باشد که دو بال کفرند.

### حکایت

در زمان موسی الهادی در بغداد، یکی از ارباب نعمت به همسایه‌اش حسد ورزید و آنچه می‌توانست بر علیه او تبلیغات کرد ولی فایده‌ای نبخشید و مؤثر واقع نشد. عاقبت تدبیری اندیشید و آن این که غلام بچه‌ای را خرید و او را تربیت کرد تا بزرگ شد روزی به غلامش دستور داد که سر وی را بر پشت بام

۱- بحار الانوار، ج ۷۰ ص ۲۴۸، ۲۵۸ و ۲۶۲ / غرر الحکم، ص ۲۹۹

۲- کافی، ج ۲ ص ۳۰۶ / وسائل الشیعه، ج ۱۵ ص ۳۶۵ / بحار الانوار ج ۷۰ ص ۲۳۷

شرح روان صحیفه سجادیه

همسایه ببرد به خیال آن که وقتی چنین کرد، همسایه را به جرم قتل دستگیر و او به آرزویش می‌رسد ولو بعد از مرگ خودش. برای این کار چاقوی تیزی آماده کرد و سه هزار درهم از مال خودش به غلام داد و گفت: پس از آن که مرا به قتل رساندی، با این پول به هر جای دنیا می‌خواهی سفر کن، هر چند غلام امتناع کرد و مولای خود را نصیحت کرد که: اولاً از کجا می‌دانی این توطئه‌ی تو درباره‌ی همسایه‌ات مؤثر خواهد بود؛ به فرض مؤثر گردد، به هنگامی خواهد بود که تو زنده نیستی تا گرفتاری او را بینی و از این قبیل نصایح؛ و لیکن سودی نداشت. بالاخره غلام چاره‌ای جز امتثال امر مولا ندید و سر مولا را بر پشت بام خانه‌ی همسایه از تن جدا کرد. ابتدا چند روزی همسایه‌ی بی‌گناه گرفتار شد و به زندان افتاد ولیکن دیری نگذشت که حقیقت امر مکشوف شد و متهم به دستور الهادی از زندان آزاد گردید.

نکته‌ای که در کلام حضرت به آن اشاره شده این است که، حسد در ذات انسان بالقوه هست، مهم این است که نگذارد به فعلیت برسد، چرا که امام می‌فرماید: «خَلِصِنِي» و نمی‌گوید «وَأَحْفِظْنِي» زیرا اخلاص و رهایی وقتی است که چیزی وجود داشته باشد و انسان بخواهد از آن خلاص شود.

با بیان دیگر، اصل رقابت و مسابقه در ذات انسان قرار داده شده که عاملی است برای حرکت و تکامل، اما این انگیزش به دو صورت می‌تواند برانگیخته شود، حسد و غبطه.

بنابراین کسی که اولین گام را با حسد تخریب کند، چگونه می‌تواند ایمان کامل داشته باشد؟

❁ از آنجا که برای برقراری رابطه با خداوند، اولین شرط، رهایی و خلاصی



از حسد است و با جدایی از این صفت رذیله، رابطه‌اش با خدا برقرار می‌شود، از گناهان به خدا پناه برده، می‌فرماید: ﴿وَاحْصُرْنِي عَنِ الذُّنُوبِ﴾ «از گناهان بازدار». انگیزه‌های گناه نیز مانند حسد در وجود انسان هست زیرا انسان یک موجود غریزی و غرایز برای او لازم و ضروری هستند و لذا نباید نه تنها از خداوند بخواهیم غرایز را از وجود ما بردارد، بلکه باید با همت و تلاش بر اساس همان رابطه، از خدا بخواهیم که غرایزمان تحت کنترل و محصور و در بستر اقتضای فطری فعال باشند.

البته فرق است میان حسد که یک عمل قلبی است با گناه که یک عمل خارجی است. بنابراین از گرفتاری‌های قلبی و روانی و شخصیتی، نجات لازم است و درباره‌ی اعمال خارجی گناه، کنترل و محصور بودن. و این نکته‌ی دقیق و مهم است که امام علیه السلام میان مسائل روان شناختی و مسائل رفتار شناختی فرق می‌گذارد.

به بیان دیگر، تنها رهایی از مشکلات درونی و روانی کافی نیست، باید در رفتارها نیز بر طبق شریعت عمل شود و این بیان امام سجاد علیه السلام دقیقاً راه و رسم صوفیان را ردّ می‌کند که می‌گویند پرداختن به طریقت و اصلاح درون نیاز به شریعت ندارد.

❖ سپس خواسته‌ی خود را فراتر می‌برد و از خداوند می‌خواهد: ﴿وَوَرِّعْنِي عَنِ الْمَحَارِمِ﴾ «و توفیق پرهیز از محارم را عنایت کن».

حرام‌ها را شریعت تعیین می‌کند و طریق دوری از حرام، ورع است که یک ملکه‌ی درونی است و عنصری از عناصر تشکیل دهنده‌ی شاکله‌ی روان

و شخصیت است.

❖ سپس امام به یک خصلت روانی اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿وَلَا تُجَرِّئِنِي عَلَى الْمَعَاصِي﴾ «و جرأت انجام معصیت را به من مده».

بر امام علیه السلام به عنوان طبیب روح، پوشیده نیست که گناهکار، به شدت بیمار و از سلامت نفس به دور و از رحمت بی‌دریغ حضرت حق محروم است. وجدان فرد معصیت‌پیشه - مانند بیماری که بدنش در اثر بیماری مزمن و دیرپا نسبت به عفونت‌ها و انحراف مزاج، غیر حساس شده و از پرهیز و مداوا دست برداشته - نسبت به زشتی و پلیدی گناهان، واکنش منفی نشان نمی‌دهد؛ از این رو، با گستاخی و بی‌باکی به هر جنایتی دست می‌زند.

درباره‌ی این جمله‌ی امام علیه السلام لازم است به دو مطلب اشاره شود:

اول اینکه: حضرت، عدم جرأت را از خدا نمی‌خواهد، بلکه «عدم جرأت بر گناه» را طلب می‌کند، یعنی خدایا جرأت بر رفتارهای نیک به من بده.

دوم اینکه: جرأت یک امر فعلی است که در شخصیت انسان پدید می‌آید و منشأ آن «تکرار یک رفتار یا رفتارها» است، که از تجربه‌ی خود شخص حاصل می‌شود، تجربه‌های منفی و مثبت جرأت بر امور منفی و مثبت را می‌آورد، پس فرق میان حسد و جرأت، این است که حسد یک امر ذاتی اما جرأت پدیده‌ای ثانوی در وجود است.

❖ سپس می‌فرماید: ﴿وَاجْعَلْ هَوَايَ عِنْدَكَ وَرِضَايَ فِيمَا يَرْضَى عَلَيَّ مِنْكَ﴾ «میل و هوایم را در پیش خود و خشنودی و رضایم را در آنچه از ناحیه‌ی تو

به من می‌رسد قرار ده».

مسئله‌ی سوم، درخواست مقام رضا است؛ امام زین العابدین علیه السلام از خدا درخواست نموده که مقام رضا و تمکین را به او عطا فرماید که بالاترین مقام ممکن برای بشر است. حضرت موسی علیه السلام به خداوند متعال عرض کرد: خداوند! به من دستوری ابلاغ فرما که با انجام آن، خشنودی و رضای تو را جلب کنم. به او وحی شد که از عهده‌ی آن برنمی‌آیی، حضرتش به سجده و زاری افتاد تا آن که از عرش الهی نوید آمد: ای موسی! رضای من، در رضای تو به قضای من نهفته است<sup>۱</sup>. به همین جهت، امام معصوم علیه السلام درخواست می‌کند: «وَ اجْعَلْ هَوَايَ عِنْدَكَ وَ رِضَايَ فِيمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكَ».

بعضی از بزرگان گفته‌اند: رضا یعنی این که انسان احکام الهیه را با شادی و سرور استقبال کند و به رضای اعظم الهی که همان بهشت دنیا و قصر عارفان است برسد، همان که شاعر گفت:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود

وعده‌ی فردای زاهد را چرا باور کنم

امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: صبر و رضا از خدای تعالی سرآمد اطاعت الهی است، کسی که صبر کند و از خداوند در آنچه قضای الهی است راضی باشد، خواه آن چیز را خوش داشته باشد و یا ناخوش. خداوند درباره‌ی او هر قضایی را که اجرا فرماید، چه خوش و چه ناخوش، خیر و صلاح او را در آن قرار خواهد داد.

به جدّ و جهدّ چو کاری نمی‌رود از پیش

به کردگار رها کرده بر مصالح خویش

۱- بحار الانوار، ج ۱۳ ص ۳۵۸ / ج ۷۹ ص ۱۳۴، ۱۴۳

گاه این رضایت به حدی می رسد که:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت

کان که شد گُشته‌ی او نیک سرانجام افتاد

❖ آنگاه در ادامه می فرماید: ﴿ وَ بَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي وَ فِيمَا خَوَّلْتَنِي وَ فِيمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ ﴾ «در آنچه روزی من قرار داده‌ای و در بخشش‌ها و آنچه انعام فرموده‌ای برکت عنایت کن».

حضرت سجاد علیه السلام گوارا بودن موهبت‌های ربوبی و خوش عاقبت بودن برخوردار از آن‌ها را از درگاه احدی درخواست می کند، زیرا گاه مال و مکنت، موجب سیه‌روزی فرد در زندگی می شود؛ از این رو، مردم می گویند اگر فلانی ماشین نداشت، تصادف نمی کرد. یا فلانی اگر ثروتمند نبود، به فلان عمل دست نمی زد، یا اگر از این جاه و مقام برخوردار نبود، کشته نمی شد. به این دلیل، امام علیه السلام از خداوند می خواهد با خاطری آرام از نعمت‌های او استفاده کند، زیرا اگر عافیت با نعمت‌های الهی همراه نباشد، انسان از آن همه کرامات و عطایا طرفی نخواهد بست.

رزق معمولاً به امکانات مصرفی گفته می شود اما «مخوّل» هم به امکانات تولیدی و هم هر آنچه در اختیار انسان است، حتی تن و نیروی جسمی و توان‌های روانی را هم دربرمی گیرد.

در این کلام، حضرت به مصداق «ذکر العام بعد الخاص» اول نعمت‌های مصرفی را آورده، سپس هر نعمتی که خداوند عنایت کرده و نیز، رزق معمولاً به «نعمت بالفعل» گفته می شود ولی «مخوّل» به نعمت بالقوه.

❁ سپس حضرت حفظ خود را از گناه در تمام حالات از خدا درخواست نموده، عرض می کند: ﴿ وَاجْعَلْنِي فِي كُلِّ حَالَتِي مَحْفُوظًا مَكْلُوءًا مَسْتُورًا مَمْنُوعًا مُعَاذًا مُجَارًا ﴾ «و مرا در تمام حالاتم محفوظ، حراست شده، مستور و ممنوع از مزاحمت و در پناه خود قرار ده».

امام زین العابدین علیه السلام از خدای سبحان می خواهد که او را در حصن خود قرار دهد؛ به طوری که آبروی او در امان و سلامتی وی تضمین شده و در پناهگاه امن خدا جای گیرد.

نفس انسانی آن گاه به آرامش و اطمینان می رسد که خود را در دژی محکم بیابد. امام هم در این راستا درخواست نموده با عنایت ربوبی از بلاها محفوظ و از خطرها پوشیده و در برابر آسیب ها و نامرادی های زندگی صیانت و حفاظت کامل داشته باشد.

بنابراین آرامش و طمأنینه فقط با در حصار حضرت حق قرار گرفتن به دست می آید، چون تنها دژ الهی محکم و زوال ناپذیر است؛ برخلاف بعضی ها که خودشان را در پناه دژهای واهی و پوشالی و خیالی مال و ثروت و ریاست و مقام قرار داده اند و روزی به این نتیجه خواهند رسید که این دژها سرابی بیش نبوده و در نهایت تأسف درمی یابند، عمری را در مقدمات زندگی طی کرده اند و هرگز به خود زندگی نرسیده اند.

خداوند متعال به داود پیغمبر فرمود: ای داود! هر بنده از بندگان من که مرا پناهگاه خود بداند و به من توسل جوید و نیت خود را هم پاک کند، اگر همه ی اهل آسمان ها و زمین او را اذیت و آزار کنند، من راه خروج از آن فتنه ها را برایش باز خواهم کرد.

شرح روان صحیفه سجادیه

اما اگر به یکی از مخلوقات پناه ببرد و او را بر مقدرات خود حاکم گرداند و نیت او نیز بر این گواهی دهد، همه‌ی اسباب و وسایل دنیا را از وی قطع کرده و زمین را زیر پایش سست خواهیم نمود و مهم نیست در کجا به هلاکت برسد<sup>۱</sup>.

### امنیت

امنیت، نعمت بزرگ خداوند است چون در محیط ناامن، نه اطاعت خداوند مقدور است نه زندگی توأم با سربلندی و آسودگی فکر و نه تلاش و کوشش و جهاد برای پیشبرد اهداف اجتماعی. بدان جهت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ از میان تمام مواهب و نعمت‌های خداوند در مصر، مسأله‌ی امنیت را بیان کرد و به پدر و مادر و برادران خود فرمود: «همگی با خواست خدا [آسوده خاطر و] در کمال امنیت وارد مصر شوید»<sup>۲</sup>.

آری، نعمت امنیت اساس و ریشه‌ی همه‌ی نعمت‌ها است.

«مکلوءاً»: همان محفوظ ماندن استعدادها و توان‌های درونی از هر آسیب

به ویژه از انگیزش‌های سقوط به جهت منفی است.

«مستوراً»: در ادبیات قرآن و حدیث دو نوع «ستر» آمده: ستر مثبت قلب

و ستر منفی آن. در آیه‌ی شریفه‌ی «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ

لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا»<sup>۳</sup> ستر منفی آمده، یعنی هر قلبی یا با ستر مثبت

مستور است یا منفی. ستر مثبت عامل حفاظت از سلامت درون و حفاظت از

روح فطرت است که گاهی شخص با ایمان نیز، دچار پاره شدن این ستر

۱- بحارالانوار، ج ۶۸ ص ۱۴۴ باب ۶۳ ذیل حدیث ۴۲

۲- قرآن کریم: یوسف (آیه/۹۹): «ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»

۳- قرآن کریم: اسراء (آیه/۴۵)

دعای بیست و دوم فراز پنجم

می‌گردد؛ چنان که امام صادق علیه السلام به ابو بصیر فرمود: «إِنَّ الْقَلْبَ لَيَكُونُ السَّاعَةَ مِنْ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَا فِيهِ كُفْرٌ وَلَا إِيمَانٌ كَالثَّوْبِ الْخَلَقِ» (گاهی در ساعت و زمانی برای قلب حالتی پیش می‌آید که مانند کیسه‌ای پاره می‌شود؛ نه کفری در آن می‌ماند و نه ایمانی).

اشاره به خواسته‌ی امام سجاد علیه السلام در این دعا، که این کیسه، پر از ایمان باشد و هرگز پاره نشود و همواره مستور بماند.

اما از آنجا که این پارگی گاهی در اثر عوامل درونی است و گاهی در اثر عوامل خارجی. با کلمه‌ی «ممنوعاً» از خداوند می‌خواهد که عوامل خارجی منفی را از نفوذ به قلب، منع کند و آن را در پناه خود داشته باشد.

دعای بیست و دوم فراز ششم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
اللَّهُمَّ صَلِّ	بارخدا یا درود فرست	وَإِنْ ضَعُفَ	هر چند ضعیف شود
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ	بر محمد و آلش	عَنْ ذَلِكَ بَدَنِي	از انجام آن بدنم
وَاقْضْ عَنِّي	و توفیق ده بر من انجام	وَوَهَّتْ عَنْهُ قُوَّتِي	و سست شود از آن نیرویم
كُلَّ مَا أَلْزَمْتَنِيهِ	تمام آنچه الزام	وَلَمْ تَنْلَهُ مَقْدَرَتِي	و نرسد آن را توانایم
وَفَرَضْتَهُ عَلَيَّ	و واجب کردی آنرا بر من	وَلَمْ يَسَعَهُ مَالِي	و توسعه نیابد سرمایه ام
لَكَ فِي وَجْهِ	برای خودت در تکلیفی	وَلَا ذَاتُ يَدِي	و نه دستیارم
مِنْ وَجْهِ طَاعَتِكَ	از تکالیف بندگی ات	ذَكَرْتَهُ	(خواه) یاد کنم آن را
أَوْ لَخَلْقٍ مِنْ خَلْقِكَ	یا برای مخلوقی از مخلوقات	أَوْ نَسِيْتَهُ (٦)	یا فراموشش کرده باشم

واژگان

«الزَّامُ» از «الزَّامُ» اشاره به تکالیف الزامی از جانب خداوند است و با واژه‌ی «فرض» هر چند در ظاهر دارای یک معنا هستند اما از جهاتی با هم فرق دارند، «الزَّامُ» تکلیفی است که به وسیله‌ی سنت ثابت شده، اما «فرض» تکلیفی است که به وسیله‌ی قرآن اثبات گردیده.

شرح دعا

رابطه انسان با تکالیف

حضرت در این فراز نیز با درود بر محمد و آلش می‌فرماید: ﴿وَاقْضْ عَنِّي كُلَّ مَا أَلْزَمْتَنِيهِ وَفَرَضْتَهُ عَلَيَّ﴾ «خدا یا به جای آور؛ به تحقق و مرحله‌ی عمل برسان از وجود من آنچه را که بر من الزام و واجب کرده‌ای».

عبارت ظاهری این سخن با توجه به «عَنِّي» بی معنی می‌شود: خدا یا از جانب



من آنچه را که بر من واجب کرده‌ای به جای آور. نتیجه‌اش فرار از تکالیف و برداشتن شریعت از مردم می‌شود. بدیهی است مراد حضرت «عمل» و «فعل» است نه «بی فعلی»، انجام وظایف است نه شانه خالی کردن از آن‌ها.

❖ آن‌گاه توضیح می‌دهد که این خواستن نیروی اراده، هم باید دربارهی «حق الله» باشد و هم «حق الناس» زیرا می‌فرماید: ﴿لَكَ فِي وَجْهِ مَنْ وَجْوهٍ طَاعَتِكَ﴾ «انجام واجبی که در طاعات خودت باشد» ﴿أَوْ لَخَلْقٍ مِنْ خَلْقِكَ﴾ «یا در جهت و نفع مخلوقی از مخلوقات تو».

این جمله شامل همه‌ی مخلوقات خدا می‌شود از حقوق مردم، اعضای خانواده، آب و هوا، گیاه و حیوان، سنگ و خاک و حقوق محیط زیست عموماً. اکثر شارحان و مترجمان، این جمله را تنها به حقوق انسان‌ها محدود و محصور کرده‌اند، غیر از مرحوم فیض الاسلام که چنین ترجمه کرده: «یا برای آفریده‌ای از آفریدگانت».

❖ سپس امام به رابطه‌ی جسم و جان و ضعف مقطعی بدن انسان در انجام تکالیف اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿وَإِنْ ضَعُفَ عَنْ ذَلِكَ بَدَنِي﴾ «خدا یا تکالیفم را به تحقق برسان، گرچه بدنم از انجام آن ناتوان باشد».

مقصود امام علیه السلام ناتوانی جسمی محض نیست، بلکه آن ضعف جسمی که از سستی همت و اراده ناشی شود؛ و لذا توجهش به تعامل و تعاطی میان جسم و جان است، زیرا همان‌طور که گفته شد هر تکلیف که با ناتوانی جسمی محض، مواجه شود، تکلیف ساقط می‌گردد و امام در این سخن نمی‌گوید خدایا ناتوانی‌های جسمی مرا جبران کن تا تکالیف از من ساقط نشوند بلکه

شرح روان صحیفه سجاده

و جوب تکلیف را مسلّم گرفته؛ یعنی پس از آن که تکلیف با شرایطی (از جمله شرط توان جسمی) مسلّم شده، انجام آن را می‌خواهد. تکلیفی که همه‌ی شرایط را دارد، پس در این میان تنها چیزی که می‌تواند فقدان آن، تکلیف را ساقط نکند اراده و همت است.

وقتی اراده نباشد جسم نیز از انجام آن ناتوان می‌شود و همین ناتوانی جسمی ناشی از فقدان اراده است که تکلیف را از تکلیف بودن ساقط نمی‌کند. مثال: کسی که بدن سالم و توان جسمی برای روزه گرفتن دارد، به دلیل ضعف عزم و اراده، جسمش توان را از دست داده و ناتوان می‌شود و همین طور است هر عمل دیگر.

❖ آن گاه در دومین و سومین مورد، به سستی مقطعی قوت انسان از انجام تکالیف اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿ وَ هَتَّ عَنْهُ قُوَّتِي ﴾ «و گرچه تاب و توانم از آن سست گردد» ﴿ وَ لَمْ تَلَّهُ مَقْدَرَتِي ﴾ «و توانایی من به آن نرسد».

در این دو فقره از سخن «توان کلّ وجود» را در نظر دارد نه فقط توان جسمی و لذا شامل جسم و جان (هر دو) می‌شود.

با بیان ادبی، این دو جمله «عطف بیان» نیستند، بلکه دو مفهوم دیگر را به جمله‌ی قبلی عطف می‌کنند، زیرا اگر عطف بیان فرض شود، دو جمله‌ی بعدی تکرار همان «ضَعْفَ عَنِ ذَلِكَ بَدَنِي» می‌شوند.

برخی می‌گویند این ۳ جمله، مستقل هستند، به این صورت که:

۱- تأثیر ضعف اراده در ضعف جسمی: مانند روزه؛ که ضعف در «امساک»

و ضعف در «خودداری» است.

۲- تأثیر ضعف اراده در نیروی جسمی: به عنوان مثال، بدنی که می‌تواند وزنه‌ای را بردارد اگر دچار ضعف روحی باشد، در برداشتن آن شکست می‌خورد و همین‌طور است دیگر کارها و فرق میان ردیف اول و دوم در این است که آن «ضعف در امساک» است و این «ضعف در اقدام»؛ آن ضعف در عدم الفعل است و این ضعف در فعل.

قابل توجه این که نمی‌فرماید «قدرتی» بلکه می‌گوید «مَقْدَرَتِي» یعنی توجهش به اجزاء متعدد است که با هم جمع شده و قدرت را تشکیل می‌دهند. یعنی همه‌ی قوای انسان در یک جهت واحد با هم هماهنگی داشته باشند.

پس ضعف اراده بر دو نوع است:

۱- ضعف اراده در اصل عمل؛ مثال وزنه‌بردار.

۲- ضعف اراده در جمع و جور و هماهنگ کردن قوا. ممکن است برای اصل برداشتن وزنه اراده‌ی کافی داشته باشد، اما در وسط کار از تجمیع قواهای خود باز ماند.

❁ سپس امام علیه السلام به چهارمین تأثیر ضعف اراده در توان مالی، اشاره کرده می‌فرماید: ﴿وَلَمْ يَسْعَهُ مَالِي﴾ «و وسعت مالی ندارم».

این مسأله نسبی است، یعنی بستگی به اراده دارد؛ اگر اراده‌ی کافی داشته باشد می‌بیند که توان مالی دارد. مصرف مال در اهداف مختلف و جهات متعدد است، هر کدام از آن‌ها بیشتر مورد اراده‌ی شخص باشد همان اولویت پیدا کرده و عمل می‌شود. مثلاً اگر بخواهد طلب طلبکاری را بدهد، اگر اراده‌ی کافی داشته باشد اول بدهکاریش را صاف می‌کند و اگر دچار ضعف اراده باشد نیازهای دیگر در نظرش مهم می‌شوند و از آن کار باز می‌ماند. پس مقصود

شرح روان صحیفه سجادیه

امام علیه السلام در این کلام «عدم سعی مال به طور مطلق» نیست بلکه «عدم سعی مال آن چنان که شخص می خواهد» است.

❖ آن گاه به پنجمین ضعف اراده اشاره کرده، می فرماید: ﴿وَلَا ذَاتُ يَدِي﴾ «و دستیاری ندارم».

ذات ید گاهی به معنی «دارایی» می آید و گاهی به معنی «توان هزینه کردن» و گاهی نیز به معنی «نقد» و مال منقول نقدی که برای مصرف در هدف و نیازی، آماده کرده است.

اما معنی دوم یعنی «توان هزینه کردن»؛ ممکن است کسی اموال منقول و غیر منقول داشته باشد اما دل هزینه کردن را ندارد و این چیزی جز ضعف اراده و یک مقوله‌ی روانی نیست.

❖ سپس امام علیه السلام بعد از توفیق عمل به انجام وظایف به تکالیف متروکه اشاره کرده، می فرماید: ﴿ذَكَرْتُهُ أَوْ نَسِيتُهُ﴾ «آن (خودداری از انجام ادای حق الله و حق الناس) را، به یاد داشته باشم یا فراموش کرده باشم».

انسان‌ها نسبت به وظایفی که انجام نداده‌اند، ۳ گروه‌اند:

- ۱- گروهی که در اثر تداوم ترک وظایف، حساسیت روحی را از دست می دهند و تکالیف متروکه را فراموش می کنند. اینان نه به توبه موفق می شوند و نه به قضاء و جبران آن‌ها. این گروه ستمگرترین فرد نسبت به خویشان هستند!
- ۲- گروهی هستند که برخی از متروکات فراموش شده یادشان است؛ دنبال فرصت‌اند تا آن‌ها را جبران کنند و چون اهل توبه هستند اگر برخی از آن‌ها را

۱- قرآن کریم: کهف (آیه/۵۷): «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَكَرَ آيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ»

هرگز به یاد نیاورند، احتمال بخشش وجود دارد: «پروردگارا! اگر فراموش کرده و یا خطا کرده‌ایم ما را مؤاخذه مکن»<sup>۱</sup>

۳- گروهی که از سلامت کافی درون برخوردار هستند؛ تکالیف متروکه را به یاد دارند. می‌توانند از حد بالای توفیق توبه برخوردار شوند و مصداق این آیه می‌شوند: «گرایش به بخشش داشته باشید سپس توبه کنید تا شما را از نعمت‌های زندگی برخوردار کند»<sup>۲</sup>.

امام علیه السلام با عبارت «ذَكَرْتَهُ أَوْ نَسِيْتَهُ» به ما یاد می‌دهد: از هر کدام از این سه گروه هستید، از خداوند توفیق عمل به وظایف متروکه و جبران آن‌ها را بخواهید تا (به اصطلاح فقهی) آن‌ها را قضاء کنید خواه حق الله باشد یا حق الناس و خواه حق هر موجود دیگر حتی حق طبیعت و محیط زیست.

۱- قرآن کریم: بقره (آیه/۲۸۶): «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»

۲- قرآن کریم: هود (آیه/۳): «وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا»

دعای بیست و دوم فراز هفتم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
هُوَ	آن (وظایف متروکه)	وَاسِعٌ كَرِيمٌ	توانگر بخشنده
يَا رَبِّ، مِمَّا	پروردگارا از آنچه	حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيَّ	تا باقی نماند بر من
قَدْ أَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ	شماره کردی بر من	شَيْءٌ مِنْهُ	چیزی از آنچه
وَ أَغْفَلْتَهُ أَنَا	و غفلت کرده‌ام آنرا من	تُرِيدُ أَنْ تُقَاصِنِي بِهِ	بخواهی کم کنی به آن
مِنْ نَفْسِي	از جانب خودم	مِنْ حَسَنَاتِي	از خوبی‌هایم
فَادَّهُ عَنِّي	ادا کن از طرف من	أَوْ تُضَاعَفْ بِهِ	یا اضافه کنی به آن
مِنْ جَزِيلٍ عَطِيَّتِكَ	بخاطر عطای بزرگت	مِنْ سَيِّئَاتِي	از گناهانم
وَ كَثِيرٍ مَا عِنْدَكَ	و وفور آنچه نزد توست	يَوْمَ الْاَلْتِقَاك	روزی که دیدارت کنم
فَاِنَّكَ	پس همانا تویی	يَا رَبِّ (۷)	یا رب

\*\*\* شرح دعا \*\*\*

غفلت طبیعی و اغفال خویش

❁ حضرت سجاد در ادامه‌ی جمله‌ی قبل که فرمود «ذَكَرْتَهُ أَوْ نَسِيتَهُ» در این قسمت سخن را در ارتباط با فراموشی ادامه داده، می‌فرماید: ﴿هُوَ، يَا رَبِّ، مِمَّا قَدْ أَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ وَ أَغْفَلْتَهُ أَنَا مِنْ نَفْسِي﴾ «ای پروردگار من! تکالیفی که بر من واجب کردی و من از روی غفلت آن را انجام ندادم».

امام علیؑ این نکته را گوشزد می‌فرماید: ممکن است مسامحه‌ای که به غفلت انجامیده، از حسنات بکاهد و بر سیئات بیفزاید؛ به گونه‌ای که اعمال حسنه را از بین ببرد یا در بخشش گناهان چنین بنده‌ای تأخیر و تهدیدی صورت گیرد.

البته معلوم است، اگر فرد غافل گناهکار با فرد صالح متقی مقایسه شود، روشن خواهد شد که این یک، مسامحه کار و متجرّی بی قید و آن یک، محتاط و محاسبه گر که بر کردار خویش نظارت دارد.

حضرت در این جا نوع این تکلیف فراموش شده را بیان و آن را به دو قسم

تقسیم می کند:

۱- تکلیفی که بطور طبیعی از آن غافل شده و فراموش نموده ام.

۲- تکلیفی که خودم در مورد آن ایجاد غفلت کرده ام.

اگر مراد نوع اول بود باید می فرمود «غَفَلْتُ»، اما این که کلمه ی «أَغْفَلْتُ» را آورده، یعنی خودم، خودم را غافل کردم. پس مراد ترک آن وظیفه است که انسان خود را از انجام آن ناتوان می بیند در حالی که توان آن را داشته و این مطلب بسیار مهمی است که مورد توجه قرار نگرفته.

چگونه ممکن است تکالیفی که توان انجام آن ها را نداشتم گناه محسوب شوند و در قیامت درباره ی آن ها مواخذه شوم؟! و یا معادل آن ها از حسناتم کاسته و یا بر سیئاتم افزوده شود؟!

در واقع، امام معصوم علیه السلام از این راز بزرگ پرده برداشته، هشدار می دهد که باید در رعایت ادب بندگی کوشید و از غفلت و نسیان پرهیز کرد، هر چند ممکن است فرد غافل مورد سرزنش قرار نگیرد، اما این بی ادبی ها در میزان محاسبات قطعاً بی تأثیر نخواهد بود و حداقل رنگ و بوی جرم و گناه در پرونده ی اعمال فرد بیشتر جلوه گری خواهد کرد. جالب آن که امام علیه السلام در این فراز از خداوند متعال می خواهد آن چنان کاستی ها را نادیده انگارد که هیچ گونه کاهشی در حسنات یا فزونی در سیئات صورت نگیرد.

با این معنا گناه بر دو نوع است: گناهایی که از محدوده‌ی خود تجاوز نمی‌کنند، و گناهایی که از محدوده‌ی خود تجاوز و اعمال نیک را نیز آفتمند کرده و از بین می‌برند و همچنین است عمل نیک؛ عملی که نیکی آن از محدوده‌ی خود تجاوز نمی‌کند و عمل نیکی که گناهان را نیز (به اصطلاح) می‌شوید و از بین می‌برد، از آن جمله نماز و زکات است: «اگر نماز را برپا دارید و زکات بدهید ... سیئات شما را از شما فرو می‌ریزم (می‌شویم)»<sup>۱</sup>.

این فروریختن هم در دنیا است و هم در آخرت، در دنیا آثار سیئات را - که قساوت قلب می‌آورند - از بین می‌برد و هم دو نتیجه در آخرت دارد:

۱- گناه در اثر نماز و زکات، در محدوده‌ی خود می‌ماند و قساوت قلب نمی‌آورد و راه را برای گناهان دیگر باز نمی‌کند و موجب افزایش گناه نمی‌گردد تا موجب افزایش عذاب گردد.

۲- نماز و زکات موجب می‌شود که گناه نتواند اعمال نیک را آفتمند کرده و از بین ببرد.

ایمان و عمل صالحی که مطابق شریعت اسلام باشد شخصیت درونی انسان را اصلاح می‌کند؛ هم از ارتکاب گناهان محفوظ می‌دارد و هم موجب ریخته شدن گناهان قلبی می‌گردد<sup>۲</sup>.

به عکس، شرک گناهی است که اعمال نیک را پوک و پوچ می‌کند<sup>۳</sup> و از آن جمله است گرایش بر آئین و فرهنگ کافران در برخی امور: «زیرا آنان

۱- قرآن کریم: مائده (آیه / ۱۲): «لَنْ أَقْمَتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ... لَأُكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»

۲- قرآن کریم: محمد (آیه / ۲): «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ»

۳- قرآن کریم: انعام (آیه / ۸۸): «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»



پیروی کردند از آنچه خدا را به خشم می آورد و آنچه را که مورد رضایت خداوند است نپسندیدند، پس خداوند اعمال نیکشان را نیز پوک کرد<sup>۱</sup> و همچنین تحقیر رسول خدا و عدم رعایت احترامش: «ای کسانی که ایمان آورده اید صدایتان را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن مگویید آن طور که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند حرف می زنید. در آن صورت اعمال نیکتان پوک می شود در حالی که نمی دانید»<sup>۲</sup>.

این قبیل گناهان موجب می شود که گناهکار مصداق «عمل کننده ای باشد که تنها زحمت عمل برایش می ماند»<sup>۳</sup>.

اما گناهانی هم هستند که از حدود خود تجاوز نکرده و اعمال نیک را پوک نمی کنند و لذا امام علیه السلام به هر دو نوع گناه توجه کرده و درباره ی گناهان نوع اول می فرماید: «أَنْ تُقَاصِنِي بِهِ مِنْ حَسَنَاتِي» (که با آن گناه از حسنات من تقاص کنی) و درباره ی نوع دوم که در محدوده ی خود می مانند می گوید: «أَوْ تُضَاعِفَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي» (یا با آن بر میزان گناهانم بیفزایی).

### وظایف فراموش شده

انسان خواه در اثر غفلت طبیعی و خواه در اثر اغفال نفس خود، به هر صورت تکالیف متروکه ی فراموش شده دارد (غیر از معصومین)؛ در این باره می تواند توبه ی کلی کند. اما از جبران و قضای آن ناتوان است زیرا مجهول فراموش شده را چگونه می توان جبران کرد؟ پس چاره چیست؟

۱- قرآن کریم: محمد (آیه / ۲۸): «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ»

۲- قرآن کریم: حجرات (آیه / ۲): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»

۳- قرآن کریم: غاشیه (آیه / ۸۸): «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ»

شرح روان صحیفه سجادیه

❁ امام علیه السلام به ما یاد می‌دهد که در بن بست ننماید به عظمت خدا و لطف بی‌کرانش توجه کنید و از او بخواهید آن فراموش شده‌ها را خودش جبران کند، بگویید: ﴿فَأَدِّهِ عَنِّي مِنْ جَزِيلٍ عَطِيَّتِكَ وَكَثِيرٍ مَا عِنْدَكَ، فَإِنَّكَ وَأَسْعُ كَرِيمٌ، حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْهُ﴾ «پس (خدایا) خودت آن را از جانب من اداکن از عطای گسترده‌ات و وفور رحمتت، که تویی توانگر بخشنده، تا چیزی از آن (فراموش شده) باقی نماند».

در اینجا موضوع سخن امام علیه السلام، تنها به «حق الناس» فراموش شده منحصر می‌شود، حق الله و حقوق دیگر جانداران و طبیعت به خودی خود از دایره‌ی کلام خارج می‌شود، زیرا این‌ها قابل عفو و گذشت هستند و قابل «ادا» نیستند. از خدا می‌خواهد که حقوق متروکه‌ی فراموش شده را خود خدا ادا کند تا صاحب حق به حق خود برسد.

و این که این ادا کردن از جانب خداوند چگونه ادا می‌شود اهل بیت علیهم السلام به عنوان مبین دین و قرآن چگونگی این ادا را شرح داده‌اند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْخَلَائِقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَدَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ أَهْلُ النَّارِ النَّارَ، نَادَى مُنَادٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ تَتَارَكُوا الْمَظَالِمَ بَيْنَكُمْ فَعَلَى ثَوَابِكُمْ» (آن‌گاه که خداوند در روز قیامت مردمان را در محشر جمع می‌کند، اهل بهشت وارد بهشت می‌شوند و اهل دوزخ داخل دوزخ می‌گردند، ندا دهنده‌ای از جانب عرش ندا می‌دهد: حقوق ضایع شده‌ی تان را به همدیگر ببخشید عوضش را من می‌دهم).<sup>۱</sup>

۱- بحار، ج ۷ ص ۲۶۴ به نقل از کافی (روضه)

در این حدیث اهل محشر به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروهی که استحقاق بهشت را دارند وارد بهشت می‌شوند و گروهی که مستحق دوزخ هستند داخل دوزخ می‌گردند. گروه سوم که گروه بینابین هستند، این ندا را می‌شنوند.

امام سجاد علیه السلام در ضمن حدیث مفصل می‌فرماید: «فَيُنَادِي مُنَادٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ ارْفَعُوا رُءُوسَكُمْ فَانظُرُوا إِلَيَّ هَذَا الْقَصْرُ قَالَ فَيَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ فَكُلُّهُمْ يَتَمَنَّهُ قَالَ فَيُنَادِي مُنَادٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ هَذَا لِكُلِّ مَنْ عَفَا عَنْ مُؤْمِنٍ قَالَ فَيَعْفُونَ كُلُّهُمْ إِلَّا الْقَلِيلَ» (سپس منادی از جانب خداوند متعال ندا می‌دهد: ای خلائق سرتان را بالا بگیرید و به این قصر نگاه کنید. آنان سرها را بالا گرفته و همگی آروزی تملک آن را می‌کنند. آن‌گاه منادی ندا می‌دهد: ای مردم، این از آن کسی می‌شود که مؤمنی را عفو کند. پس همگی (حقوق ضایع شده خود را) عفو می‌کنند مگر افراد اندک).<sup>۱</sup> خداوند، حقوق و تکالیف متروکه را این چنین ادا می‌کند. آیا این ادا تنها شامل حقوق و تکالیف متروکه‌ی فراموش شده است یا شامل فراموش شده و فراموش نشده (هر دو) می‌شود؟ چند احتمال وجود دارد:

۱- امام سجاد علیه السلام در این دعا با ذکر «ذَكَرْتَهُ أَوْ نَسِيتَهُ» ادای هر دو را می‌خواهد، پس می‌توان گفت این حدیث نیز شامل هر دو هست.

۲- «عَفَا عَنْ مُؤْمِنٍ»: این عفو و بخشش و ادای خداوند، تنها درباره‌ی مؤمنان است.

۳- «إِلَّا الْقَلِيلَ»: همه‌ی مؤمنان، دیگر مؤمنان را عفو می‌کنند و عوضش را از خداوند می‌گیرند، مگر عده‌ی خیلی. ظاهراً برخی مظلمه‌ها هستند که مؤمنان آن

۱- بحار، ج ۷ ص ۲۶۹ به نقل از کافی (روضه)

را حتی در برابر یک قصر بهشتی هم بر مؤمن دیگر نمی بخشد.

۴- بنابر این، آیا تنها کسانی می توانند این دعا را بکنند و بگویند: «فَادِّهِ عَنِّي مِنْ جَزِيلِ عَطِيَّتِكَ وَ كَثِيرِ مَا عِنْدَكَ» که خودشان را مؤمن می دانند؟ یا همگان می توانند این دعا را بکنند؟

اولاً: هیچ دعائی منع نشده است.

ثانیاً: گفتیم که رابطه‌ی بندگان با خدا باید بر اساس «خوف و رجاء» باشد و هیچ کسی نمی تواند بر ایمان و دوام آن، یقین قطعی داشته باشد زیرا در این صورت در «رجاء محض» و بدون «خوف» قرار می گیرد و از مصداق مؤمن خارج می شود. پس همگان باید چنین دعایی داشته باشند و به استجاب آن نیز امیدوار.

۵- نباید و نمی توان وظایف متروکه‌ی فراموش نشده را به امید این که خداوند آن را ادا خواهد کرد، همچنان رها کرده و در صدد عمل و جبران آن‌ها نیامد. زیرا در این صورت مشمول نکوهش شدید قرآن می گردد که: «ای انسان چه چیز تو را بر خداوند کریمت مغرور می کند»<sup>۱</sup>. بنابراین، این دعا و گفتن «فَادِّهِ عَنِّي» فقط در دو صورت است:

الف) در موردی که زمینه‌ی عمل و جبران آن از بین رفته باشد؛ مثال: کسی به کسی اهانت کرده و اینک نه او را می شناسد و نه دسترسی به او دارد تا به هر وسیله‌ای جبران کند و رضایت او را به دست آورد.

ب) در مقام توجه به پایان زندگی: بالاخره با وجود هر کوشش و سعی در ادای

۱- قرآن کریم: انفطار (آیه ۶): «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»

حقوق دیگران، باز در پایان عمر چیزهایی خواهد ماند زیرا انسان غیر معصوم در زندگی دنیوی، بدون اشتباه و خطا از دنیا نخواهد رفت، پس باید چنین دعایی داشته باشد و ترک چنین دعایی، خود اشتباه و خطای بزرگ است. چرا که مؤمن ترین و پارساترین فرد نیز محتاج این دعا است.

❁ سپس امام علیه السلام در پایان این فراز با اشاره به محاکمه شدن انسان در قیامت می فرماید: ﴿ تَرِيدُ أَنْ تُقَاصِنِي بِهِ مِنْ حَسَنَاتِي أَوْ تُضَاعِفَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي يَوْمَ الْاَلْقَاكِ يَا رَبِّ ﴾ «خدایا چنین بخواه تا در روزی که با تو ملاقات می کنم هیچ چیزی نباشد که بخواهی به خاطر آن، نیکی هایم را کم و یا بر بدی هایم بیفزایی».

خداوند عادل است؛ هیچ حق ضایع شده ای را بدون جبران یا بدون مجازات، نمی گذارد. برخی از آن ها را هم در دنیا به مجازات می رساند و هم در آخرت و برخی دیگر را به مجازات اخروی وا می گذارد و در آخرت درباره ی حقوق ضایعه و متروکه ای که در دنیا جبران نشده اند، یکی از سه رفتارهای زیر خواهد بود:

۱- خداوند از جانب شخص ضایع کننده، آن را ادا خواهد کرد، به شرحی که گذشت.

۲- اگر مشمول ادا نباشد، از حسنات شخص ضایع کننده برداشته شده و به حساب شخص صاحب حق گذاشته می شود و این «تقاص» است که امام علیه السلام می گوید «أَنْ تُقَاصِنِي بِهِ مِنْ حَسَنَاتِي».

۳- اگر شخص ضایع کننده، حسناتی نداشته باشد، از سیئات صاحب حق برداشته شده و بر سیئات شخص ضایع کننده افزوده می شود. که امام علیه السلام می گوید: «أَوْ تُضَاعِفَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي».

شرح روان صحیفه سجادیه

مردی از قریش به آن حضرت گفت: اگر یک مسلمان بر ذمه‌ی مسلمان دیگر مظلومه‌ای داشته باشد، چگونه مظلومه‌اش از او گرفته می‌شود؟ فرمود: از حسنات ظالم به قدر حق مظلوم برداشته شده و به حسنات مظلوم افزوده می‌شود. قریشی گفت: اگر ظالم حسناتی نداشته باشد؟ فرمود: مظلوم که سیئات دارد، از سیئات او برداشته شده و به سیئات ظالم افزوده می‌شود.

این‌ها همه، درباره‌ی حقوق متروکه‌ی مؤمنان در میان خودشان است. اما حقوق مؤمن در ذمه‌ی کافر و بالعکس؛ حقوق کافر در ذمه‌ی مؤمن، شرح دیگر دارد:

در این مسأله پیش از هر چیز باید جایگاه «کافر مستضعف» را جدا کرد، چرا که چنین کسی در ردیف مؤمنان است، چون اسلام به او ابلاغ نشده؛ مثلاً در محیط غیر مسلمان به دنیا آمده و مطابق فرهنگ آن جامعه زیسته و مرده است. او نیز مانند مسلمانان حسنات دارد و سیئات؛ بر اساس باورهای خودش محاسبه خواهد شد و لذا بهشت خداوند بزرگ‌تر و گسترده‌تر از دوزخ است؛ دوزخ در برابر بهشت (به اصطلاح) میلیاردها برابر کوچکتر است. زیرا همه‌ی غیر مسلمانان به دوزخ نخواهند رفت، اکثرشان مشمول مصداق مستضعف هستند. اما «کافر آگاه»؛ کافر بر دو نوع است:

۱- کافر مشرک: شرک گناهی است که اعمال نیک شخص را نیز پوک و پوچ می‌کند. پس چنین شخصی حسناتی ندارد که از آن‌ها برداشته شده و به حساب شخص ستم‌دیده گذاشته شود.

۲- کافر موحد: کسی که اسلام را نپذیرفته لیکن به توحید معتقد است، از سیئات شخص ستم‌دیده برداشته شده و به سیئات او افزوده می‌گردد.

در محکمه‌ی عدل الهی نیز گاه یک سلسله اعمال پسندیده، اشتباهات دیگر انسان را جبران می‌کند؛ شاید اشاره به روایاتی باشد که می‌فرمایند روز قیامت وقتی اعمالش را به دستش می‌دهند می‌بیند حسناتی که در دنیا به جا آورده در آن نیست و گناهانی ثبت است که او مرتکب نشده و چون استیضاح می‌کند به وی می‌گویند حسنات به واسطه‌ی غیبتی که کردی به حساب غیبت شونده منظور شد و چون حسنات به آخر رسد از گناهان او در نامه‌ی عملت ثبت گردید.

از این سخنان معلوم می‌شود که زاری و انابه‌ی آن حضرت از گناه، بدان معنی که پیش ما معروف است نبوده؛ بلکه اعتراف به اشکالی است از کمال و مقتضای بندگی و تضرع خاصان در گاه که می‌گفتند: «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ» چون فراموشی بدان معنی که ما می‌دانیم معصیت نیست تا رفع تکلیف را از خدا بخواهد.

دعای بیست و دوم فراز هشتم

کلمه	ترجمه	کلمه	ترجمه
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ	خدایا درود فرست بر	شَوْقًا	از روی اشتیاق
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ	محمد و آل محمد	وَ أَمِنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ	و امان یابم از بدی‌ها
وَ ارْزُقْنِي الرِّغْبَةَ	و روزیم فرما اشتیاق	فَرَقًا وَ خَوْفًا	(از روی) بیم و ترس
فِي الْعَمَلِ لَكَ	در عمل برای خودت را	وَ هَبْ لِي نُورًا	و ببخش مرا نوری
لِآخِرَتِي	برای آخرتم	أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ	(که) راه روم با آن بین مردم
حَتَّى أَعْرِفَ صِدْقَ	تا بیابم درستی	وَ أَهْتَدِيَ بِهِ	و راه یابم بوسیله آن
ذَلِكَ مِنْ قَلْبِي	آن را از قلبم	فِي الظُّلُمَاتِ	در تاریکی‌ها
وَ حَتَّى يَكُونَ الْغَالِبُ	بطوری که چیره شود	وَ اسْتَضِيءُ بِهِ	و رها شوم به سبب آن
عَلَيَّ الزُّهْدَ فِي دُنْيَايَ	بر من بی‌رغبتی به دنیایم	مِنَ الشَّكِّ	از شک
وَ حَتَّى أَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ	و تا عمل کنم نیکی‌ها را	وَ الشُّبُهَاتِ (۸)	و اشتباهات

شرح دعا

طلب رزق؛ عمل خالصانه

معمولاً هنگامی که برای رزق دعا می‌کنیم، هم رزق مادی و هم معنوی مدنظرمان است و برای کسب رزق به چند زیارت و عبادت بسنده می‌کنیم؛ اما در دعای ۲۲، امام علیه السلام ما را به چند رزق خاص توجه می‌دهند که حتماً باید آن‌ها را از خدای سبحان طلب کنیم. نخست می‌فرماید: ﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ ارْزُقْنِي الرِّغْبَةَ فِي الْعَمَلِ لَكَ لِآخِرَتِي حَتَّى أَعْرِفَ صِدْقَ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِي﴾ «خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و برای آخرتم میل و رغبت



در عمل، آن هم عمل برای خودت، روزی ام کن؛ تا جایی که درستی این عمل را از قلبم بیابم».

یعنی صداقت و اشتیاق من تظاهر و نمایشی نباشد، بلکه رزق من، عمل خالصانه‌ای باشد که برایم بماند. گاهی تصمیم به انجام کاری برای اموات می‌گیریم در حالی که هنوز برای خودمان که حی و زنده هستیم، کاری نکرده‌ایم؛ مطمئن باشید از اعمال صالح ما، اموات نیز بهره می‌برند.

بدیهی است، تمام حقیقت و قیمت انسان در گرو قلب او و آن چیزی است که آن را اشغال کرده؛ از طرفی انسان یک دل بیشتر ندارد که از هر چه پر شود، جا برای چیز دیگری نخواهد گذاشت؛ همان که خدای سبحان فرمود: «خداوند در اندرون هیچ کس، دو قلب قرار نداده است»!

از این رو، امام علیه السلام از خداوند متعال می‌خواهد که میل و رغبت به آخرت را در قلب خویش مشاهده کند، چرا که اگر این شوق، قلب را فراگیرد، جا برای شوق دیگری نمی‌ماند؛ و لذا هیچ علاقه‌ای به دنیا و زخارف آن را در جان خود حس نمی‌کند و زهد و روگردانی از دنیا را به ارمغان می‌آورد.

البته نشانه‌ی روشن شوق به آخرت، کوشش در راه آن و عمل صالح و ترسیدن از گناه و سرکشی است. آن گاه با یک ترتیب منطقی و گام به گام می‌توان این سیر صعودی را دید که چنان چه قلب از شوق به آخرت لبریز شود، هیچ میل و علاقه به زخارف دنیا ندارد و اگر شوق به دنیا دور شود، عشق به عبادت و بندگی شدت می‌یابد و اگر عشق به بندگی شعله‌ور گردد، هرگز عصیان و طغیان به وجود آدمی راه نمی‌یابد.

۱- قرآن کریم: احزاب (آیه / ۴): «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»

احتمال دیگر در کلام حضرت این است که «فِي الْعَمَلِ لَكَ لِآخِرَتِي» یعنی اعمال من برای این نباشد که در این دنیا فایده‌اش را ببرم؛ مثلاً گاهی انسان به افراد کمک می‌کند و چون می‌داند کمک کردن و دستگیری اثر وضعی دارد و در همین دنیا وقتی گرفتار است، کسی دست او را خواهد گرفت؛ این عمل برای آخرت نیست.

### اهمیت خلوص در عمل

مفهوم کلام امام سجاد علیه السلام این است که مانند زرگر عمل کنید. کار زرگری کار راحتی است، چون طلا با حرارت خیلی پایین آب می‌شود. وقتی طلا ناخالصی داشته باشد، باید آن را خارج و طلا را خالصش کنند. سپس آن طور که می‌خواهند آن عیار دلخواه را به آن اضافه کنند تا آن را بسازند. در گذشته کارخانه‌ای نبوده، طلا را با همان ناخالصی‌اش می‌ساختند و لذا به طور دقیق مشخص می‌کردند که ناخالصی‌اش چقدر است.

امام سجاد علیه السلام در این دعا دقیقاً برای ما تشریح می‌کنند که خلوص عمل را چطور به دست بیاوریم؛ یعنی باید بگوییم: «خدایا روزی کن عمل و کار خیرم را به خاطر تو انجام بدهم و فقط آخرت و دنیای دیگر مد نظرم باشد».

❖ سپس در ادامه، حضرت به نتیجه‌ی عمل خالص اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿وَحَتَّىٰ يَكُونَ الْغَالِبُ عَلَيَّ الزُّهْدَ فِي دُنْيَايَ﴾ «خدایا! شوق نسبت به آخرت را روزی‌ام کن به طوری که روز به روز نسبت به دنیا بی‌رغبت‌تر شوم».

این فراز به معنای سهل‌انگاری و بی‌مبالاتی به ظواهر خود نیست بلکه عدم تعلق و وابستگی و عبور از مسائل روزمره‌ی زندگی و غصه نخوردن برای امور

از دست رفته است.

گاهی اوقات ممکن است انسان در کار خوب و خیر، با توجیهاتی خودش را فریب دهد. مخصوصاً در قضایای مالی، برای اینکه درستش کنیم و خیالمان راحت بشود، با رنگ و لعاب صحت و اعتبار رویش را می‌پوشانیم. امام نیز در اینجا میزان و ترازو گذاشته و می‌فرمایند: اگر بخواهیم صدق اعمالمان را بفهمیم که واقعاً برای خدا بوده یا نه، باید برای سنجش خلوص، به قلب و دل خود مراجعه کنیم. آن کاری که زرگر در خصوص طلا انجام می‌دهد، دل انسان می‌تواند برایش انجام دهد. دل گوهری است که دقیقاً ناخالصی‌ها را مشخص می‌کند. حتی اگر انسان برای کار خودش توجیه بیاورد، آن دل نگران شده و می‌فهماند که آن طور نیست. امام می‌فرمایند: «قلب بهترین شاخص است برای اینکه نشان بدهد من خلوص دارم یا ندارم».

البته زهد در دنیا، نه به معنای نداشتن است، نه به معنای استفاده نکردن؛ بلکه به معنای نداشتن دل‌بستگی است. ممکن است فقیری که فقط به اندازه‌ی نان شب مال دارد زاهد نباشد، اما آدم ثروتمند میلیاردی زاهد باشد. معنای زهد این است که انسان به آنچه دارد، دل‌بسته نباشد. یعنی اگر روزی بین این شیء دل‌بسته و خدا قرار گرفت، راحت بتواند آن شیء و آن مال را کنار بگذارد و خدا را بگیرد. دل‌بستگی ممکن است در مورد شخص فقیری باشد که محتاج لقمه‌ای نان است، یا طلبه‌ای که به کتابی مثل کتاب اصول یا فقه دل‌بسته است و وسیله‌ی کارش؛ تفاوتی نمی‌کند. همه‌ی این‌ها، دل‌بستگی است.

متأسفانه گاهی زهد با فقر‌گرایی اشتباه می‌شود در حالی که اسلام، فقر‌گرایی را نکوهش کرده و گاهی نیز به سرکوبی غرایز معنی می‌شود

شرح روان صحیفه سجاده

در حالی که در مباحث گذشته گفته شد که همه‌ی غرایز برای انسان لازم و ضروری است. آنچه باید باشد مدیریت غرایز به وسیله‌ی فطرت است. گاهی نیز به «خود آزاری» معنی شده که این نیز در اسلام تحریم شده است.

پس از آن که حسن بصری تصوف را در جامعه‌ی مسلمانان بنیان نهاد و رهبانیت آباء و اجداد مسیحی خود را وارد جامعه‌ی اسلامی کرد، به دلیل خلأیی که در اثر خانه نشین شدن ائمه‌ی طاهرین به وجود آمده بود، اشخاص بسیاری مرید او شدند و با ژست نوآوری، زهد را به تارک دنیا پی تفسیر کرده، خود را دین شناس برجسته معرفی می کردند و مدعی جایگاه «اولیاء اللّٰهی» شدند؛ حتی گاهی ائمه‌ی طاهرین را زیر سؤال برده و از آنان بازخواست بلکه بازجویی می کردند. زیرا از طرف خلافت‌ها نیز حمایت می شدند، قاطبه‌ی عوام الناس نیز شیفته‌ی تارک دنیا پی آن‌ها بودند. به حدی که ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام با آنان بشدت با تقیه رفتار می کردند؛ تقیه‌ای معادل تقیه از خلافت‌ها.

ثابت بنایی می گوید: در مراسم حج بودم و همه‌ی «عباد بصره» از قبیل ایوب سجستانی، صالح مری، عتبه الغلام، حبیب فارسی و مالک بن دینار، به حج آمده بودند؛ وقتی وارد مکه شدیم مشاهده کردیم در اثر خشک سالی عطش بر مردم مکه غالب شده، اهل مکه به سوی ما آمده و از ما می خواستند از خداوند طلب باران کنیم؛ به کعبه آمده طواف کردیم با خضوع و تضرع باران خواستیم اما دعایمان مستجاب نگشت. در این حال جوانی را مشاهده کردیم که پیش آمد و غم و غصه‌اش او را در سن بالا نشان می داد، سیمای درهم و شکسته‌ای داشت، چند دور به اطراف کعبه طواف کرد، آن گاه به سوی ما توجه کرد و گفت: ای مالک بن دینار و ای ثابت بنائی و ....

دعای بیست و دوم فرار هفتم

گفتیم: لَبَّيْكَ اَيُّ جَوَانٍ.

گفت: در میان شما کسی نیست که خداوند رحمان او را دوست داشته باشد؟ گفتیم: وظیفه‌ی ما دعا کردن است و اجابت با اوست.  
گفت: از کعبه دور شوید؛ اگر در میان شما کسی بود که خدای رحمان دوستش داشت، اجابت می‌کرد.

سپس به کعبه آمد به سجده افتاد، شنیدم که در سجده‌اش می‌گفت: «سَيِّدِي بِحَبِّكَ لِي إِلَّا أَسْقَيْتَهُمُ الْغَيْثَ» (سرورم به محبتی که به من داری این مردم را با باران سیراب کن). هنوز سخنش را تمام نکرده بود باران شروع به باریدن کرد گویی از دهان مشک‌ها می‌ریزد.

گفتم ای جوان از کجا دانستی که او تو را دوست دارد؟ گفت: اگر مرا دوست نمی‌داشت به زیارت خانه‌اش دعوت نمی‌کرد، چون دعوتم کرد دانستم که مرا دوست دارد. آن گاه پشت به ما کرد و رفت. گفتم ای مردم مکه این جوان کیست؟ گفتند: علی بن الحسین نوه‌ی علی بن ابی طالب ع.

❖ سپس حضرت به حُسن شوق در انجام حسنات می‌فرماید: ﴿وَحَتَّىٰ أَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ شَوْقًا وَآمَنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَرَقًا وَخَوْفًا﴾ «خدایا! عملی برای آخرت روزیم کن که با اشتیاق حسنه انجام دهم».

حضرت در مورد سیئه نفرمود «اجتنب» «خدایا کاری کن که از سیئه دوری کنم» بلکه می‌گوید «آمَنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ» «اراده‌ی تو به گونه‌ای قرار گیرد که سیئه به سراغ من نیاید»، عالم پر از سیئات است، به میزانی که عمل خالص انجام دهم ایمنی از سیئات نصیبم خواهد شد، خدایا! عمل خالصانه و ایمنی

از بدی‌ها را نصیب من بفرما.

اجتناب یعنی سیئه کنار من وجود دارد و من پهلویم را عقب می‌کشم اما ایمنی یعنی، اساساً خیالم راحت است که سیئه‌ای به سراغ من نمی‌آید.

### عمل مکلفانه و عمل مشتاقانه

اهل طاعت و عبادت دو گروه هستند:

۱- آنان که عباداتشان تنها بر اساس «خوف از خدا» و برای به جای آوردن تکلیف است؛ مؤمنند و الا نه خوفی از خدا داشتند و نه اهمیتی به تکلیف می‌دادند، بنابراین به اجرشان خواهند رسید. لیکن رابطه‌ی روانی‌شان با طاعت و عبادت فاقد لذت کافی، از عبادت است.

۲- آنان که نسبت به عبادات علاوه بر خوف مذکور، شوق و اشتیاق نیز دارند؛ از اعمالشان لذت می‌برند.

امام علیه السلام این نوع رابطه با عبادات را از خدا می‌خواهد: «وَحَتَّىٰ أَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ شَوْقًا». شوق بر اعمال نیکو، نقش مهمی در حفاظت ایمان دارد، زیرا اهل شوق از سقوط به بدی‌ها در امان هستند، چون هر سقوط بخاطر یک لذت است و انسان بدون لذت نمی‌تواند زندگی کند، اگر از عباداتش لذت نبرد بی‌تردید لذت را در سیئات خواهد دید و همیشه به سوی آن‌ها کشش خواهد داشت، لیکن اگر از عبادات لذت ببرد روحش اقناع شده و سیئات را فاقد لذت خواهد دانست و شخصیت ناخودآگاهش نیز کشش به بدی‌ها نخواهد داشت و این است معنای «فَرَقَ» یعنی «جدایی درونی و شخصیتی از سیئات» که می‌گوید «وَأَمِّنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَرَقًا».

نکته‌ی مهم این است آنان که مکلفانه و بدون شوق، نیکی‌ها را به جای می‌آورند، بر اساس «خوف از خدا» عمل می‌کنند. آیا معنی این سخن این است که اهل شوق فارغ از خوف عمل می‌کنند؟ چنین نیست؛ بلکه رابطه‌ی انسان (حتی معصومین) با خداوند باید بر اساس «خوف و رجا» باشد. عنصر خوف همیشه باید باشد و گرنه، انسان یا دچار عجب می‌شود و یا شوقش به عشق مبدل می‌گردد و رابطه‌اش با خداوند به رابطه‌ی «عاشق - معشوق» مبدل می‌شود و از رابطه‌ی «عبد - معبود» خارج می‌گردد؛ همان اصلی که صوفیان و مدعیان عرفان، از آن سخت غافل هستند و لذا امام علیه السلام فوراً لفظ خوف را نیز می‌آورد که: «وَأَمِّنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَرَقًا وَخَوْفًا». امام سجاد علیه السلام از خدا می‌ترسد و این ترس را نیز می‌خواهد، اما صوفیان ما با خداوند به عشق و عاشقی می‌پردازند؛ گمان می‌کنند به حدی رسیده‌اند که از مرحله‌ی خوف گذشته‌اند.

❖ سپس حضرت علیه السلام به عدم مطلوبیت ترک جامعه، به خداوند می‌فرماید: ﴿وَهَبْ لِي نُورًا أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ وَ أَهْتَدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ وَ أَسْتَضِيءُ بِهِ مِنَ الشُّكِّ وَ الشُّبُهَاتِ﴾ «به من نوری عنایت کن که با آن در بین مردم حرکت کنم، در پرتو آن در دل تاریکی‌ها هدایت شوم و با فروغش شک و شبهات را از فکر و دل بزدایم».

به راستی اگر کسی از این نور محروم باشد، زندگی او را نمی‌توان زندگی خواند؛ خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «آیا کسی که از حیات انسانی برخوردار است و به او نوری عطا کرده‌ایم که بتواند در پرتو آن در بین مردم زندگی کند، همانند کسی است که در ظلمات غوطه‌ور است و هرگز از آن

## خارج نیست؟!!

آیه‌ی شریفه، فرد فاقد این نور را زنده نمی‌داند و در بی‌خاصیتی همانند مرده‌ای معرفی می‌کند که بی‌تفاوت در گوشه‌ای افتاده و لاشه‌ی او فضا را بدبو و عفونی کرده و در افق انسانیت، از حیات بی‌بهره است و تنها در عالم حیوانیت تنفس کرده و زندگی حیوانی دارد، زیرا یک انسان که رشد عقلانی و فکری ندارد، زندگی‌اش جز عادت حیوانی و خور و خواب نیست، با این تفاوت که نقش حیوانات در رتبه‌ی خودشان در نظام هستی مثبت می‌باشد و اثر مفید خود را دارند، ولی این فرد، حیوانی است که آثار لازم و مفید هیچ یک از حیوانات را ندارد، بلکه مضر و منشأ فساد است.

بدین سان، می‌توان گفت تاریکی جهل و بی‌تقوایی از هر ظلمتی بدتر است و این توهم غلط است که فقط ظلمت حسی را تاریکی بدانیم، زیرا خطر فقدان نور حسی حداکثر بر زمین غلطیدن است، ولی پی‌آمد ظلمت جهل و غفلت، پرتاب شدن از قله‌ی انسانیت به حوض ننگون بختی و شقاوت است که برای ابد در ظلمتکده‌ی عالم ماده محبوس خواهد ماند.

بدیهی است انسان موجودی جامعه‌گرا است و باید در جامعه‌سازی با مردم همکاری کرده و نقش داشته باشد، لیکن مقلد جامعه نباشد؛ با مردم باشید اما مقلد مردم نباشید؛ چرا که جدایی از جامعه و رهبانیت در اسلام حرام است، اما نقشستان در جامعه مثبت و ترویج معروف و تضعیف منکر باشد. به جامعه در

۱- قرآن کریم: انعام (آیه/۱۲۲): «أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ

لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»

۲- خَالَطُوا النَّاسَ بِأَسْنَتِكُمْ وَ أَبْدَانِكُمْ وَ زَالِيَهُمْ يَقُولُوكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ